



فهرست مقالات

عنوان	صفحه	نویسنده
دینداری بی عمل و عمل بدون دین	۳	دکتر م. ۱۰۰
حق حاکمیت دولتها	۴	دکتر جعفر نیایی
رنجهای لذت‌آور را نادیده نگیرید	۸	سرهنک صابرم‌بختیار
می و هفت راه برای ترک قطعی سیگار	۱۰	پرویز احمدی
معنی حواس خارق‌العاده چیست ؟	۱۱	حسام‌الدین امامی
پلیس زن در جاهای دیگر	۱۲	شورای نویسندگان
بررسی حوادث رانندگی در سطح جهانی	۱۵	خیراله آجری
خواب مرگ	۱۷	شورای نویسندگان
چگونه رنگها زندگی ما را تغییر میدهند	۱۹	حسامی
اخبار شهربانی کشور	۲۱	-
اختیار سمت مجمول	۲۶	دکتر ملک اسماعیلی
زنی که با حربه ازدواج آدم می‌کشت	۲۷	دکتر ابوالقاسم مشیری
چگونه مینوان به خوشبختی دست یافت	۳۰	سرهنک محمد قربان
هنری فورد	۳۲	بهارالدین کنعانی
قمار و قماربازی و رابطه آن با ارتکاب جرم و جنایت	۳۴	دکتر م. ۱۰۰
دوکشف مهم در زمینه مبارزه با مواد مخدر	۳۷	خبرنگار مهنامه
گونگون	۳۸	شورای نویسندگان
درد دل های خودمانی	۴۱	-
طالع‌بینی از روی چک‌های شمع	۴۲	سرهنک کاظم ناصحی
جنایتکاران درس میدهند	۴۸	سبکتین سالور
گل‌های احساس	۵۲	تنظیم از سرهنک، اعلامی
طلا و تاریخچه جالب و شنیدنی آن	۵۳	محمد عبادزاده گرمائی
نقش و وظائف پلیس در اجتماعات در حال تحول	۵۵	سردبیر
آفردهیچکاک و یک سنوال	۵۸	شورای نویسندگان
ورم‌لوزه و بررسیهای تازه‌ای که درباره آن صورت گرفته است	۶۰	دکتر کمالی
شرح حال برتراندراسل به قلم خودش	۶۲	دکتر م. ۱۰۰

مسافرت جناب آقای محمد داود رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان
و مسافرت علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران به کرمانشاه از وقایع مهم این ماه بود

شرح روی جلد

چاپ تمدن بزرگ

دینداری بی عمل و عمل بدون دین

معمولا موقعی که صحبت از دین و مذهب به میان می آید، صفا و آرامشی دلپذیر بر حیات معنوی انسان سایه میگسترده و محیطی در نظر مجسم میشود که از ریا، دورنگی، غل و غش و نادرستی هیچ اثری در آن وجود ندارد. بهمین ترتیب، زمانی که انسان با شخصی که ادعای دینداری دارد، روبرو میشود، فکر میکند تمام سلاحهای راکه برای دفاع از حقوق خود، بر دوش دارد باید زمین بگذارد و مطمئن باشد با انسانی سروکار دارد که تمام اعمال و رفتارش با موازین انصاف و عدالت و کمال وجدانی توأم و منطبق است. اما این روزها با دیندارانی روبرو می شویم که خمیرمایه وجدانی و کیفیت فکری آنها رنگ و وضع دیگری دارد. بهتر است، در راهروی مطلب، زیاد سرگردانان نکنم و شما را مستقیما صد رشتن اصل موضوع بسازم. با یکی از مومنین در مسافرتی که با کشتی انجام میگرفت همنشین بودم. صورت ظاهر او از یک مرد خدا هیچ چیزی کم نداشت. انگشت عقیقی در دست، تهریشی روی صورت و سیبخی در دست داشت. در بدو آشنائی با او فکر کردم که در تمام مدت مسافرت احتمالا اوقاش را در راه ذکر خدا و دعا و نماز صرف خواهد کرد. اما با تعجب مشاهده کردم، پس از آنکه کشتی از بندر دور شد، او از کابین کسی خارج گردید و پس از در حدود یک ساعت بعد مراجعت کرد. فکر کردم این مدت را مشغول انجام فرایض مذهبی بوده است. اما موقعی که به کابین کشتی مراجعت کرد، متوجه شدم که روی تخت خواب کابین دراز کشید و حرفهای نامربوط و غیرعادی بر زبان میراند. از گفتههایش به تعجب افتادم و برای اطلاع از وضع و حالش به وی نزدیک شدم. بوی الکل زندهای که از دهانش خارج میشد، بزودی موضوع را برایم حل کرد. از این امر به تعجب افتادم، ولی بازتابی از خود نشان ندادم. لحظاتی بعد، وی مجددا از کابین خارج شد و هنگامی که مقصدش را ستوال کردم، اظهار داشت که قصد شکار یک جنس خوب دارد. مدتی گذشت و از او خبری نشد. چون حوصله ام سررفته بود، من هم کابین را ترک کردم و در کشتی به قدم زدن پرداختم. ناآهان مشاهده کردم که دوست به ظاهر مومنم، ماه پیکری زیر یک بازو و گیلانی از مشروب الکلی در دست دیگر دارد. او را به حال خود گذاشتم و عقب کار خود رفتم.

ساعتی بعد، مشاهده کردم اودر گوشه ای از کشتی ایستاده و چند نفر دورش حلقه زده اند، جلو رفتم و دیدم مشغول معامله ارز قاچاق و در ضمن مبادله آنها با پولای قاچاق است. با خود فکر کردم، او احتمالا یکی از قاچاقچیان حرفه ای است که برای فریب دیگران، ظاهر خود را به شکل افراد مذهبی درآورده است. اما چند دقیقه که از ظهر گذشت، عملی از او دیدم که غرق بهت و حیرت ساخت. بله، او در کابین کشتی، آنچنان نمازی گذاشت که شاید کمتر مجتهدی بتواند به آن کمال نماز بگذارد. باز هم فکر کردم، قصد اغوای من را دارد، اما شب که شد، باز هم در همان حالت خضوع و خشوع خاص مذهبی رو به خدا ایستاد و نماز خواند. همچنین در دل شب هم از خواب بیدار شد و به همان کیفیت مشغول نماز و عبادت شد. صبح هنگام، صبر و حوصله ام درباره نضادهائی که از این شخص دیده بودم، پسر آمد و لذا او را مخاطب قرار دادم و گفتم: رفیق، حقیقت اینست که طرز روش و رفتار تو مرا به حیرت انداخته است. نمی دانم آن مشروب خوردنها و عشق بازیها و معاملات قاچاق ترا بینم و با این نماز و دعا خواندن نهایت را؟ خنده معنی داری کرد و گفت: - من، عقیده خاصی دارم و آن اینست که نماز و عبادت خدا و انجام فرایض دینی جای خود و سایر امور جای دیگری دارند. بهمین لحاظ من هم سرموقع، نماز و عبادتم را بجای می آورم و هم اینکه بقیه کارها را انجام میدهم. - آیا بعقیده تو فلسفه دین چیست؟ - خداشناسی و انجام فرایضی که دین و مذهب مقرر داشته اند. - یعنی میخوای بگویی، اگر کسی خداشناس بود و به انجام فرایض دینی عمل کرد، آدم با ایمانی است؟ - البته. - آیا بعقیده تو دین و اخلاق با هم ارتباط دارند یا نه؟ - البته هرکس دین داشته باشد، اخلاق هم دارد. - درباره خود چه میگوئی، آیا تو ضمن اینکه آدم با ایمانی هستی، در روش و رفتار رعایت اصول اخلاقی را هم میکنی؟ - البته. - آیا معامله قاچاق و رابطه نامشروع

بازنها داشتن، با اصول اخلاق تطبیق دارد؟ - هیتقدر میدانم، هرکسی هرکاری که میکند، از انجام فرایض مذهبی نباید غافل بماند و بطور حتم باید آنها را بموقع انجام دهد. گفتم: ای دوست عزیز، متاسفانه تو هم به یکی از بیماریهای حاد اجتماعی عصر ما مبتلا هستی، ولی چون این بیماری احساس درد ندارد، تو از وجود آن غافل مانده ای. ای عزیز رفیق، دین چیزی غیر از اخلاق نیست. خدا و پیامبر به عبادت من و تو نیازی ندارند و نماز و دعا گذاردن ما مطلقا در گردش کائنات و عظمت جلال و جبروت مقام الهی و فرستادگانش کوچکترین تاثیری ندارد، بلکه دین و انجام فرایض دینی به سبب آن برای من و تو واجب شمرده شده است که ما از راه دین، به اعمال و رفتار خود توجه داشته باشیم و مورد کارهایی که از لحاظ شرف و وجدان انسانی ناصواب و زشت است، نگردیم. مننها متاسفانه، بسیاری از ما هدف دین را نادیده گرفته و زندگی خود را در لابلای بیج و حمهای تشریفات آن ضایع میسازیم. مگر این حدیث نبوی را که میگوید: «الدین معامله» نشنیده ای. دین برای آن بوجود نیامده است که ما در مقابل جبروت الهی تعظیم کنیم، بلکه هدف دین آنست که ما به اعمال و رفتار خود توجه داشته و در مقابل برادران اجتماعی خود، رفتار انسانی داشته باشیم. دین برای آن نیست که ما در برابر استان الهی به خاک بیفتیم و در برابر درگاه بساری تعالی خاکساری کنیم، بلکه فلسفه دین آنست که از راه دین و خداشناسی ما به حقوق سایر افراد اجتماع توجه داشته، دردهای آنها را درد خود و مصائب و بدبختیهای آنان را، مشکلات خود بدانیم. دین برای آنست که اگر ما خواستیم به دیگران ضربه ای وارد سازیم، قبل از زدن ضربه، آثار درد آور اثر احساس کنیم و با این احساس از عمل غیر انسانی مذکور منصرف شویم. ای دین نوکجانی و خدایت کجا و ما و اعمال و رفتار ما کجا؟ زمانی میگفتند، ای آزادی، چه جنایاتی که به نام تو مرتکب نمیشوند؟ و ما امروز میگوئیم: «ای دین چه جنایات و معاصی وحشتناکی که زیر لوای تو به دست بشر انجام نمیگیرد؟» دکتر مسعود انصاری

حق حاکمیت ادولتها

قدرت پلیس و حق حاکمیت دولتها - کاپیتولاسیون، پایگاههای نظامی و تعارض آنها

باحق حاکمیت - مناهیم جدید حق حاکمیت

دیگری باشد، و خواه منطقه‌ای باشد که تحت حاکمیت هیچ کشوری نیست، مثل دریای آزاد.

۱- انحصاری بودن حق حاکمیت دولت بر روی

سرزمین خود

انحصاری بودن حق حاکمیت هر دولت بر روی سرزمین خود، یکی از اصول مسلم حقوق بین الملل عمومی است و هیچ دولتی نمیتواند بر روی سرزمین دولت دیگر اعمال حاکمیت نماید.

معهد از لحاظ ظاهر، امکاناتی به طرق مختلف ایجاد میگردد که مقامات دولتی يك کشور بعضی اعمال قانونگذاری، یا اجرایی، و یا اقدامات تأمینی مربوط به کشور خود را در سرزمین کشور دیگری انجام میدهد، مثلاً، پادشاه یا رئیس جمهور يك کشور، بطور رسمی یا خصوصی از کشور دیگری بازدید مینماید، در همان جا قوانین مصوب مجلس کشور خود را توشیح میکند یا مثلاً فرمان عفو عمومی صادر مینماید. این موضوع برای رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا مسئله مهمی است زیرا وی حق دارد مصوبات کنگره را در مدت معینی وتو نماید. اگر در مهلت مزبور رئیس جمهور آمریکا در خارج از آمریکا، یعنی در سرزمین کشور دیگری باشد، و بخواهد حق وتو خود را بکار ببرد، درحقیقت، حق حاکمیت خود را در سرزمین ملی کشور دیگر اعمال کرده است.

این اقدامات، وقتی به مسایل پلیس و تأمینی مربوط میشود، دشواریهای تازه‌ای به وجود می‌آورد. مانند توقیف مخفیانه اشخاص وانتقال آنان به سرزمین دیگر که در عصر ما نمونه‌های متعدد دارد. یکی از آنها، داستان ربودن ایشمن Eichman جلاد هیتلری است. وی، تحت نام عوضی، در آرژانتین زندگی میکرد ولی عمال اسرائیل او را شناختند و مخفیانه، بدون اطلاع دولت آرژانتین، وی را ربوده به اسرائیل منتقل نمودند و پس از محاکمه به دار آویختند. دولت اسرائیل بهیچوجه مداخله عمال خود را در این عمل انکار ننمود و به اعتراض و شکایت آرژانتین جواب قانع‌کننده‌ای نداد. از طرز عمل اسرائیل استنباط میشود که این دولت خود را از لحاظ قضائی محق به محاکمه ایشمن نمیدانست والا میتوانست از مجرای سیاسی، و بطریق قانونی از دولت آرژانتین تقاضای استرداد ایشمن را بنماید، بدون آنکه بر روی سرزمین دولت آرژانتین عملیات پلیسی انجام دهد و به حاکمیت این دولت تجاوز نماید.

مثال دیگر، داستان سرهنگ آرگو Argoud

حاکمیت بمعنای قدرت عالی و صلاحیت اخذ تصمیم نهائی است. حاکمیت دولت دو جنبه دارد: داخلی و خارجی.

حاکمیت داخلی عبارت از این است که دولت در تشکیل حکومت و تنظیم قوانین لازم و تأسیس سازمانهای اداری و موسسات عمومی، اختیار و صلاحیت کامل دارد. دولت در اجرای این صلاحیت خود، برطبق مقتضیات کشور، و با توجه به منافع مردم، بدون این که تحت نفوذ و تأثیر خارجی واقع شود، هر اقدامی که مصلحت بداند به عمل می‌آورد.

حاکمیت خارجی عبارت از اختیار و صلاحیتی است که يك جامعه سیاسی دارد تا در روابط خود با سایر جوامع سیاسی، در کمال آزادی و بدون فشار و اجبار خارجی در حدود مقررات حقوق بین الملل تصمیمات لازم اتخاذ کند.

امروزه وقتی از حاکمیت دولت سخن به میان می‌آید مقصود این نیست که دولت تابع هیچ قاعده حقوقی نیست بلکه مفهوم واقعی حاکمیت این است که هیچ قدرتی بالاتر از آن وجود ندارد. دولت در عین اینکه دارای حق حاکمیت است تابع قواعد حقوق بین الملل میباشد. بهمین جهت است که حاکمیت را عبارت از صلاحیتی میدانند که يك دولت بر اساس موازین و مقررات حقوق بین الملل داراست. در ماده ۱۴ طرح اعلامیه حقوق و تکالیف دول، که از طرف کمیسیون حقوق بین الملل تنظیم گردیده، حاکمیت دولت تابع حقوق بین الملل قرارداده شده است: «هر دولت مکلف است در روابط خود با سایر دولتها طبق حقوق بین الملل، و با رعایت این اصل که حاکمیت دولت تابع حقوق بین الملل است، رفتار کند».

بحث حاکمیت دولت را در دو بخش مورد بررسی قرار میدهیم: در بخش نخستین از رابطه‌ای که بین حق حاکمیت و سرزمین وجود دارد بحث میکنیم، و در بخش دوم، به تجزیه و تحلیل جنبه‌های مفهوم جدید حاکمیت خواهیم پرداخت.

بخش اول: حق حاکمیت و سرزمین

معمولاً حق حاکمیت هر دولت در محدوده سرزمین همان دولت اعمال میگردد، و این به دو معنی است: یکی آنکه، بر روی سرزمین هر دولت فقط يك حاکمیت بطور انحصاری اعمال میگردد که عبارت از حاکمیت دولت همان سرزمین میباشد. دیگر آنکه، این حاکمیت فقط در محدوده سرزمین آن دولت اعمال میشود، و خارج از این حد، دولت حاکمیتی ندارد خواه آن طرف مرز، سرزمین دولت

نیستند ، ولی از نظر حقوقی تابع دولتی هستند که پرچم آنرا حمل مینمایند .

بدین ترتیب ، هیچ دولت دیگری نمیتواند حتی حاکمیت خود را ، در دریای آزاد بر روی این کشتی اعمال نماید . معمولاً این قاعده را ناشی از حق برون مرزی دولت نسبت به کشتی حامل پرچم آن میدانند و کشتی را در حکم قطعه‌ای از سرزمین آن دولت می‌شمارند . در مورد هواپیما نیز همین استدلال بکار میرود . بعلاوه ، هواپیما هنگام توقف در فرودگاههای خارجی ، و کشتی هنگام توقف در بنادر بیگانه ، جزو قلمرو دولت متبوع خود هستند مگر آنکه حوادث و اغتشاشاتی که در داخل هواپیما و یا کشتی بروز میکند موجب اخلاف در نظم عمومی آن فرودگاه یا بندر گردد که در اینصورت ، کشور متوقف‌فیه حق دخالت و اعمال حاکمیت دارد .

مواردیکه گسترش حق حاکمیت يك دولت مستلزم محدود شدن حق حاکمیت دول دیگر است .

آنچه سابقاً در این باره وجود داشته و اکنون دیگر وجود ندارد عبارت است از کاپیتولاسیون و اجاره سرزمین .

اول - کاپیتولاسیون یا حق قضاوت کنسولی ، نخستین بار به موجب عهدنامه ۱۵۳۵ میلادی که بین فرانسوای اول پادشاه فرانسه و «سلیمان باشکوه» امپراطور عثمانی بسته شده ، بوجود آمده است . به موجب این عهدنامه ، در صورتیکه اختلافی بین دو نفر تبعه فرانسه در سرزمین عثمانی بوجود می‌آید ، محاکم عثمانی بهیچوجه صلاحیت رسیدگی نداشتند و حق قضاوت صرفاً با کنسول فرانسه بود - در صورتیکه اختلاف بین دو نفر بیگانه (یکی تبعه فرانسه و دیگری تبعه دولت دیگر) بروز مینمود ، محاکم ترکیه صلاحیت رسیدگی به موضوع اختلاف را نداشتند بلکه دادگاه صلاحیتدار ، دادگاه متبوع دولت مدعی بود - در صورتیکه اختلاف بین یک نفر تبعه عثمانی و یک نفر فرانسوی پیش می‌آید ، در اینصورت محاکم ترکیه فقط میتوانند با حضور کنسول فرانسه یا نماینده او به موضوع اختلاف رسیدگی نمایند - در موارد جزائی ، هرگاه متهم فرانسوی بود دادگاههای عثمانی بهیچوجه صلاحیت رسیدگی به موضوع اتهام را نداشتند .

سایر کشورها نیز بتدریج از این حق قضاوت کنسولی برخوردار شدند و بدین ترتیب ، حق حاکمیت دولت عثمانی در داخل سرزمین او محدود گردید و در مقابل ، حق حاکمیت دول خارجی به داخل سرزمین عثمانی گسترش یافت .

دایران نیز ، به موجب فصول پنجم و هفتم و هشتم عهدنامه ترکمن‌چای مورخ ۱۸۲۸ کاپیتولاسیون به نفع دولت تزاری روسیه برقرار گردید و بعدها این حق به موجب چندین فقره عهدنامه به سایر دول اعطاء گردید و پاره‌ای از دولتها هم به موجب «شرط دول کامله‌الوداد» از آن بهره‌مند شدند . در بیشتر کشورهای آسیائی ، از قبیل ژاپن - چین - کره - سیام ، نیز کاپیتولاسیون برقرار شد ولی از اوایل قرن بیستم مقدمات لغای آن فراهم گردید : ژاپن در ۱۹۰۰ ، لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

یکی از روسای سازمان ارتش مخفی فرانسه است که در سال ۱۹۶۰ با شناسنامه عوضی به سرزمین آلمان فدرال فرار کرد . اما بعد از مدتی ، چند تن پلیس فرانسوی او را از اتومبیلی ، در مقابل کاخ دادگستری پاریس پیاده کردند و تحویل عدالت دادند . آنچه مسلم است ، سرهنگ آرگو با پای خود به فرانسه بازنگشته بود ، و از طرف دولت آلمان نیز برای استرداد او به فرانسه هیچ‌گونه اقدامی بعمل نیامده بود . بدین جهت ، مسئله قانونی بودن و اعتبار دادرسی او مورد بحث و انتقاد قرار گرفت . سرهنگ شخصاً ادعا کرد که چند تن پلیس فرانسوی او را از سرزمین آلمان ربوده و مخفیانه به فرانسه آورده‌اند . دیوان کشور فرانسه در رای مورخ ژوئن ۱۹۶۴ اعلام داشته است : «به فرض آنکه آرگو از سرزمین آلمان فدرال ، ضمن نقض حقوق و حاکمیت آن دولت ربوده شده باشد حق اعتراض و شکایت نسبت به این عمل فقط متعلق به دولت مزبور است» به عبارت دیگر ، دیوان کشور عقیده داشته است که تجاوز به حق حاکمیت دولت آلمان ، مسئله‌ای است که به سرهنگ آرگو ارتباطی ندارد بلکه حق هرگونه اعتراض و شکایت با خود دولت آلمان است و دولت آلمان هم در این خصوص شکایت آشکاری نکرده است .

داستانی دیگر ، دورتر از زمان ما ، بسال ۱۹۰۵ در برزیل اتفاق افتاد : «کشتی توپ‌انداز آلمانی به نام پانتر Panther در یکی از بنادر برزیل لنگر انداخت . عده‌ای از ملوانان این کشتی با اجازه مقامات بندری برای چند ساعت توقف پیاده شدند ، یکی از ملوانان از بازگشت امتناع نمود ، فرمانده کشتی سه چهار افسر در لباس شخصی و ۱۲ درجه‌دار و ملوان با اونیفورم دریائی به دنبال ملوان فراری فرستاد . دولت برزیل بر علیه این تجاوز ، که به حق حاکمیت او بعمل آمده بود ، شدیداً به دولت آلمان اعتراض کرد . دولت آلمان عذرخواهی نمود و فرمانده کشتی را عذر کرد .

۲- حق حاکمیت برون مرزی

بر خلاف اصل انحصاری بودن حق حاکمیت دولت ، مواردی وجود دارد که يك دولت بطور قانونی میتواند خارج از سرزمین خود نیز اعمال حاکمیت نماید . در این باره دو فرض وجود دارد : یکی اینکه ، حاکمیت دولت از حدود قلمرو او تجاوز کند بدون آنکه بر روی سرزمین دولت دیگری اعمال گردد ، یعنی در عین حال که حدود حاکمیت آن دولت گسترش می‌یابد به حدود حاکمیت هیچ کشور لطمه‌ای وارد نمی‌آید ، دیگر آنکه ، این تجاوز حاکمیت دولت ، بر روی سرزمین سایر دولتها اعمال میشود یعنی گسترش قلمرو حاکمیت يك دولت موجب محدودیت قلمرو حاکمیت دولت یا دولتهای دیگری میگردد .

گسترش قلمرو حاکمیت يك دولت بدون تجاوز به حاکمیت دیگران

موارد این گسترش بیشتر شامل کشتی‌های حامل پرچم يك دولت ، و هواپیماهایی است که علایم شناسائی آن دولتها بر بدنه خود دارند . کشتی‌های واقعی که در دریای آزاد حرکت میکنند ، هر چند در قلمرو دولت متبوعه خود و یا دولت بخصوصی

کره در ۱۹۰۵، عثمانی در ۱۹۱۴ و ۱۹۲۳، ایران در ۱۹۲۸ کاپیتولاسیون را لغو کردند و اینک جز نامی از آن باقی نیست. دیوان بین‌المللی دادگستری در رای مورخ ۲۷ اوت ۱۹۵۲، که در مورد اختلاف فرانسه و آمریکا بر سر موضوع وجود یا عدم وجود کاپیتولاسیون در مراکش (بستمیره وقت فرانسه) صادر نمود، تصریح کرد که: «رژیم کاپیتولاسیون دیگر عملاً وجود ندارد.»

دوم - رژیم اجاره دادن سرزمین - این رژیم در قرن نوزدهم بوجود آمد و نوعی «استعمار با حفظ ظاهر» بود بدین معنی که دولتی، با حفظ حق حاکمیت ظاهری خویش، قسمتی از سرزمین خود را که دارای منابع طبیعی (مثلاً معادن) بود و یا خطوط مواصلاتی خود را (مانند راه آهن) به دولت دیگری به اجاره واگذار میکرد. دولت چین در سالهای ۱۸۹۸ و ۱۸۹۹ قسمتی از خاک خود را به دولتهای آلمان، روسیه، بریتانیای کبیر و فرانسه بطور جداگانه اجاره داد. این رژیم اجاره دادن سرزمین، بعد از جنگ جهانی اول از بین رفت ولی بعد از جنگ جهانی دوم به صورت تازه‌ای جلوه‌گر شد:

امروزه گسترش حق حاکمیت کشورها در سرزمین سایر دول به صورت پایگاههای نظامی و توقف ارتش بیگانه درآمده است و به این دو قسمت باید مصونیت دیپلماتیک را که کم‌وبیش از قدیم وجود داشته است اضافه نمود:

الف - پایگاههای نظامی - امروزه اجاره و استفاده از بنادر، فرودگاهها و یا قسمتی از اراضی دولت دیگر برای مقاصد استراتژیکی کاملاً متداول است. ظاهراً مورد اجاره در قلمرو حق حاکمیت موجد باقی میماند و مستاجر فقط بوسیله قوای نظامی خود آنرا اشغال و اداره مینماید. مانند پایگاههای آمریکا در مراکش، ایسلند، فیلیپین، ژاپن و اکواتر. دولت اتحاد جماهیر شوروی نیز شبه جزیره Hangor را به موجب عهدنامه ۱۲ مارس ۱۹۴۰ از فنلاند اجاره کرد و سپس بموجب عهدنامه ۱۰ فوریه ۱۹۴۷ آنرا رها کرد و بجای آن سرزمین Porkkalaud را جهت پایگاه دریائی و نظامی به مدت ۵۰ سال اجاره نمود. اما در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۵ از بقیه مدت اجاره صرف‌نظر نمود و آن را به حاکمیت مطلق فنلاند بازگردانید. دولت بریتانیای کبیر هم، در سال ۱۹۶۰، هنگام اعطای استقلال به جزیره قبرس، دو پایگاه دریائی و نظامی در این جزیره برای خود نگهداشت که هنوز هم ظاهراً به اجاره و پادشاه تحت حاکمیت بریتانیا است.

ب - توقف ارتش‌های بیگانه - بدیهی است منظور توقف ارتشهای بیگانه بر روی سرزمین یک دولت در هنگام صلح است، والا، اشغال نظامی در زمان جنگ مسأله کاملاً متفاوتی خواهد بود. توقف قوای بیگانه در خاک یک کشور مسایل مختلفی را از جهت حقوقی مطرح میسازد. مهمترین مسأله این است که آیا صلاحیت قضائی و اعمال قدرت تامینی دولت بجای خود محفوظ است یا خیر. معمولاً این موضوع بوسیله عهدنامه حل و فصل میگردد مخصوصاً در مواردیکه توقف این قوای بیگانه مربوط به سازمانهای نظامی منطقه‌ای باشد. مثلاً در مورد اتحادیه آتلانتیک شمالی (N.A.T.O.)

عهدنامه ۱۹ ژوئن ۱۹۵۱ لندن، در مورد وضع حقوقی نیروی نظامی ناتو بعضی مقررات خاص وضع کرد که در ماده ۷ آن بطور مفصل تصریح شده است. مقررات اساسی آن از اینقرار است:

دو نوع دولت متمایز وجود دارد: یکی دولت میزبان که سرزمین آن مورد توقف قوای نظامی بیگانه است، دیگر دولت مهمان که نیروی نظامی مورد بحث تابعیت آنرا دارند و به آن کشور وابسته‌اند. مقامات نظامی دولت مهمان حق دارند اقتداری را که به موجب قوانین کشور متبوع برای رسیدگی به جرائم و تخلفات افراد مشمول قانون نظامی خود دارا هستند، بر روی سرزمین کشور میزبان نیز درباره افراد مزبور اعمال کنند. بنابراین، صلاحیت مقامات نظامی مهمان محدود است به اختیاراتیکه قوانین نظامی کشورشان درمورد افراد تحت فرماندهی به آنها اعطاء کرده است.

مقامات دولت میزبان حق دارند مقررات قضائی خود را درباره اعضای نظامی و غیر نظامی دولت مهمان و اشخاص تحت تکفل آنها، نسبت به جرائمی که بر روی سرزمین آن مرتکب میشوند، اعمال نمایند و آنها را بر طبق قوانین ملی خود مجازات کنند.

ج - سفارتخانه‌ها - خدمات دیپلماتیک - محدودیت دیگری که برای حق حاکمیت دولت در سرزمین آن وجود دارد عبارت از مصونیت دیپلماتیک و حمایت از محل سفارتخانه است. فرستادگان سیاسی هر دولت که در سرزمین دولت دیگری اقامت دارند از هرگونه مداخله و بازرسی و دادرسی آن دولت مصون هستند و محل سفارتخانه نیز از حدود صلاحیت سرزمین دولت مزبور بکلی خارج است و نمیتواند مورد معاینه محلی و بازرسی قرارگیرد. عده‌ای مصون بودن محل بر مبنای نظریه برون‌مرزی قرار داده‌اند و متعاقب آن، پناهندگی افراد محلی را به سفارتخانه، بنابر عرف بین‌المللی، مجاز می‌شمارند. عده دیگر نظریه برون‌مرزی را تصنعی و مردود میدانند و معتقدند که این مصونیت فقط از نزاکت بین‌المللی ناشی گردیده و شرط ضروری برای حسن انجام خدمات دیپلماتیک بشمار می‌آید، زیرا اگر فرستادگان سیاسی و محل سفارت آنها تابع قوانین محلی میبود دیگر امکان خدمت مستقل برای آنان فراهم نمیگردید. به همین جهت است که عهدنامه سیاسی ۱۹۶۱ وین تأیید کرده است این مصونیت‌ها تنها شامل امکنه سفارت است بلکه شامل محل سکونت سفیرکبیر و حتی اقامتگاه شخصی اعضای هیئت سیاسی نیز میباشد.

بخش دوم: جنبه‌های مفهوم حاکمیت

مدهای مدید حاکمیت را از جهت حقوق مورد بررسی قرار میدادند و برای آن فقط مفهوم حقوقی قابل بودند. حتی آن عده‌ای از حقوقدانان نیز، که اخیراً اصطلاح «صلاحیت دولتی» را بجای حق حاکمیت بکار می‌برند، به مفهوم حقوقی آن توجه دارند. درحالیکه، امروزه حق حاکمیت دولت از دو جنبه اقتصادی و سیاسی هم مورد توجه قرار دارد.

جنبه اقتصادی حاکمیت

جنبه اقتصادی حاکمیت شامل منابع طبیعی است،

مفهوم حاکمیت بر روی منابع طبیعی مفهومی است که بعد از جنگ جهانی دوم ظاهر گردیده است. قبل از آن، اقتدارات اقتصادی دولت را در مبحث حاکمیت مورد ملاحظه قرار نمیدادند زیرا معتقد بودند که سیستم اقتصادی دولت باید مبتنی بر آزاد بودن موسسات و آزادی اقتصادی باشد، و دولت به عنوان اقتدار عمومی کشور، قدرت تنظیم مقررات در مورد فعالیت های اقتصادی را دارد ولی وارد در فعالیت های اقتصادی نیست. اما امروزه، مداخله دولت در امور اقتصادی به حد اعلا رسیده است. غیر از کشورهای سوسیالیستی، که حاکمیت آنان الزامات شامل فعالیت های اقتصادی نیز هست، سایر دول، در عین حال که دارای سیستم های اقتصادی متفاوت می باشند، در فعالیت های اقتصادی، به معنای وسیع کلمه، مشارکت دارند. از طرف دیگر، از ۱۹۶۰ به این طرف کشورهای استعمارگر به بسیاری از مستعمرات خود استقلال بخشیده اند ولی پاره ای امتیازات و منافع اقتصادی برای خود نگهداشته اند. این وضعیت نشان دهنده محدودیتی است که ممکن است از جنبه اقتصادی به حق حاکمیت دولت وارد گردد. بهمین جهت است که موضوع حاکمیت دولتها بر روی ثروت و منابع طبیعی آنان، در حقوق بین الملل معاصر مورد توجه قرار گرفته است. در حال حاضر، در دو میثاق بین المللی مربوط به حقوق بشر، که در دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده است، (یکی راجع به حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، و دیگری راجع به حقوق مدنی و سیاسی) موضوع حاکمیت اقتصادی دولت تصریح شده است: «تمام ملتها میتوانند ثروت و منابع طبیعی خود را آزادانه بکار ببرند...»

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ تصمیم نامه ای بشماره ۱۸۰۳ تصویب کرده است، که هر چند جنبه توصیه دارد و جزو حقوق وضعی بین الملل نیست، معذای بسیار قابل توجه است زیرا در حقیقت سازشی بین دو تمایل متضاد میباشد: یکی تمایل کشورهای در حال توسعه به اینکه حق انحصاری بهره برداری از منابع طبیعی را برای خود محفوظ بدارند، دیگر، تمایل کشورهای توسعه یافته به اینکه از اتباع خود در مقابل ملی شدن موسسات آنها در سرزمین کشورهای دیگر حمایت کنند. زیرا بسیاری از کشورها موسسات بیگانه را ملی کرده اند و بهره برداری و فروش محصولات آنها را به خود اختصاص داده اند (مانند ملی کردن صنایع نفت). تصمیم نامه سازمان ملل، در حقیقت، سازش بین دو تمایل است: از یک طرف، حق حاکمیت دایمی دولت و مردم کشور های در حال توسعه را بر روی ثروت و منابع طبیعی آنها تاکید کرده است تا منافع آن برای رفاه مردم آن سرزمین بکار رود، از طرف دیگر، در ازای شناسائی این حق، تضمینات مختلفی نیز برای بیگانگانی که در این کشورها سرمایه گذاری مینمایند، قابل شده است تا سرمایه آنها و منافع حاصل، که به موجب موافقت و اجازه دولت سرمایه پذیر، و بر طبق اصول بین الملل وارد آن کشور شده است تضمین گردد. بدین منظور در تصمیم نامه قید شده است که ملی کردن باید مبتنی بر جهاتی باشد که متضمن نفع عمومی است. علاوه باید، غرامت کامل، بر طبق قواعد حقوق بین الملل،

پرداخته شود. قید «غرامت کامل» بدین جهت است تا از اقداماتی، شبیه به آنچه که در اندونزی صورت گرفته است، جلوگیری شود: دولت اندونزی غرامت کمپانی هلندی نفت (کمپانی شل) را بر مبنای سرمایه آن محاسبه نکرد بلکه بر اساس منافع بهره برداری کمپانی، پرداخت نموده بود. بدیهی است منافع بهره برداری نمی تواند همیشه مبنای محاسبه عادلانه غرامت باشد زیرا ممکن است، در بعضی شرایط، بهره برداری متضمن ضرر باشد یا منفعت نداشته باشد. این اصل نشان میدهد که مفهوم حاکمیت تنها جنبه حقوقی ندارد بلکه امروزه بیشتر به صورت مادی ظاهر میگردد و صورت دیگری نیز دارد که جنبه سیاسی آن است.

جنبه سیاسی حاکمیت

در حقوق بین الملل کلاسیک قدرت عالی دولت را تحت عنوان «حق حاکمیت دولت» بکار میبرد و مفهوم آن این است که دولت مستقل طبعاً دارای حق حاکمیت است. اما در حقوق بین الملل معاصر این اصطلاح مورد حمله قرار گرفته و کلمه «صلاحیت» را به جای آن استعمال میکنند. در حقیقت فرق بین حاکمیت و صلاحیت در این است که دولت صلاحیت را بدست میآورد در حالیکه حاکمیت جزو ماهیت و طبیعت است. در میثاق جامعه ملل کلمه حاکمیت را در بسیاری از مواد بکار نبرده اند و بجای آن «صلاحیت انحصاری» را بکار برده اند (بند ۸ ماده ۱۵ میثاق). اما در منشور سازمان ملل این اصطلاح اندکی تغییر کرد و به شکل «صلاحیت ملی» استعمال شده است.

بند ۷ ماده دوم منشور میگوید: «هیچیک از مقررات منشور حاضر، ملل متحد را مجاز نمیدارد در کارهاییکه اساساً مربوط به صلاحیت ملی يك کشور است مداخله کند و اعضای سازمان را هم مجبور نمی نماید که کارهای از این قبیل را طبق طریقه ای که در این منشور مقرر است تصفیه کنند، معذک این اصول به اجرای اقدامات قهری که در فصل هفتم پیش بینی شده است لطمه وارد نخواهد آورد». این ماده در مورد «صلاحیت ملی» دارای مفهوم وسیع و در عین حال محدود است.

مفهوم وسیع آن به این معنی است که سازمان ملل مطلقاً در هیچ موردی مجاز نیست، در کارهایی که اساساً مربوط به صلاحیت ملی کشورهاست مداخله کند و دولتها نیز چنین اجباری ندارند. از لحاظ حقوقی مطلب مهم این است که در صورت بروز اختلاف نظر بین سازمان و دولت عضو، راجع به تعلق داشتن موضوعی به صلاحیت ملی آن کشور، مرجع صلاحیت دار برای تشخیص موضوع، کیست؟ بطور کلی میتوان گفت که قواعد حقوق بین الملل برای چنین تشخیص راهنمای کلی خواهند بود بخصوص که این تشخیص ارتباط مستقیم با توسعه حقوق بین الملل دارد بهمین جهت است که در ماده مزبور بجای کلمه منحصرأ کلمه «اساساً» نوشته شده است تا نشان داده شود که هیچ موضوعی برای همیشه تعلق به صلاحیت ملی کشورها ندارد.

مادرباره جنبه سیاسی حاکمیت در شماره های آینده بحث خواهیم کرد.

رنجهای لذت آور را نادیده نگیرید

کرد و در نتیجه با تریلر تصادف کرد ، تراکتور معلق- زنان از جاده خارج شد و با این ترتیب یکی از مخازن سوخت آن سوراخ شد و گازوئیل جاری آتش گرفت . جوان پس از اینکه سرش محکم بشیشه مقابل اصابت کرد ، از داخل کابین تراکتور به خارج پرتاب گردید و بیهوش شد .

یک کیلومتر قبل از محل تصادف خانم ۳۵ ساله‌ای در حال رانندگی بود در کنار این خانم یکی از بستگانش که به بیماری قلبی مبتلا بود قرار داشت ، ایندو نفر از یک سفر شش روزه بسوی محل مسکونی

گرچه با خاطرتی که از آتش سوزی داشت از دیدن شعله‌های سرکشی که بیرحمانه باین سو و آنسو گسترش یافته و موجودات زنده را بکام مرگ میکشیدند ، دچار وحشت و اضطراب شدید میگردد ، معه‌ذا دانسته با استقبال خطر رفت تا راننده کامیون را که مورد تهدید و محاصره زبانه‌های کشنده آتش قرار گرفته بود از مرگ قطعی برهاند .

آنروز بعد از ظهر جاده بسیار شلوغ و پر رفت و آمد بود ، جوان ۲۵ ساله‌ای که در پشت فرمان یک دستگاه تراکتور چرخ لاستیکی قرار داشت با توجه به



خود باز می‌گشتند و خانم جوان با اشتیاق زیادی برای ملحق شدن به همسر و دو فرزندش دقیقه شماری میکرد . ناگهان از دور در کنار جاده دود غلیظی توجه خانم راننده را جلب کرد و به همراه خود گفت تصور میکنم در آنجا آتش سوزی رخ داده باشد . ولی پس از چند ثانیه با منظره وحشتناکی مواجه شدند یک تراکتور آتش گرفته بود و از همه مهمتر تعدادی بشکه نفت در نزدیکی آتش سوزی بیچشم میخورد ، خانم راننده بر خود لرزید و عرق سردی بر سراسر بدنش نشست ، او همیشه و تا آنجا که بیاد می‌آورد از آتش وحشت داشت و با دیدن اینگونه صحنه‌ها بیاد می‌آورد که والدینش دو مرتبه بر اثر آتش سوزی از هستی ساقط شده و فقط به کمک همسایگان جان خود و

تراکم عبور و مرور و مه غلیظی که روی جاده نشسته بود با احتیاط کامل رانندگی میکرد ، او قصد داشت به دهکده‌ای که در صد کیلومتری قرار داشت برود تا تراکتور را برای جاده سازی خانه‌ای که در گوشه آرام و بی سروصدای دهکده بنا کرده بود بکاربرد . حین رانندگی متوجه شد یک تریلر بزرگ که تعداد زیادی بشکه نفت محموله آن بود به‌کندی در کنار جاده در حرکت است ، برای سبقت گرفتن از او چراغ راهنمای خود را روشن کرد و قدری بسمت چپ منحرف شد تا بتواند از تریلر سبقت بگیرد ، ناگهان یک اتومبیل پونتیاک سبز رنگ با سرعت زیاد سر رسید و جوان متوجه شد اگر به حرکت خود ادامه دهد با پونتیاک تصادف خواهد کرد و این اتومبیل با سرعتی که دارد قطعا واژگون خواهد شد و باین دلیل تراکتور را بسمت تریلر منحرف

فرزندانشان را نجات داده بودند. با این خاطرات سعی کرد که تصادف را نادیده گرفته و از صحنه خارج شود ولی متوجه شد که سه بشکه نفت در نزدیک شعله‌ها قرار دارد و چنانچه بخواهد از نزدیکی آنها عبور کند ممکن است بشکه‌ها منفجر شده و در معرض خطر قرار گیرند. این بود که در کناری ایستاد و از اتومبیل پیاده شد و به جمع تماشاگران نزدیک شد. از خانمی سؤال کرد آیا راننده تراکتور آسیب دیده است؟ خانم جواب داد «اگر هم آسیب ندیده باشد فعلا در میان شعله‌های آتش محصور است و دیر یا زود خواهد سوخت و متاسفانه هیچگونه امکاني هم برای نجاتش وجود ندارد، زیرا علاوه بر وجود آتش گسترده چند بشکه کنارتراکتور نیز هر لحظه ممکن است منفجر شود و اشخاصی را که برای نجات آورفته‌اند به سرنوشت راننده دچار سازد». خانم راننده گفت آه خدای من چگونه میتوان ایستاد و شاهد مرگ يك انسان بود سپس به تعدادی از مردان حاضر مراجعه کرد و از آنها خواست که برای نجات راننده تلاش کنند. ولی هیچیک جرات نداشتند به نزدیکی تراکتور بروند، وقتی این خانم از کمک مردم ناامید شد تصمیم گرفت شخصاً این کار کوشش کند، هنگامیکه به سوی محل حادثه به جلو میرفت همراه خود را دید که با حالت نگران و ناراحت به سوی او میدود چون میدانست اینگونه اضطراب و نگرانیها برای بیماران قلبی بسیار خطرناک است، متوقف شد و از او خواهش کرد که به داخل اتومبیل برگردد، ولی او با اصرار میخواست با او به حوزه آتش برود، بالاخره عده‌ای از تماشاچیان بدور آنها گرد آمدند و مانع عبور هردوی آنها شدند. ولی خانم مصمم از میان اجتماع خارج شد و با سرعت به نزدیکی راننده رفت. راننده مصدوم که صورتش بروی زمین چسبیده بود سعی میکرد که خود را از نزدیکی شعله‌ها برهاند، صدای ضعیف او که کمک می‌طلبید کاملاً به گوش میرسید علوفه اطراف او آتش گرفته و بشکه‌های نفت مجاورش که بر اثر حرارت داغ شده بودند در فاصله کوتاهی از بدن نیمه‌جانش قرار داشتند، تامل جایز نبود بایستی هرچه‌زودتر او را از مهلکه نجات داد. این خانم در نظر داشت که بهر ترتیب مصدوم را از آتش خارج سازد. وقتی نزدیک آتش گرفته‌است. در هر حال بجلو رفت و دستهایش را زیر بغل مصدوم قرار داد و سعی کرد، کشان کشان او را به محل بی‌خطر ببرد، در این لحظه صدای شدیدی بلند شد و همه تماشاچیان مطمئن بودند که صدای انفجار از یکی از بشکه‌هاست و بالاخره زنی که با سماجت خود را به خطر انداخته بود همراه با راننده مورد اصابت قطعات بشکه که مانند گلوله به اطراف پراکنده میشود قرار خواهد گرفت. ولی خوشبختانه حدسشان اشتباه بود و ترکیدن یکی از لاستیکهای تراکتور این صدارا به وجود آورده بود. بالاخره خانم نیکوکار توانست به تنهایی و با مشقت زیاد بدن تنومند راننده را از منطقه آتش‌سوزی دور کند و با مهارت کامل آتش راکت و شلوار او را خاموش کرد. در این موقع عده‌ای از تماشاگران به کمک او آمدند و راننده

مصدوم را به نزدیکی اتومبیل‌های خود بردند و شکاف سر او را که خون زیادی از آن جاری بود زخم‌بندی کردند. خانم پرسید آیا به پلیس اطلاع داده‌اید؟ پس از چند دقیقه آمبولانس رسید و مصدوم را با خود حمل آورد و آ زیر زنان از محوطه دور شد. افسر گشت پلیس نیز برای چگونگی تصادف در صحنه حاضر شد و از شهود از جمله خانمی که جان مصدوم را نجات داده بود اطلاعات لازم را کسب کرد. خانم مورد بحث پس از انجام این کار بزرگ بشدت احساس خستگی و سستی میکرد و بی اختیار میگریست، و دونفر زیربازوی او را گرفته بودند تا بسئالات افسر پلیس پاسخ دهد. پس از رسیدن بمنزل گرچه سوختگیهای ناشی از پرتاب قطعات لاستیک داغ که روی بسازو و پشت گردنش آثاری باقی گذاشته بود، سوزش ناراحت کننده‌ای داشت ولی او همواره در فکر مصدوم بود و با اشتیاق منتظر دریافت روزنامه بود تا از مشخصات و وضعیت مصدوم اطلاعاتی بدست آورد، متاسفانه در اینمورد در روزنامه مطلبی منعکس نشده و تلاش چندروزه او نیز برای تشخیص هویت و بیمارستانی که مصدوم مورد نظر بستری شده بود به نتیجه نرسید. بالاخره روز جمعه هفته بعد زنگ در به صدا درآمد و مادر و مادر بزرگ و عمه مصدوم که از طریق پلیس راه هویت این خانم را بدست آورده بودند برای دیدار و تشکر از فداکاری او به خانه‌اش آمدند، بطوریکه میگفتند مصدوم در وضعیت خطرناکی قرار داشت و بشدت زیر نظر تیم پزشکی، تحت معالجه بود، گرچه پاره‌ای از جراحات به‌کندی بهبودی می‌یافت و مشکلاتی از ناحیه چشم‌ها برای مصدوم حادث شده بود ولی خوشبختانه خطر مرتفع گردیده بود. در اوایل روزهای سختی که در بیمارستان بستری بود خانم نیکوکار از او دیدن کرد، مادرش او را از خواب بیدار کرد و گفت «بلند شو این خانم همان زن خیرخواهی است که ترا از مرگ نجات داد». راننده چشمهای خود را باز کرد و پس از اینکه نگاهی توأم با کمال حق‌شناسی به وی انداخت، به سرعت دستهایش را دراز کرد و دستهای منجی خود را در میان دستهایش فشرد و در حالیکه گریه مهلت حرف زدن باو نمیداد با لکنت گفت «خداوند به تو عوض بدهد، من که نمیتوانم پاسخگوی این همه فداکاری تو باشم» خانم نیکوکار که خود به شدت تحت تاثیر احساسات قرار گرفته بود با ملایمت گفت، «حرف نزن حرف زدن برای تو خوب نیست اگر حرف بزنی نمیتوانم پهلویت بعامن سپس او هم بنوبه خود دستهای مصدوم را در دستهای خود فشرد و از کنارش دور شد زیرا میل نداشت مصدوم با دیدن اشک فراوانی که از دیدگانش سرازیر شده بود بیش از این متأثر شود.

آیا هنگامی که بعنوان ناظر برای پرهیز از گرفتاریهای بعدی از قبیل همکاری در حمل مجروحین یا مواجهه با مقامات پلیس و قضائی به سرعت از محل حادثه میگریزد، فکر کرده‌اید که اگر بایستید و جان يك یا چند نفر را نجات دهید چقدر لذت بخش است؟

سی و هفت راه برای ترك قطعی سیگار

موقعی که کسی سیگار میکشد ، مقداری از اکسیژن ریه هایش را بیهوده تلف میکند و بر سیستم تنفس خود فشار و تنگی بوجود می آورد و اگر چه میدانند که سیگار حمله قلبی ، سرطان و برنشیت مزمن ایجاد میکند ، معهنا به این عادت زشت ادامه میدهد ، چون ناخود آگاهانه میل دارد ، با خود دشمنی کند .

چندی پیش خبرگزاری آلمان ، خبری دال بر ۳۷ راه ترك سیگار را بتمام جهان مخابره کرد ولی از طرق انجام این قواعد خبری منتشر نساخت .
لذا ما بجهتجو و تحقیق برآمدیم تا توانستیم این سی و هفت راه ترك سیگار را بدست آوریم .
نکته مهم در این مورد وجود اراده قوی میباشد که بتوان با بهره گیری از آن بانجام این دستورات پرداخت .

طرز انجام دستورات به قرار زیر است :

- * هر دستور شماره را دو روز انجام دهید .
- * دستورات بعدی را دو روز دوم انجام دهید و سعی کنید که این دستورات را با موفقیت انجام دهید .
- * هر دو روز یکبار دستور جدید را با دستورها دستورهای قبلی با همدیگر انجام دهید در نتیجه پس از رسیدن به آخر ۳۷ دستور در خواهید یافت که از مقدار سیگار کشیدن شما بمقدار معتناهی کاسته شده و یا اصولا دیگر مایل بکشیدن سیگار نیستید .
- ۱- هر بار يك پاكٲ سیگار بخريد .
- ۲- از هیچ کس بعنوان تعارف سیگار نگیرید .
- ۳- پس از اینکه از پاكٲ سیگار برداشتید ، پاكٲ سیگار را در جیب پشت لباس خود بگذارید .
- ۴- تنها از سیگارهای فیلتر دار استفاده کنید .
- ۵- هرگز قبل از صبحانه سیگار نکشید .
- ۶- هرگاه سیگارتان تمام شد از دیگران تقاضای سیگار نکنید .
- ۷- پس از تمام شدن هر پاكٲ مارك سیگارتان را عوض کنید .
- ۸- هر روز مقدار پولی را که بابت کم شدن مقدار سیگارتان در روز پس انداز میکنید کنار بگذارید .
- ۹- خارج از خانه سیگار نکشید .
- ۱۰- به هنگام استراحت سیگار نکشید .
- ۱۱- جهت کاهش احساس گرسنگی سیگار نکشید .
- ۱۲- پس از هر سیگار ، جای خالك سیگار خود را تمیز کنید .
- ۱۳- سیگار را در دست خود نگیرید و پس از هر

يك آن را در زیر سیگاری بگذارید .
۱۴- پاكٲ سیگار را تا آنجا که میتوانید دور نگاه دارید تا هر بار که سیگار خواستید زمانی برای بدست آوردن آن لازم باشد .
۱۵- قبل از اینکه سیگار خود را روشن کنید ۳ نفس عمیق بکشید .

۱۶- فندك یا كبريت خود را در خانه بگذارید در نتیجه هر بار که میخواهید سیگار روشن کنید باید جهت روشن کردن سیگار ، كبريت از دیگران بگیرید .
۱۷- هنگامی که سیگار میکشید رانندگی نکنید .
۱۸- دو دقیقه قبل از روشن کردن هر سیگار صبر کنید .

۱۹- هنگامیکه در انتظار هستید سیگار نکشید .
۲۰- هنگامیکه بادست کار می کنید سیگار نکشید .
۲۱- هر سیگار را تا نصفه بکشید .

۲۲- هرگاه فکر میکنید که بسیکار کشیدن نیاز دارید بساعت خود نگاه کنید و ۵ دقیقه صبر کنید .
۲۳- جای خالك سیگار خالی را پس از هر بار سیگار کشیدن دور از چشم خود قرار دهید .

۲۴- قبل از هر بار سیگار روشن کردن ۱۰ دقیقه صبر کنید .

۲۵- پس از صرف غذا سیگار نکشید و بلافاصله خود را مشغول کنید .

۲۶- هرگاه منتظر کسی هستید سیگار نکشید .
۲۷- پس از يك اول به سیگار آن را خاموش کنید سپس دوباره روشن نمائید .

۲۸- هرگاه با دوستان هستید ، استعمال دخانیات را به يك سیگار در ساعت محدود کنید .

۲۹- تنها از يك دوم به بعد دود را وارد سینه کنید .

۳۰- در مکان های مخصوص (در محل های ناراحت) سیگار بکشید .

۳۱- هنگام صحبت با همکاران یا آشنایان سیگار نکشید .

۳۲- اگر باید سیگار بکشید ، فقط سیگار بکشید ، چیزی نخوانید ، تلویزیون تماشا نکنید ، کار نکنید ، غذا نخورید .

۳۳- به هنگام کنفرانس های شفلی سیگار نکشید .
۳۴- هنگامی که دیگران سیگار میکشند شما سیگار نکشید .

۳۵- سعی کنید دود سیگار را وارد سینه نکنید .
۳۶- در ساعات کار سیگار نکشید .

۳۷- در ساعت استراحت خود سیگار نکشید .

معنی

حواس خارق العاده

چیست؟

- تله پاتی ، پیشگوئی ، کف بینی و غیبگوئی از چهریشه ای مایه میگیرند؟
- اطلاع ما درباره «حواس خارق العاده» یا قوه درك فوق العاده همانقدر است که گذشتگان ما داشتند !



در حال حاضر عامل اصلی در تجارب مربوط به «تله پاتی» اینست که کارتهائی را که در متن مقاله از آن نام بردیم بکار میبرند و محقق تعدادی از آنها را انتخاب میکند و از «موضوع» می خواهد که با چشمان بسته وضع کارتها را تعریف کند .

که همان پرواز ۷۰۹ بوده است . اما چگونه ؟
لطفا بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید
صفحه ۱۱

شده است ، بدون آنکه از کسی سؤال کند بدو الهام میشود

مهنامه شهربانی

«خواهشمند است همه مسافران پرواز - ۷۰۹ که عازم رم هستند کارت سوار شدن هواپیما را آماده کنند» این آخرین پیامی بود که در بلندگوی فرودگاه پیچید . در صف مسافرانی که عازم سفر با هواپیمای جت پرواز - ۷۰۹ بودند ناگهان مردی تردید میکند ، و درحالی که چهره اش رنگ پریده است خود را از صف مسافران بیرون میکشد .

یکی از کارکنان فرودگاه بسوی او میرود و می پرسد آیا حالتان خوبست ؟ و مرد پاسخ میدهد : بنه متشکرم فقط از پرواز منصرف شده ام . روزی دیگر خواهم رفت .

چگونه این مرد میتواند توضیح دهد که تصویر وحشت آوری از هواپیمای مزبور در مغزش پدیدار شده است که به کوهی تصادف می کند و در جهنمی از شعله های آتش میسوزد ؟ این مساله بنظر من وشما و هرشنونده دیگری مسخره می آید . حتی خود آن مرد هم نمیتواند توضیحی برای جرقه ای که ناگهان در مغزش پدید آمده و او را از سفر بازداشته است بدهد . فقط میداند که بایست سفر نکند . و هنگامیکه عصر آن روز در روزنامه ها خبری میخواند که هواپیمائی در کوههای آلپ سرنگون

این سؤالی است که بشرسانها قبل از آنکه هواپیمای جت مزبور ساخته شده باشد از خود پرسیده است. از قرنهای پیش باینطرف بشر کوشیده است تا آنچه را که با وسایل معمولی عقلانی قابل فهم نبوده ولی ناگهان بدو الهام میشده است توجیه کند. این موهبت حیرت آور طبیعی که در بعضی از مردم وجود دارد امروز بعنوان «قدرت درک خارق العاده» شناخته شده است و تلاش دانشمندان برای کشف آن همه را مبهور کرده است. این قدرت چیزی شبیه به «تله پاتی» و حس ششم است این نیرو در واقع قدرتی جادویی است که آدمی به کمک آن میتواند قبل از وقت از واقعه ای آگاه شود. اصطلاحی که در حال حاضر برای این قدرت بکار میبرند «ای. اس. پی» است. اما سابقا اسامی مختلفی از قبیل پیشگوئی، جادوگری و سحر و طلسم بدان اطلاق میشده است. کسانی برای اسرار آن تلاش کردند اما بیشترشان به اتهام جادوگری یا سخت ترین شکنجه ها سوزانده شده اند. از نظر تاریخی باید گفت که مردم ساده دل به چیزی بنام «جادو» اعتقاد دارند در حالیکه تحصیل کردگان این قبیل حالات را بی معنی میدانند. اما در ابتدای قرن حاضر نظریات تدریجا تغییر یافت و دانشمندان اعتراف کردند که موارد فراوانی از این قبیل الهامات ذهنی برای افراد مختلف روی داده است که میتوان بوجود نیروی مرموزی در طبیعت اعتراف کرد. آنچه که در این میان لازم بود یک سلسله تجارب علمی مناسب بود تا برای همیشه واقعیت را معلوم سازد.

البته گفتن آن از انجامش آسانتر بنظر میرسد. در این موقع بود که موسسه ای بنام «انجمن تحقیقات روحی» تشکیل شد که هدفش مطالعه در این مورد بود. در راس آن یکی از دانشمندان روحی بنام «ویلیام بارت» قرار داشت و اعضای آن مردمی هوشیار و در عین حال چنان سرسخت

بودند که نمیشد آنها را فریب داد. اما نباید انکار کرد که با همه هوشیاریشان مکررا گول خوردند. و برای نمونه میتوان تجارب «اسمیت-بلاکبورن» را نام برد که در ۱۸۸۲ آغاز شد. «اسمیت» مدعی شد که میتواند پیامهایی را به کمک حس ششم به همکارش «بلاکبورن» برساند. البته در این کار موفق شد هر چند که چشمان کسی را که موضوع این آزمایش بوده بسته بودند و درگوشش هم پنبه گذاشته و همه بدنش را در چند پتو پیچیده بودند. ۱۳ سال طول کشید تا بعدا بلاکبورن اعتراف کرد که این نمایش و بسیاری از نمایشهای دیگر یکنوع نیرنگ بیش نبوده است!

بسیاری از تجارب دیگر مخصوصا آنها که شامل جابجا کردن اشیاء بودند ثابت کرد که هر چند افراد مربوطه مردمی درستکار بودند اما با حرکات غیر ارادی عضلاتشان بر نتیجه تجارب اثر میگذاشتند.

محققانی که در صدد کشف این نیروی ناپیدای طبیعی بوده اند بجای آنکه از نتایج بی سروته تجارب سالیان گذشته مایوس شوند، دامنه تحقیقاتی خویش را گسترش داده و در شرائطی این تحقیقات را ادامه میدهند که نیرنگ و حقه بازی بکلی غیر ممکن میشود. بیشتر تجارب در این مورد در دانشگاهها صورت میگیرد و از «موضوعهای» مختلف خواسته می شود که کارتهائی را که در اطاق دیگری انتخاب شده اند تشخیص داده و تأیید کنند. این کارتها شامل پنج طرح ساده است: یک ضربدر، یک ستاره، یک دایره، یک مربع و یک خط موجدار. شانس اینکه از نظر محاسبات ریاضی «موضوع» حدس یزند چه کارتهائی انتخاب شده است یک بره است. در بسیاری موارد چنان با موفقیت همراه بوده که دانشمندان دریافته اند حدس زننده «اصلا حدس نزده» بلکه آگاهی خارق العاده ای دارد. سرآمد محققان انگلیسی در این

رشته «اس. جی. سویل» بوده است. این دانشمند در ۱۹۵۵ بدین نتیجه رسید که بهترین تجارب را میتواند در میان روستائیان جوانی انجام دهد که حیات شهری اندیشه آنها را نکند نکرده است. و برای اینکار دو پسر بچه ۱۳ ساله را پیدا کرد. و طی دو سال نتایج حیرت آوری بدست آورد و فهمید که کودکان میتوانند با «تله پاتی» افکار خود را بدیگری انتقال دهند اما مشروط بر آنکه محرکی داشته باشند. ابتدا معتقد نبود که این دو کودک صاحب قدرت خارق العاده ای باشند اما یکروز جایزه ای را برای آنها معین کرد و دو کودک نمرات حیرت آوری را در تشخیص کارتهائی که از آن نام بردیم بدست آوردند. البته در یکی دو مورد کوشیدند تا محقق را گول بزنند اما بلافاصله معلوم شد. پس از پایان تجارب کودکان مزبور توانسته بودند از پولهای کوچک نظیر پنس و شلینگ که بعنوان جایزه برای هربار تحقیق بدست آورده بودند، ۲۰۰ لیره انگلیسی مجموعا تحصیل کنند!

بینیم تا امروز چه پیشرفتهائی در این مورد بدست آمده است؟ بطور کلی نه چندان زیاد، اما مسلما گروهی از مردم هستند که میتوانند آنقدر نیروی «تله پاتی» از خود نشان دهند که نتوان آنرا تصادفی و شانسی تلقی کرد. جالب است بدانیم که این قبیل مردم پس از مدتی این نیروی خارق العاده را از دست میدهند.

بررسی ها همچنان ادامه دارد، اما بدشواری میتوان موارد اصیلی از تله پاتی را پیدا کرد. نظیر اطلاع قبلی از وقوق یک فاجعه و یا دیدن کسی که کیلومترها از ما دور است. چنین بنظر میرسد که دیگر مردم مایلند چنین تجربه ای را داشته باشند و حافظه آنها بزودی میتواند خود را با چنین وضعی تطبیق دهند.

پلیس زن در جاهای دیگر

- پلیس زن آلمان چنان سختگیر است که حتی شهردار برلن را هم جریمه میکند !
- پلیس زن آلمان علاوه بر امور راهنمایی به سالخوردگان، خردسالان و درماندگان هم یاری میدهد و کمک کاری مطلوب برای پلیس مرد کشور خویش است .



«کارن اوتکه» در مقام پلیس زن فقط کارش جریمه رانندگان متخلف نبوده بلکه به سالخوردگان و نابینایان هم در عبور از خیابان کمک میکند .

موهای بور ، قیافه‌ای جذاب و تبسمی دوستانه بر لب دارد و کمتر در حرف زدن ممکنست درمانده شود. اما بعضی اوقات حرفه‌ای از این و آن میشوند که زبانش بند میرود . و اینهم بخاطر آنستکه شغل او ایجاب میکند که به مردها خطاهایشان را متذکر شود . مملکتی هرچند ممکنست بسیار پیشرفته و مردمش روشنفکر باشند ولی مردهایش قلبا مایل نیستند که زنان مجری قانون باشند . «کارن اوتکه» همه اینها را بدون آنکه خونسردیش را از دست بدهد قبول دارد زیرا او يك پلیس زن است و شغلش را دوست میدارد . و معتقد است که يك پلیس زن نمیتواند و نباید حساس باشد .

او شغل خویش را با میل و رغبت انتخاب کرده است . ابتدایه کلاس خیاطی رفت اما متدرجا این شغل را خسته کننده یافت . پس از آنکه دختر کوچکش دنیا آمد مجبور شد در خانه بنشیند و با انجام خیاطی زندگیش را تأمین کند . خودش میگوید : «روزی به برنامه‌ای در تلویزیون درباره پلیس زن گوش میدادم بلافاصله بطرف تلفن رفتم و پرسیدم که چه مشخصاتی برای يك پلیس زن لازمست .» باید دانست که مشخصات يك پلیس زن که در آلمان غربی شغل تازه‌ایست چندان دشوار نیست . يك زن پلیس بایستی ۹ سال تحصیل کرده و کارهایی را بلد باشد . آزمایش روانشناسی را «کارن» به آسانی گذراند

و فقط بقبول خودش در امتحان مصاحبه شخصی بود که با دوازده نفر استاد روبرو شد که هر کدام او را سؤال پیچ کرده بودند . معذرا پاسخ‌هایش آنها را قانع کرد و نتیجه آزمایش نشان داد که خانم کارن اوتکه واجد اعتماد به نفس بوده و در حرف زدن ورزیده است و میتواند به آسانی با دیگران تماس برقرار کند .

قدم دوم این بود که يك دوره شش هفته‌ای به کلاس رفت و در آنجا با دختران و زنانیکه مثل او در امتحان پلیس زن موفق شده بودند دوره‌ای درباره مقررات پلیس ، وضع راهنمایی و غیره را فرا گرفت . بیش از یکسال کارن در شلوغ ترین منطقه برلن به انجام وظیفه مشغول

بوده است . از جمله مناطقی که نگهبانی میکند ، نزدیک ایستگاه باغ وحش است که در آنجا محل پارکینگ اتومبیل کم است و طبعاً خلافکاران رانندگی هم از همه جا بیشتند . وظیفه اوست که صورتی از متخلفین برداشته و سپس «اخطار اول» را به آنها بدهد . علاوه بر اینها تخلفات دیگر رانندگی را گزارش میدهد و اتومبیلهایی که احتیاج به تعمیر دارند از حرکت بازداشته و صاحبانشان را موظف به رفع نقص فنی میکند . بسیاری از مردم هنگامیکه بوسیله کارن و همکارش خلافکارهایشان گرفته میشود عکس العمل نشان می دهند و معتقدند بهیچ قیمتی از چنگ لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

او رها نمیشوند. (باید دانست که در آلمان پلیس‌های زن جفت جفت پاسداری میکنند.)

درعین حال خلافکاران بی «تربیتی» هم وجود دارند که کلمات رکیک را بکار میبرند. «گاوپیر» از جمله بی‌آزارترین ناسزاهائی است که به کارن میگویند و او هم با خونسردی تلقی میکند. در برابر بیشتر این خلافکاران بد زبان، با تبسمی عکس‌العمل نشان میدهد، اما پاره‌ای اوقات بقدری وقاحت‌نشان میدهند که مجبور است آنها را توقیف کرده و به کلانتری یا حتی دادگاه بیاورد.

ولی باید دانست که این موارد کمتر پیش میاید. و کارن با زبانی بسیار نرم به مردم حالی میکند که در شهری بزرگ با ترافیک سنگین هر کسی باید ملاحظه داشته باشد ... اگر هرکسی بخواهد با اتومبیلش هر جای خیابان که دلش خواست برود و هرکاری که دلش خواست بکند دیگر شهر بکلی فلج میشود. و هنگامیکه جریمه‌شدگان از جرائم پنج و ده‌مارکی گله میکنند، به آنها اندرز میدهد که بهتر است با نصف این مبلغ بلیط یکماه پارکینگ زیرزمینی بخرند و بیخود گله نکنند!

از جمله خصوصیات کارن اینست که نه تحت‌تاثیر یاوه‌گویی خلافکاران قرار میگیرد و نه شخصیهائی که دستخوش تخلفاتی، میشوند.

از جمله افتخارات او اینست که روزی شهردار معروف برلن «کلوس شوتس» را بخاطر پارک کردن در جای ممنوع ۱۰ مارک جریمه کرده است. بطوریکه کارن میگوید شوتس باو گفته بود:

«شما میدانید که من کی هستم؟» و کارن گفته بود: «اگر شما امپراطور چین هم باشید مجبورید که جریمه خود را بدهید.»

معهدا پلیس زن در آلمان که بعضی اوقات با پستیچی زن و مهماندار هواپیما اشتباه میشود تنها کارش

جریمه تخلفات رانندگی نیست. بلکه هنگامیکه سالخوردگان یا خردسالان با مشکلی روبرو باشند به آنها کمک میکند، اطلاعات لازم را به کسانی که شهر را نمیشناسند میدهد و هنگامیکه سوانح رانندگی روی میدهد نام‌شهود را یادداشت میکند، و تا موقعیکه ماشینهای آتش‌نشانی یا آمبولانس یا افسرهای مسئول نیامده‌اند ترافیک را راهنمایی کرده و از مجروحین مراقبت مینماید.

باید دانست که پلیس‌های مرد آلمان از روزیکه زنان به همکاری آنها

و اما ببینیم نظر شوهر این زن درباره او چیست. شوهر این خانم از اینکه همسرش چنین شغل مدرنی را انتخاب کرده، بخود میبالد. زیرا از همه چیز گذشته وقت کافی هم برای رسیدگی به امور خانوادگیش دارد. شوهر او پنج‌روز در هفته را بر اتومبیلهای تریلر کار میکند. دختر کوچکشان هر بامداد صبحانه را با مادرش میخورد و بعد از ظهرها هم مادرش در خانه است و در درسهای مدرسه باو کمک میکند.

معهدا تعطیلات آخر هفته همه



پلیس بودن موجب آن نیست که این زن از امور خانه و خانواده غافل بماند. بلکه هر شب در حاضر کردن درسهای مدرسه به دخترش کمک میکند.

خانواده باهمند. هر سه نفر بسوی «کاروان» اتومبیل خود میروند و ساعات خود را در خارج از شهر میگذرانند. و چه بسا که ایام تعطیلات طولانی را هم با همین کاروان به اتریش، ایتالیا یا فرانسه میروند. ولی باید دانست که در هر جایی که بروند کارن سعی میکند اتومبیلش را در جایی که ممنوع نباشد پارک کند زیرا بهیچوجه مایل نیست از این بابت پول خود را بصورت جریمه هدر دهد.

برگزیده شده‌اند بسیار خوشحالند، زیرا کمبود کادر پلیس رانندگی و راهنمایی در آلمان محسوس است. در برلن به‌تنهایی ۱۲۵ پلیس زن انجام وظیفه میکنند ولی در سایر شهرهای آلمان هم وجود دارند.

پلیس‌های مرد آلمان که آموزش‌های پیچیده‌تر و مفصل‌تری را دیده‌اند اکنون برای ماموریت‌هایی که باتوانائی آنها تناسب بیشتری دارد گماشته میشوند و متدرجا این قبیل کارها را به پلیس‌های زن واگذار میکنند.

بررسی حوادث رانندگی در سطح جهانی

۳۰۲ سایر نقایص .
در شصت درصد از حوادث
رانندگی قسمت جلوی اتومبیل آسیب
می بیند یعنی نوع برخورد از جلو
میباشد و ۹۰٪ حوادث بزرگدرفعی
رخ میدهد که سرعت اتومبیل بیش از
۶۰ کیلومتر در ساعت است .



در حوادث رانندگی ، سرنشینان
وسایط نقلیه ۵۱۳٪ از ناحیه سر ،
۲۵۹٪ از زانو و ۲۰۴٪ از مبردهای
پشت و رانندگان ۳۹۶٪ از ناحیه سر ،
۲۴۲٪ از ۱۹۵٪ از ستون فقرات
آسیب می بینند .
سرنشینانیکه در موقع حادثه
خود را به بیرون پرتاب میکنند و یا
پرتاب میشوند احتمال فوتشان شش
برابر و احتمال مصدوم شدنشان سه
برابر بیش از کسانی است که در
لطفاً بقیه را در صحنه بعد مطالعه فرمائید

فوت در سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۱ بین
۴۰ تا ۵۰ درصد و حوادث منجر به
مصدوم شدن بین ۵۰ تا ۶۵ درصد
میباشد .
طبق بررسی اداره ترافیک راه
های آمریکا ۶٪ حوادث رانندگی
در آمریکا ناشی از عیب فنی و ۱۱٪

حوادث و خسارات ناشی از
وسایط نقلیه مشکل بزرگی را برای
جوامع امروزی بوجود آورده است .
سالانه در نتیجه حوادث رانندگی
۲۵۰۰۰ نفر کشته و نزدیک به هفت
میلیون نفر نیز مصدوم میشوند و
نسبت حوادث رانندگی در حال حاضر
برای هر ۹ نفر سرنشین و راننده یک
کشته یا زخمی است .

یک حادثه رانندگی صرف نظر از
خسارت معنوی اغلب باعث میشود
شخص یا خانواده آسیب دیده تمام یا
قسمتی از درآمد ، پس انداز ، شغل
و کار و یا نان آور خود را از دست
بدهد .

در کشورهای پیشرفته و با به
اصطلاح موتوریزه ، حوادث رانندگی
گذشته از تلفات جانی ، بعلت ضایع
شدن وسایط نقلیه موجب از بین رفتن
۳ تا ۵٪ تولید ناخالص ملی
میکردد .

برای جلوگیری و یا بهتر بگوئیم
کاهش حوادث رانندگی بایستی عوامل
زیر را که باعث ایجاد این حوادث
میشود بطور جداگانه تحت بررسی
قرار دهیم :

- ۱- وسایط نقلیه موتوری .
- ۲- جاده ها .
- ۳- عامل انسانی (راننده)

۱- وسایط نقلیه موتوری

آمار نشان میدهد که حوادث
رانندگی در کلیه کشورهای جهان در
ده سال اخیر رو بفزونی است و این
امر ناشی از ازدیاد وسایط نقلیه
موتوری . نسبت افزایش حوادث منجر

از فرسودگی و کهنگی وسایل و
اجزاء آن میباشد در حالیکه مرئوسه
آماري معروف آلمان Hok باین
نتیجه رسیده است که نقط ۲۴٪
حوادث رانندگی در آلمان به نسبت
های زیر از عیب فنی ناشی میشود:
۴۴۲٪ از بدی و فرسودگی
لاستیک چرخها .
۱۷۹٪ از نارسائی ترمزها .
۷۷٪ از نقص روشنائی
چراغهای عقب اتومبیل .

وسيله نقلیه باقی مانده‌اند . برای جلوگیری از این امر بکار بردن کمربند ایمنی و بستن درها توصیه میشود بعلاوه چون يك چهارم از جراحات سطحی ناشی از شکستن شیشه‌هاست ، برای پیشگیری ، استفاده از شیشه های سه لایه موسوم به (Triplex) توصیه شده است .

۲- جاده‌ها

طبق تحقیق و محاسبه‌ای که از طرف دانشگاه بن (آلمان) بعمل آمده عامل راه میتواند ۱۸٪ حوادث رانندگی را از حد معین افزایش دهد توضیح آنکه در سال ۱۹۶۷ با ساختن جاده‌ها در آلمان ، ۲۲۵ میلیون مارك در هر كيلومتر جاده‌هایی که ساخته شده است .

با وجود سرعت زیاد و تراکم بیشتر ، میزان تصادف در شاهراهها (اتوبان) نسبت به جاده‌های معمولی از نصف هم کمتر است مثلا در آلمان غربی ظرف سال ۱۹۶۷ برای يك ميليارد كيلومتر راه که وسيله وسایط نقلیه موتوری پیموده شده ، در مجموع جاده‌ها ۸۱ ، در جاده فدرال ۱۰۷ و در اتوبان ها فقط ۳۹ حادثه منجر ب فوت بوده و حتی این نسبت در آمریکا بواسطه زیادی شاهراهها وجاده‌های عریض دوطرفه از سایر کشور ها کمتر است بطوریکه در سال ۱۹۷۱ در يك ميليارد كيلومتر فقط ۳۳ نفر کشته داشته است .

البته هزینه ساختن اتوبان بسیار گران‌تر از جاده‌های معمولی میباشد وباین علت در اروپا نسبت طول اتوبان‌ها دو دهم درصد تا يك و نیم درصد کل راههاست .

موانع دید در حوادث رانندگی موثر بوده و در بعضی اوقات میتواند تا ۱۳٪ آنرا تشدید نماید . پیچ‌ها علت عمده تصادفات جاده‌ها هستند بطوریکه ۶۴٪ حوادث ناشی از خارج شدن اتومبیل از جاده و ۴۵٪ حوادث ناشی از سبقت و ۶۳٪ حوادث ناشی از عدم حرکت در سمت راست در پیچ‌های جاده‌ها لطفاً بقیه را در صفحه ۶۱ مطالعه فرمائید

کشور - سال

بلژیک

۱۹۶۲
۱۹۶۵
۱۹۶۸
۱۹۷۱

دانمارک

۱۹۶۲
۱۹۶۵
۱۹۶۸
۱۹۷۱

آلمان فدرال

۱۹۶۲
۱۹۶۵
۱۹۶۸
۱۹۷۱

فنلاند

۱۹۶۲
۱۹۶۵
۱۹۶۸
۱۹۷۱

فرانسه

۱۹۶۲
۱۹۶۵
۱۹۶۸
۱۹۷۱

انگلستان

۱۹۶۲
۱۹۶۵
۱۹۶۸
۱۹۷۱

ایتالیا

۱۹۶۲
۱۹۶۵
۱۹۶۸
۱۹۷۱

ژاپن

۱۹۶۲
۱۹۶۵
۱۹۶۸
۱۹۷۱

آمریکا

۱۹۶۲
۱۹۶۵
۱۹۶۸
۱۹۷۱

تعداد حادثه

زخمی

کشته

۴۵۷۶
۴۱۳۰
۳۲۴۹
۳۹۹۷

۵۹۹۸
۵۵۲۴
۴۵۲۷
۳۹۹۷

۲۱۱۰
۱۶۰۸
۱۴۲۶
۱۳۳۴

۲۵۷۱
۲۰۸۵
۱۸۲۲
۱۷۲۹

۳۵۵۷
۲۷۷۵
۲۵۲۱
۲۱۶۷

۴۷۴۴
۳۷۹۸
۳۴۷۸
۳۰۴۰

۲۰۴۷
۱۶۱۰
۱۲۰۵
۱۰۴۳

۲۵۰۱
۲۰۹۷
۱۶۱۲
۱۴۵۹

۱۸۱۷
۱۸۸۳
۱۶۵۷
۱۵۷۶

۲۴۶۳
۲۵۹۴
۲۳۵۰
۲۲۵۰

۲۷۸۱
۲۵۵۱
۱۹۸۰
۱۷۹۲

۳۵۲۹
۳۳۲۴
۲۵۶۶
۲۳۸۲

۲۶۱۶
۱۸۴۱
۱۶۷۷
۱۴۶۸

۳۳۹۰
۲۳۸۶
۲۲۰۳
۱۹۵۸

۴۵۰۶
۴۶۷۷
۳۳۶۱

۵۳۹۶
۶۰۹۸
۴۵۴۹

۱۲۹۷
۱۲۴۲

۱۹۲۶
۱۸۴۴

—

—

—

—

—

—

خواب مرگ

● آیا «ویلیامز» در خواب

خوبش پرتوی از «آینده نگری» را دیده

بود و یا تصادفی بیش نبود ؟

● واقعه مخوفی را که در خواب

دید ، ۹ روز بعد موبو اتفاق افتاد !



پرتو تابناك خورشید که از درون پنجره باطاق خواب می تابید «جان ویلیامز» را از خواب بیدار کرد . خوشحال بود که بالاخره صبح فرا رسیده است زیرا شب بسیار ناراحتی را گذرانده بود . آشفته گی زخت خوابش نشانه آن بود که چگونه شب را با خوابهای وحشتناك گذرانده و پیوسته با کابوس سروکار داشته است .

معمولا صبحهای دیگری که از خواب برمی خاست ، همانطور که لباسش را می پوشید ، به نسیم بهاری توجه داشت به آوای پرندگان گوش میداد ، بره ها را نگاه میکرد که از جاده ای که نزدیک خانه اش بود بسوی مزارع میرفتند و صدای منظم «کوکو» را می شنید که از درخت مجاوری بگوش میرسید . اما امروز صبح گوشش بدین چیزها بدهکار نبود و توجهی باطراف خود نداشت زیرا کابوس شب گذشته چنان دردناك و مخوف بود که تمام فکر و حواسش را اشغال کرده و چون پتکی بر سرش میکوفت . همانطور که در آشپزخانه تمیز خود مشغول صرف صبحانه بود ،

«جان ویلیامز» خواب هراسناك خود را برای پسرش تعریف کرد . ولی او و همسرش از اینکه اینقدر به خوابش فکر میکرد او را مسخره کردند

هفت تیری بدست داشت بدرون سرسرا پرید . وی به نخست وزیر حمله کرد و لحظه ای بعد در حالیکه خون از بدنش جاری بود ، در کف سرسرا افتاده بود . بلافاصله نگهبانان تروریست مزبور را دستگیر کرده و بیرون بردند . من اکنون از این خوابی که دیده ام سخت وحشت زده ام .» لطفا بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

ماجرای اینطور برای پسرش تعریف کرد :

خواب دیدم که در سرسرای مجلس عوام انگلیس بودم که دیدم نخست وزیر در حالیکه لباس آبی رنگ و جلیقه ای سفید برتن داشت از در وارد شد . ولی ناگهان مرد دیگری که لباس قهوه ای رنگی با دکمه های طلایی پوشیده بود ، در حالیکه

بعد از ظهر دوشنبه ۱۱ ماه مه، ۱۸۱۲ «اسپنسر پرسبول» نخست وزیر لازم بود که بهر ترتیبی که هست در جلسه پارلمان شرکت جوید. از اینرو با شتاب از خانه خود در «داونینگ استریت» عازم پارلمان شد تا سروقت آنجا باشد. همینکه قدم به سرسرای پارلمان گذاشت مردی در عمام لباس و وضعی که ویلیامز در خواب دیده بود، از فاصله نزدیک به نخست وزیر حمله کرده، چند تیر

میکرد تا بلکه ببیند اتفاقی افتاده و خوابش تحقق یافته است یا نه؟ زیرا بقدری بدان اعتقاد داشت که در رویدادش اندک تردیدی بخود راه نمیداد. اما جستجوی روزانه او بیهوده بود. دو روز آخر هفته چنان گرفتار بود که فرصت نگرستن در جرائد را نیافت و برای مدت کوتاهی کابوس وحشتناک از ذهنش بیرون رفت. ولی چند روز بعد هنگامی که ویلیامز در پشت میزش مشغول



نخست وزیر انگلیس در حالیکه دستش را بر روی قلبش گذاشته بود تلو خوران بر زمین افتاد

بدو شلیک کرد. «پرسبول» دستش را بر سینه اش نهاد و در حالیکه خون از انگشتانش فوران میزد بر زمین افتاد و درگذشت.

حیرت آور اینکه تمام جزئیات قتل و حتی لباس قاتل و مقتول درست همانطور بود که «ویلیامز» ۹ شب قبل آنرا در خواب دیده بود.

تحریرنامه ای بود پسرش بدرون اتاق پرید و در حالیکه نفس میزد گفت «متأسفانه خواب تو تحقق یافت. زیرا دو روز پیش نخست وزیر را در سرسرای پارلمان ترور کرده اند. گزارش روزنامه حاکی است که واقعه عینا همانطوری روی داده که تودر خواب دیده بودی!»

پسر کوشید پدرش را دلداری دهد، ولی «جان ویلیامز» معتقد بود که رویای او بدون تعبیر نیست و مفهومی دارد. پدر برای قانع کردن پسرش گفت: «این خواب باید مفهومی داشته باشد. زیرا دیشب نه یکبار بلکه چندبار این خواب را دیده ام. همسر او همچنانکه میز صبحانه را تمیز میکرد در تائید اظهارات شوهرش گفت: «سه بار این خواب را دیده ای. زیرا هر بار مرا بیدار کرده و جریان را برایم تعریف کردی. چرا حاضر نیستی آنرا فراموش کنی خواب بهرحال خواب است و ریشه و اساسی ندارد. ولی «ویلیامز» هر قدر تلاش میکرد نمیتوانست خواب را از یاد ببرد. یقین پیدا کرده بود که این خواب به حقیقت خواهد پیوست و میترسید که ترور نخست وزیر تحقق یابد.

روز بعد که سوم ماه مه ۱۸۱۲ بود، ویلیامز در حالیکه در معدنی در نزدیکی «کورنوال» کار میکرد ماجرا را بری دوستانش تعریف کرد و گفت بدین نتیجه رسیده ام که باید حتما به لندن رفته و جریان را به نخست وزیر بگویم تا از خطری که او را تهدید میکند خود را ایمن دارد. ولی دوستانش او را از اینکار منصرف کردند و گفتند جز اینکه خودت را مسخره کرده و مردم ترا سرزنش کنند حاصلی بیار نخواهی آورد. حتی یکی از دوستانش بدو گفت اگر اینکار را بکنی ممکن است نخست وزیر دستور دهد بجرم دیوانگی ترا زندانی کنند.

بدنبال این حرفها بود که جان ویلیامز از آن تاریخ خاموش ماند و ماجرا را برای دیگران تعریف نکرد تا چند روز مرتباً جراید را مطالعه

چگونه رنگها زندگی ما را تغییر میدهند

● اسرار رنگها را گذشتگان ما هم کشف کرده بودند ولی هرگز آگاهی بشر بر اثرات روحی و جسمی رنگها باندازه امروز نبوده است .

به ضیافت داد . چهره زنان و مردان سالخورده جوانتر بنظر میرسید و جوانان زیباتر شده بودند . مجلس از حالت سردی بدر آمد و گفتگوی بر حرارتی میان حاضران آغاز گردید .

خواص مختلف

رنگ سرخ هر چند محرک و نیروبخش است در عین حال تحریک هم میکند . رنگ کردن دیوار اطاقها با رنگ قرمز روشن بدرجات بدتر از آنستکه آنها را رنگ نکیم یا رنگ بیحالی بدانها بزنیم .

در عین حال یک گلدان گل رز آتشین وقتی که در جلو دیواری خاکستری گذاشته شود ، حالتی آرام بخش دارد .

زرد ، رنگی مطلوب در طبیعت است چرا که تمام نورها ، تمام ستارگان ، و ماه و خورشید که منبع انرژی و گرمی عالم است ، رنگی زرد دارند . رنگ زرد ، حالتی از شادابی ، آسایش و رفاه را به بیننده می بخشد . رنگی است که برای مبلان و اثاث و دیوارها رنگی ایده آل است و حرارت و دوستی را پدید می آورد .

خانمی که بتازگی آتشپزخانه اش را برنگ زرد و آبی آسمانی درآورده است میگوید میزان کار و فعالیتش در آنجا افزایش یافته است و احساس شادی بیشتری میکند .

لطفا بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

بر قهوه و رواج آن در سراسر عالم بخاطر رنگ قرمز آن بوده که هوس نوشیدنش را در دل هربیننده ای برمی انگیزد . اگر شراب یا چای سفید یا بیرنگ بودند کمتر کسی مثل امروز رغبتی بدانها نشان میداد .

رنگهای روشن

بدین ترتیب میتوان گفت که اگر شما گاهگاه گرفتار غمزدگی و افسردگی میشوید ، به رنگهای روشن و دلنواز بیشتری در زندگی روزانه خود نیاز دارید . من خانمی را می شناسم که عادت به پوشیدن لباس های کدر یا قهوه ای رنگ داشت و این رنگها او را بیحال و بیمار نشان میداد ولی ناگهان روزی شوهرش شال گردن نارنجی رنگی بدو داد . این زن سبزه رو بود و رنگ تازه حرارتی به صورت او بخشیده بود که قبلا سابقه نداشت . زن متدراجا روحیه اش تغییر یافت . حادثه جوتر شده بود و رنگ تازه الهام بخش او شده بود . و او اکنون پیوسته طالب رنگهای شاد و باز است که به شخصیت فعلی او دمساز باشد . ششی در ضیافتی میزبان احساس کرد که مهمانان خیلی خشک و موقر نشسته اند و شب نشینی چندان گرم نیست . بلافاصله با تغییر نور چراغها و بکار بردن سلاطین رنگی و چراغهای رنگارنگ و کوچک و بزرگی که در وسط مبلها قرار داده بود ، محیط گرمتری

در داستان هفت گنبد از «خمسه نظامی» به بحث جالبی درباره رنگهای مختلف و اثرات روحی آن بر میخوریم که در نظر اول ممکن است برای خیلی ها باور نکردنی باشد ولی با توجه به تحقیقاتی که در سالهای اخیر دانشمندان و روانشناسان در زمینه رنگها و خواص و اثرات مختلف آنها بعمل آورده اند ، آشکار میشود که چگونه پیشینیان ما و نویسندگان و متفکران گذشته اطلاعاتشان درباره رنگها بی منطق و بی اساس نبوده است . روانشناسان امروزی ما ثبت کرده اند که رنگها بر حرکات و شرائط روحی و جسمانی ماثرا دارند . حتی رنگ در رفتار آدمی و اطرافیان او هم موثر است .

هنرپیشگان زن و مرد را در روی صحنه در نظر آورید . آنها تیکه معمولان نقش های غم انگیزی بازی می کنند لباسهای تیره رنگ می پوشند تا نه خود آنها و نه تماشاگران هیچ کدام صحنه را فراموش نکنند .

از طرف دیگر ، هنرپیشگانی که نقش های زنده و شادی را برعهده دارند ، لباسهایشان معمولا رنگهای نشاط انگیز و دلپسند است .

در نظر آورید که آشامیدنیها و مشروبات مختلف ، خوراکیهای پر مشتری و پرفروش همگی رنگی دلپذیر دارند . شاید بتوان ادعا کرد که یکی از علل اصلی برتری چای

شاید بتوان گفت که رنگ آبی از بیشتر رنگهای دیگر پرنفوذتر است بدن معنی که یا میتواند اثری بسیار آرامش بخش بوجود آورد و یا بیش از حد غم انرا باشد. در واقع این رنگ میتواند پاره‌ای از مردم را شدیداً گرفتار غمزدگی کند. میان رنگهای آبی يك رنگ است که واقعا ممکن نیست کسی را ناراحت کند و آن رنگ فیروزه‌ای است. علت هم اینست که سایه‌ای از رنگ زرد در آن وجود دارد.

در زبانهای لاتینی ضرب المثلی است که میگوید:

«رنگ يك انگشتر فیروزه‌با تغییر احساس صاحبش تغییر میکند» سبز رنگی است که آسایش می‌بخشد و آرامش میدهد. زیرا سبز رنگ طبیعت، امیدواری و شکفتگی است. رنگهای سبز روشن عموماً

اثراتی شادی بخش دارند و شخصیت را بالا می‌برند، همچنین چشم آرامش میدهند.

غیر عادی و انحصاری

وقتی رنگ قرمز و آبی را مخلوط کنیم رنگ گلی بدست می‌آید که رنگی اسرارآمیز است. این رنگ که در سایه‌های مختلف حالات گوناگونی دارد که بسیار غیر عادی و انحصاری است. از اینرو بیشتر کسانی که اهل ذوق و هنر هستند این رنگ را انتخاب میکنند که حیاتی جادویی و نشئه‌آمیز دارد.

در صورتیکه شما آدمی خوشتن دار و محافظه‌کار هستید، از این رنگ دوری کنید. در بعضی موارد و مراسم رنگ سفید ضروری است. در میدان بازی تنیس و مجلس عروسی هیچ چیز باندازه رنگ سفید جذاب و

دلپذیر نیست. کسیکه موهائی خرمائی رنگ دارد، در هر شرایطی با لباس سفید بسیار گیرنده و جذاب جلوه میکند. بطور کلی کسانی که طرفدار رنگ سفید هستند، از جمله مردمی هستند که نام، آدرس، و خصوصیات دیگرشان مارا تحت تاثیر قرار می‌دهند.

رنگ سیاه نمایشگر جلال و وقار است معهداً برای ترکیب با سایر رنگها و سایه‌ها سودمند است. کمتر کسی است که خانمی زریں موی را که در لباس سیاه شب است بیش از یکبار نگاه نکند. زنی مومشکی هم در چنین لباسی با کلاهی زرد رنگ بهمان نسبت جذاب و زیباست. آری حیرت آور است که رنگ در زندگی ما چه تحولاتی پدید می‌آورد...

در سال ۱۹۲۲ دانشمند آلمانی و برنده جایزه نوبل «انوار بورک» اظهار نظر کرد که با احتمال زیاد کمبود اکسیژن موجب انحطاط سلول سالم و مبدل شدن آن بیک سلول سرطانی میگردد.

در آن روزگار نسبت به فرضیه مزبور ابراز تردید شد. اما اکنون دکتر «فن آگن» دلائی در تأیید فرضیه وار بورک فراهم آورده است و اعتقاد دارد که تامین هر چه بیشتر اکسیژن میتواند مانع بروز سرطان در اعضای بدن انسان گردد و يك چنین تامین هر چه بیشتر اکسیژن را میتوان از طریق دودیدن متوالی و منظم بدست آورد.

دکتر فن آگن طی بررسی‌هایش دو گروه متفاوت را مطالعه کرده است.

گروه اول شامل ۵۴ نفر اعضای انجمن دوندگان سالمند در سنین ۴۰ تا ۹۰ ساله بود و گروه دوم باز ۵۴ نفر افراد عادی در سنین مشابه.

در گروه اول طی ۶ سال فقط ۴ مورد سرطان (۸۹٪) پدیدار شد در حالیکه در گروه دوم طی همان مدت ۲۹ مورد سرطان (۶۴٪) پیش آمد که ۱۷ نفرشان تلف شدند.

بعلاوه ۴ تن بیماران سرطانی گروه اول دوباره

دودیدن

از

سرطان

جلو گیری

میکند

سالم گشته و توانسته‌اند باردیگر بدوند. پزشک نامبرده باین نتیجه رسیده است که افراد عادی هفت برابر بیش از دوندگان دچار بیماری سرطان میشوند.

دکتر فن آگن تصریح می‌نماید که گروه دوندگان بهیچوجه از بین ورزشکاران ممتاز برگزیده نشده بودند حتی ۷ نفرشان قبلاً دچار انفارکتوس شده و ۷۴ نفرشان اختلالی در گردش خون داشته‌اند.

باعتقاد دکتر فن آگن ورزش منظم مانند دودیدن درازمدت - شقای طولانی، بارزدن، دوچرخه‌سواری و اسکی بازی میتواند حد اکثر اکسیژن را بدین برسانند.

نامبرده روزی ۵ تا ۸ کیلومتر دودیدن آهسته‌تر با حداکثر ضربان نبض ۱۲۰ در دقیقه در همه عمر تا سنین سالخوردگی توصیه می‌کند. جذب اکسیژن در هر دقیقه باید در حدود ۴ لیتر هوای تنفسی با ۱۶ لیتر اکسیژن در دقیقه باشد.

دکتر فن آگن دودیدن شتابزده را آنگونه که شیوه قهرمانان دواست سودمند نمیداند زیرا بویژه در این موارد است که کمبود اکسیژن پیش می‌آید.

اخبار شهر بابر کشور

گشایش شهربانی داران اصفهان مسافرت و بلافاصله مذکور نماینده مردم فریدن
(فریدن) پس از ورود به اصفهان به در مجلس شورای ملی، تیمسار
از روزه ۱۸ تا ۱ اردیبهشت داران مرکز فریدن عزیمت سرلشکر هیربد فرمانده
تیمسار سپهبد صمدیان پور، در روزهای بعد به ترتیب از شهربانیهای تابع



تیمسار سپهبد صمدیان پور، ریاست شهربانی کشور، شهربانی داران (فریدن) را بنام نامی اعلی حضرت
همایون شاهنشاه آریامهر بزرگوار شتاران را با قطع نوار سه رنگ می‌گشایند

ماه جاری، تیمسار سپهبد و شهربانی جدید التاسیس ژاندارمری شهرستان اصفهان استان اصفهان بازدید بعمل
صمدیان پور، ریاست این شهرستان را گشودند. وروسای ادارات و معتمدان آوردند. در این مسافرت
شهربانی کشور به شهرستان در آئین گشایش شهربانی محلی حضور داشتند. لطفاً ورق بزنید



سرکارسرهنگ مهر مفخم ،
رئیس اداره طرح و بررسیها
و رئیس اداره روابط عمومی
شهربانی کشور در معیت
تیمسار سپهد صمدیان پور ،
ریاست شهربانی کشور بودند .
گشایش کلانتری بخش

(۲۱) سلیمانیه

روز دوم اردیبهشت ماه
جاری ، کلانتری جدید -
التاسیس بخش ۲۱ سلیمانیه
طی آئین باشکوهی با حضور
تیمسار سپهد صمدیان پور ،
ریاست شهربانی کشور و
جمعی از امراء و روسای
ادارات شهربانی کشور و
معمدان محلی گشایش یافت .
گشایش شهربانی قروه
یکی دیگر از شهرستانهای

که در این ماه زیر چتر وظائف
شهربانی کشور قرار گرفت ،
شهرستان قروه بود . در
آئین گشایش شهربانی مذکور ،
تیمسار سرلشکر جعفری ،
معاون اطلاعاتی شهربانی
کشور شرکت کردند و
شهربانی این شهرستان با

تیمسار سپهد صمدیان پور ، ریاست شهربانی کشور ، پس از بازدید از شهربانیهای تابع شهرستان اصفهان
با یکایک ماموران آن شهربانی مذاکره و از نزدیک به وضع اداری و حشر شخصی و خانوادگی آنها رسیدگی کردند

پایان نخستین دوره آموزشی کارگاه فلزکاری ندامتگاه مشهد

روز ۲۸ و ۲۹ بهمناسبت
پایان نخستین دوره آموزشی
کارآموزان کارگاه فلزکاری
(حرفه و فن) ندامتگاه
شهربانی مشهد ، آئینی با
حضور آقای دکتر ولیان
نیابت تولیت عظمی و استاندار
خراسان و مدیران کل ،
قضات دادگستری و اعضاء
حمایت زندانیان در محل
کارگاه تشکیل شد و گواهینامه
۴۴ فارغ التحصیلان دوره
مذکور بوسیله آقای استاندار
داده شد . آقای استاندار
به ۵ نفر از کارآموزان
حائزین رتبه اول رشته های
جوشکاری ، فلزکاری ،
ورقکاری و تراشکاری به
هریک مبلغ ۲۰۰۰ ریال
پاداش نقدی دادند .

حضور تیمسار سرلشکر
علیزاده استاندار کردستان ،
و روسای سازمانهای محلی
و جمع کثیری از مردم قروه
طی آئین باشکوهی گشایش
یافت .
مدیران کل استان کردستان



نمای یکی از ساختمانهای خانه های سازمانی افسران زندان شهربانی اصفهان که
مورد بازدید تیمسار سپهد صمدیان پور ، ریاست شهربانی کشور قرار گرفت

مقررات استفاده از استخر باشگاه افسران شهربانی

از تاریخ ۱۵ خرداد ماه جاری ، مقررات زیر در استخرهای باشگاه افسران شهربانی بمورد اجرا گذاشته میشود :

۱- افسران با خانواده روزهای شنبه ، دوشنبه ، چهارشنبه ، پنجشنبه و جمعه و افسران مجرد روزهای یکشنبه و سهشنبه بعد از ظهرها از استخر استفاده خواهند کرد . صبح روزهای یکشنبه و سهشنبه استخر به بانوان عضو باشگاه اختصاص خواهد داشت .

۲- آبنومان در دوره فعالیت تابستانی استخر به شرح زیر است :



تیمسار سپهبد صمدیان پور ، ریاست شهربانی کشور و سایر امرای شهربانی کشور در آئین گشایش کلانتری جدید التاسیس سلیمانیه

قرعه کشی حساب پس انداز
ثابت نیروهای مسلح
شاهنشاهی
ساعت چهارونیم بعد از

اعضاء (۸۰۰ ریال) -
اطفال (۴۰۰ ریال) - مهمانان
وابسته (۲۴۰۰ ریال) -
اطفال (۱۲۰۰ ریال) .

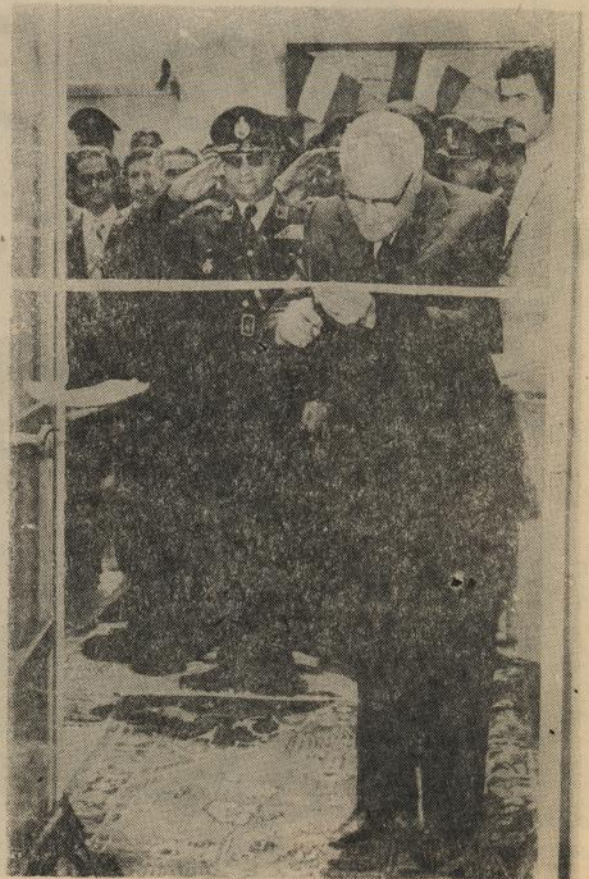
۳- قیمت بیت ورودی
به شرح زیر است :

برای اعضاء و خانواده
درجه ۱ آنها (۲۰ ریال) -
برای اطفال اعضاء باشگاه
کمتر از ۱۸ سال (۱۰ ریال) -
برای مهمانان همراه عضو
(۶۰ ریال) - برای اطفال
مهمانان همراه عضو (۳۰ ریال) .
ساعات شنا صبحها ۹۳۰

تا ۱۲۰۰ بعد از ظهرها ۱۴۳۰
تا ۱۷۳۰ خواهد بود .
سرباسیان سوم جلال محمد حسینی
برنده یکدستگاه اتومبیل شورت

۵- متصدیان استخرها
از پذیرفتن اطفال بدون ولی
یا مسئول معذورند .
ظهر روز یکشنبه چهاردهم
اردیبهشت ماه جاری قرعه
لطفاً ورق بزنید

آقای زارعی ، رئیس انجمن شهرستان فروه در حضور تیمسار سرلشکر جعفری
معاون شهربانی کشور ، شهربانی شهرستان فروه را به نام نامی اعلی حضرت
همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران میگذارد



گردید .

۲- در استان یزد

در بندرپهلوی

بنا به پیشنهاد هیئت فوتبال شهرستان بندرپهلوی و موافقت فدراسیون فوتبال ایران ، سرکار ستوان یکم محمد هروی به سمت دبیر هیئت فوتبال شهرستان بندر پهلوی انتخاب گردید .

موفقیت های تحصیلی

۱- سرکار سرهنگ احمد رضوی نیکو ، رئیس باشگاه افسران و پلاژهای شهربانی در دوره تشریفات و پذیرائی که جهت روسای تشریفات و باشگاههای وزارتخانه هادر مرکز آموزش وزارت اطلاعات و جهانگردی تشکیل شده بود ، بین کلبه دانشجویان

در مسابقات بسکتبال جام ششم بهمن تیم پاس استان یزد به مقام قهرمانی نائل و برنده جام قهرمانی مسابقات مذکور شد .

۳- در بروجرد

تیم والیبال پسران باشگاه پاس شهرستان بروجرد ، بین ۴۰ تیم شرکت کننده ، به مقام قهرمانی رسید و برنده جام قهرمانی ششم بهمن گردید .

۴- در همایون شهر

تیم فوتباس باشگاه پاس شهرستان همایون شهر در مسابقات فوتبال جام دوستی در سال ۱۳۵۲ به مقام دوم و در سال ۱۳۵۳ به مقام اول نائل و برنده جام دوستی



تیمسار سرلشگر نوروزی رئیس شهربانی های استان خراسان ، در مراسم پایان نخستین دوره آموزشی کارآموزان کارگاه فلزکاری بیاناتی ایراد میکنند

کازرون در مسابقات دوره ای باشگاهها و دستجات آزاد شهرستان مذکور به مقام اول و کسب جام قهرمانی نائل شد .

کشی جوایز حساب پس انداز ثابت کادر ثابت ارتش شاهنشاهی ، ژاندارمری و شهربانی کل کشور که شامل چهار دستگاه اتومبیل شورولت ساخت ایران بود طی مراسمی با حضور نمایندگان وزارت جنگ ، روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران ، دادستانی ، وزارت اقتصاد و دارائی و هیئت نظارت بانک سپه ، و روسای ادارات کل و گروهی از دارندگان حساب پس انداز ثابت در محل باشگاه بانک سپه برگزار گردید .

در این مراسم پس از چند سخنرانی که بوسیله مقامات بانک سپه ایراد شد ، قرعه کشی بعمل آمد و سرپاسبان سوم جلال محمد حسینی جمعی پلیس تهران ، برنده یک دستگاه اتومبیل شورولت گردید .

موقعیت های ورزشی

۱- در شهرستان کازرون

تیمهای فوتبال و والیبال باشگاه پاس شهربانی



تیم والیبال باشگاه پاس شهرستان کازرون قهرمان مسابقات دوره ای والیبال



نظامی و غیرنظامی ، بامعدل
۱۸۵۰ رتبه یکم را حائز
گردید .

۲- سرکار سروان عباس
فرزام در سومین دوره امور
مالی دانشکده تخصصی
دانشگاه پلیس با معدل ۱۹٫۱۹
رتبه اول را حائز گردید .

مامور درستکار

روز ۲۸/۲/۵۴ محمود
بختیاریان خدمتگزار کنترلر

تیم فوتبال باشگاه پاس شهرستان
کازرون ، قهرمان مسابقات دوره ای فوتبال



محمود بختیاریان

تیم بسکتبال باشگاه پاس یزد ، قهرمان
مسابقات بسکتبال



مبلغ بیست و یک هزار و پانصد
تومان پول نقد در بسته ای
پیدا کرد و آنرا عینا به افسر
جانشین شهربانی کشور
تحویل داد .

به دستور تیمسار سپهبد
صمدیان پور ریاست شهربانی
کشور ، مقرر شد برای پیدا
کردن صاحب وجه اقدامات
قانونی بعمل آید .



تیم والیبال باشگاه پاس شهرستان
بروجرد ، قهرمان مسابقات والیبال
جام ششم بهمن

اختیار سمت مجعول

با جنایت مخالفین خود را تعقیب و موجب دستگیری آنها شوند و بدینوسیله آنها را از مجلسی که در آن عضویت دارند خارج نمایند بنابراین مصونیت جزائی فقط شامل جنبه و جنایت میباشد و درامر خلائی میتوان نماینده مجلس را بدون اجازه مجلس تعقیب نمود و علت این امر اینست که مجازات خلاف جزای تقدی است که پرداخت آن مانع از انجام وظیفه نمایندگی نمیشود.

بعد از تذکر افسر نامبرده راننده که از اتومبیل پیاده شده بود با بفرار میگذارد که پاسبانی با مردم او را دستگیر مینمایند و با کمی تحقیق معلوم میشود که نامبرده وکیل مجلس نبوده و اتومبیل هم باو تعلق ندارد و بدین طریق هوشیاری افسر مزبور باعث میشود که شخص مزبور تحت تعقیب قانونی قرار گیرد زیرا علاوه بر عبور از چراغ قرمز عنوان و سمت مجهول نیز اختیار کرده تا موقتاً از تعقیب بخیال خود مصون بماند. ضمناً باید توجه داشت که علاوه بر نمایندگان مجلسین نمایندگان سیاسی خارجی هم دارای مصونیت میباشد. بنابراین اگر يك نفر بیگانه خود را نماینده سیاسی معرفی کرد باید مامور هوشیار بوده و متوجه باشد که آیا بیگانه مزبور نماینده سیاسی میباشد یا خیر و بصرف گفته او قناعت ننماید بعلاوه باید دانست که جرائم از جهت اینکه در انظار واقع شده یانه بجرائم مشهود و غیر مشهود تقسیم میشوند که اگر جرم مشهود باشد مثلاً وکیل در انظار مردم و مامورین مرتکب جرمی شده میتوان او را بدون اجازه قبلی مجلس دستگیر و تسلیم دادسرا نمود.

در امور حقوقی هم نمایندگان دارای مصونیت میباشد و اگر نماینده مجلسی بدهی داشت طلبکار میتواند بدادگاه حقوق شکایت کرده و طلب خود را وصول نماید.

مصونیت سومی هم در بعضی از کشورها وجود دارد بنام مصونیت مسکن از جمله آلمان و این مصونیت شامل منزل مسکونی وکیل نیز میشود و مامورین دولت نمیتوانند بمنظور بازرسی بخانه مسکونی وکیل مجلس وارد شوند و در بسیاری از کشورها این مصونیت وجود ندارد و خانه وکیل را مامورین مثل خانه سایر افراد مردم در مواردی که قانون تعیین کرده میتوانند مورد بازرسی قرار دهند.

اتومبیلی از چهارراه عبور کرده و با سرعت با اتومبیل دیگری که در کنار خیابان توقف کرده بود و راننده هم در آن نشسته و منتظر دوستش بود که از مغازه مقابل خارج شود تصادف کرد. و خسارت زیادی به آن وارد آورده بود. علت تصادف شدید هم این بود که اتومبیل مذکور از چراغ قرمز عبور میکند و چون افسر باتفاق مامور راهنمایی که ناظر رفت و آمد اتومبیل بوده دستور ایست میدهد نامبرده برای فرار از معرکه تند کرده و در ضمن به پشت سر خود نگاه میکرده که با اتومبیل کنار خیابان برخورد و ناچار متوقف میشود. عده ای مثل همیشه در پیاده رو جمع شده و ناظر صحنه میشوند.

افسر مذکور به اتومبیل ران متخلف نزدیک شده و راننده خود را نماینده مجلس معرفی میکند و اظهار مینماید که من مصونیت دارم و باید با اطلاع مجلس تعقیب شوم و خسارت اتومبیل حاضر را هم بیمه خواهد پرداخت.

افسر باین اظهار مظنون میشود و براننده میگوید که اگر شما نماینده مجلس هستید اطلاع دارید که نمایندگان مجلس در جرائمی از نوع جنبه و جنایت مصونیت دارند نه در جرائم خلائی.

توضیح آنکه نمایندگان مجلسین مثل سایر افراد مردم تابع قوانین و دادگاههای مملکت میباشد ولی قوانین کشورهای مختلف امتیازات مخصوصی برای اعضای مجالس مقننه قائل شده اند و منظور از این امتیازات آنست که اعضای مجالس بتوانند در کمال آزادی انجام وظیفه نمایند و امتیازاتی که برای نمایندگان در ایران قائل شده اند عبارت از مصونیت سیاسی و مصونیت جزائی است.

بموجب مصونیت سیاسی اعضای مجالس میتوانند با آزادی کامل در جلسات عمومی دو مجلس و هم چنین در شعب و کمیسیونهای آنها نطق نموده و رای بدهند و مامورین دولت و مقامات مملکتی و مردم نمیتوانند اعضای دو مجلس را برای نطقی که کرده اند یا رای که داده اند در دوره تشکیل مجلسین و نه بعد از آن تعقیب نمایند. مصونیت دیگری اعضای مجلس دارند که آن مصونیت جزائی است بدین طریق که اعضای مجالس را بدون اجازه مجلسین که در آن عضویت دارند نمیتوان باتهام ارتکاب جنبه و جنایت تعقیب و دستگیر نمود و منظور از مصونیت جزائی این است که مامورین دولت و افراد مردم نتوانند به بهانه ارتکاب جنبه

زنی که با حربه ازدواج آدم می کشت



(بل گانس) زنی که برای مردان مرگ می آفرید، محل دفن اجساد با حروف لاتین مشخص شده است

- خواستگاران این زن با پای خود بگور میرفتند
- قاتل برای متلاشی شدن اجساد قربانیان آب آهک بکار میرد
- انتشار يك آگهی تبلیغاتی درجرائد سبب قتل عده‌ای بیگناه شد
- مردانی که بدیدن این زن مرموز میرفتند با دستهای خود گور خویش را میکردند

گوئی زمین دهان باز میکرد و آدمها را در کام خود فرو میرد.

قربانیان یکی پس از دیگری با پای خود بصحنه حادثه واقع در شهر (لاپورته) میآمدند و بطور اسرار آمیزی ناپدید میشدند، گوئی زمین آنها را میبلعید و در دل سیاه خود جای میداد!

هر مرد ثروتمندی که باین شهر میرسید و سراغ زن مورد نظر را میگرفت بی رحمانه طعمه صاحب خانه میشد و بقتل میرسید!

مشتاقان این زن هوسباز بدنبال انتشار يك آگهی تبلیغاتی که در جرائد پر تیراژ چاپ شده بود باین شهر میرفتند، در این آگهی شوم و بی سابقه، زنی بنام خانم (بل گانس)

هنگفتی نیز از طرف شرکت بیمه در اختیار بیوه او گذارده شد.

خانم بل گانس با این پول مزرعه‌ای در شهر (لاپورته) واقع در ایالت (ایندیانا) خریداری کرد و در يك خانه ییلاقی بزندگانی ادامه داد.

در این هنگام او با مردی بنام (جو گانس) که زنش مرده بود و يك فرزند خردسال پسر هم از زن اول خود داشت ازدواج کرد.

اما این مرد پس از چندی بدنبال بیماری مرموزی جان بجان آفرین تسلیم کرد و نقاب در چهره خاك لظفا بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

بیوه يك ثروتمند نیروزی خواستار شوهری شده بود تا با همکاری او مزرعه و باغات شوهر فوت شده اش را اداره کند.

خانم (بل گانس) با اندام متناسب و چشمان نافذ خود اصلا نیروزی بود و سالها پس از اقامت در شیکاگو به تابعیت آمریکا درآمده بود.

او در شیکاگو با مردی بنام (آلبرت سورن) ازدواج کرد و حاصل این ازدواج دو فرزند دختر بود ولی (آلبرت) پس از چندی بر اثر بیماری مرموزی درگذشت و علاوه بر ثروت شخصی که بجای گذاشت مبالغ

کشید و پول کلانی از شرکت بیمه به خانم بل گانس زن قانونی او پرداخت شد .

از مرگ دومین شوهر خانم بل گانس مدتی نگذشته بود که او مجدداً بفکر شوهر افتاد اما این دفعه تمهیدی بکار برد و با دادن آگهی عجیب تبلیغاتی روزنامه های آمریکا داوطلب ازدواج با مرد ایده آل خود شده بود .

در این آگهی بی سابقه خانم (بل گانس) طالب مرد پولداری شده بود که ضمن ازدواج بتواند با همکاری او مزرعه و املاکش را اداره کند . اما هر مردی که برای دیدن خانم بل گانس و اطلاع از شرایط ازدواج باین مزرعه قدم می گذاشت گویی با پای خود داخل گور سرد و تاریکی میشد که دیگر خبر و اثری از او بدست نمی آمد !

تا اینکه بدنبال انتشار این آگهی های تبلیغاتی ، نامه ای از يك مرد نیروزی بدست خانم (بل گانس) رسید که در آن شخصی بنام (آسل جلین) نوشته بود برادرش (داکوتای جنوبی) بقصد دیدن شما خارج شده و دو هزار دلار پول نیز همراه داشته است . اما متأسفانه مدتی است خبری از او ندارم لذا عاجزانه تقاضا میکنم اگر اطلاعی از برادرم دارید که بکجا رفته و یا چه اتفاقی برای او افتاده است مرا مطلع نمائید .

خانم (بل گانس) در جواب نوشت چندی قبل (آندرو) باینجا آمد و تصمیم داشت با من ازدواج کند ولی با کار کردن در مزرعه موافق نبود و چون بتوافق نرسیدیم او گفت به نروژ برمیگردد و پس از مشورت با برادرم از تصمیم نهائی شمارا آگاه خواهم کرد .

خانم (بل گانس) در این نامه اضافه کرد ، چون تصمیم بازدواج دارم لذا اگر برادر شما از تصمیم خود منصرف شود حاضریم با ثروت



یکی از شوهران خانم (بل گانس) که با پای خود بگور رفت در کنار همسر سابقش دیده میشود

گذشته بود تا اینکه مردی بنام (ری لمفر) با وحشت و اضطراب ، دوان دوان خود را بمركز پلیس شهر لاپورته رساند و جریان آتش سوزی مدهشی را در مزرعه ییلاقی خانم (بل گانس) خبر داد و گفت من در صد متری مزرعه با اسب گردش میکردم که ناگاه دود غلیظی از کلبه خانم (بل گانس) بهوا بلند شد و بدنبال آن خانه و کاشانه او یکبارچه طعمه حریق گردیدند . (ری لمفر) نزد خانم (بل گانس)

زیادی که در اختیار دارم بازدواج شمارا بیم بشرط اینکه بشهر (لاپورته) بیایید . (آسل جلین) ضمن اظهار تشکر پاسخ داد بزودی برای ملاقات شما بشهر لاپورته خواهم آمد البته نه برای ازدواج بلکه برای پیدا کردن ردپائی از برادر گم شده ام ! اما (آسل) هنوز بمزرعه نرسیده بود که بطور اسرار آمیزی بقتل رسید و جسد او بین سایر قربانیان شهر لاپورته دفن گردید . مدتی از این ماجراهای پی در پی

کار میکرد و اخیرا بدون هیچ دلیلی مزرعه او را ترك كرد و در محل دیگری بكار مشغول شده بود .
دربازجویی وقتی از ری لمفر سؤال شد چرا مزرعه خانم بل گانس را ترك كردی ؟

گفت حقیقت اینست که من از آنجا فرار کردم زیرا حادثه عجیبی اتفاق افتاد که سراپای مرا وحشت فرا گرفت و فهمیدم بامرگ بیش از چند قدم فاصله ندارم .

اوافزود مدتی بود که بکارهای خانم بل گانس مظنون شده بودم و باینجهت سوراخ کوچکی از داخل گنجه اطاقم باطاق او بوجود آوردم تا صحبت های خانم را با شوهرش بشنوم . شبی شنیدم که آنها نقشه قتل مرا طرح کرده اند لذا همان شب از تاریکی استفاده کرده و فرار را بر قرار ترجیح دادم و بدون اینکه مطلبی از این ماجرا بکسی بگویم در مزرعه دیگری بكار مشغول شدم .

(ری لمفر) اضافه کرد دو روز بعد خانم (بل گانس) در مزرعه ای که کار میکردم مرا دید و بااصرار زیاد گفت اگر تو پیش ما بیائی و بكار خود ادامه دهی دستمزدت را دو برابر خواهم کرد . بیچاره نمی دانست من از مکالمه او و شوهرش مطلع شده ام و یقین داشتم دیریا زود مرا به قتلگاه خواهد برد . اما من بمزرعه آنها برنگشتم و دیگر هم شوهر او را ندیدم . و نمیدانم بچه سرنوشتی دچار گردید .

جمعیت زیادی بدنبال دود غلیظ و آتش سوزی آمده بودند تا بقایای کلبه سوخته خانم (بل گانس) را تماشا کنند . بطوریکه دور خانه نیم سوخته ، جمعیت موج میزد و هیچکس از سرنوشت ساکنان خانه

اطلاعی نداشت تا اینکه آتش مهارشد و ماموران به تجسس اشیاء نیم سوخته مشغول شدند که ناگاه جسد نیم سوخته زنی را در کنار دو دختر ۸ و ۱۱ ساله و پسر کوچکش مشاهده کردند . اجساد قربانیان از محل حریق خارج گردید و افراد پلیس در اطراف ماجرا به تحقیقات دامنه داری دست زدند و در درجه اول (ری لمفر) مورد سوءظن پلیس قرار گرفت و بازداشت گردید .

از طرف دیگر کارآگاهانی که بدنبال علت آتش سوزی میگشتند با کمال تعجب دیدند بعضی از قسمتهای مزرعه کنده شده است لذا پس از کاوش در میان چشمان حیرت زده ناظرین جسدی را پیدا کردند که متعلق بمردی بود و پس از آن که طویله خوکیا ، کف حیاط ، انباری و اطاقهای بعد از دیگری مورد کاوش قرار گرفت جسدی بعد از جسد دیگر از زیر خاک بیرون میآمد .

اجساد قربانیان همه در کهنه پاره هائی پیچیده شده بود و روی آن آب آهک زیادی ریخته بودند تا گوشت های قربانیان هر چه زودتر متلاشی گردد و هویت آنها مکتوم بماند .

باین ترتیب ۱۲ جسد از زیر خاک بیرون آورده شد که در بین آنان دو جسد متعلق بدو نفر نروژی بود که بدنبال انتشار آگهی تبلیغاتی بمزرعه خانم بل گانس آمده بودند و همچنین جسد دختری که گفته میشد خانم بل گانس او را بدختری قبول کرده است دیده میشد .

تحقیقات بعدی نشان داد که اجساد دیگری هم از مزرعه قبلی که خانم بل گانس در شیکاگو بوجود آورده بود پیدا شده است . بر اثر تحقیقات بعدی مامورین

روشن شد که خانم بل گانس اشخاصی را که بمزرعه مراجعه میکردند با زهر میکشته و جسدشان را هنگام دفن بمنظور جلوگیری از عفونت در آب آهک قرار میداده است . و باین ترتیب هرکس کوچترین اطلاعی از اسرار او پیدا میکرد داس مرگه بالای سرش بحرکت درمیآمد و او را بدنبال سایر قربانیان میفرستاد .

آقای ری لمفر باتهام شرکت در قتل و همچنین آتش زدن کلبه خانم بل گانس بمنظور از بین بردن آثار جرم تحت تعقیب قرار گرفت و پس از تشکیل پرونده و تنظیم ادعائمه دادستان محاکمه ری لمفر در دادگاه عالی جنائی آغاز شد و وکیل مدافع ری لمفر بدفاع از موکل خود پرداخت و گفت خانم بل گانس این جنایات را شخصا و بخاطر اندوختن ثروت مرتکب شده است چنانکه قبل از آشنائی با ری لمفر نیز در شیکاگو دست خود را بچنین جنایاتی آلوده کرده است .

وکیل متهم با زبردستی اضافه کرد باید دید اینکه میگویند موکل من کلبه را آتش زده است چه انگیزه ای سبب اینکار شده است ؟ او با کناره گیری از کار در مزرعه در حقیقت خود را از صحنه جنایت دور نگاه داشته است و لذا باید بدنبال عامل اصلی جنایت رفت .

دادگاه پس از شنیدن مدافعات وکیل که سخنان سخت اعضای هیئت منصفه را تحت تاثیر قرار داده بود (ری لمفر) را از جرائم منتسبه مبرا داشت ولی بعلت آتش زدن کلبه او را بدو سال زندان محکوم کرد . و باین ترتیب راز ارتکاب این جنایات پی در پی مانند قربانیانش برای همیشه در خاک مدفون شد !

چگونه میتوان به خوشبختی دست یافت

● اگر ما خود بخوایم به شکست تن در دهیم هرگز طعم خوشبختی را نخواهیم چشید و این همان راهی است که اکثر مادر آن گام بر میداریم. در این مقاله دوتن روانکاو معروف با یک نویسنده به گفتگو نشسته‌اند و طریق خوشبختی را رهنمون می‌باشند. آنان تأیید میکنند اگر میخواهید خوشبخت باشید خود را بمحاکمه نکشید به آنچه هستید اکتفاء کنید، موجودیت فعلی را قبول کنید ولی اهتمام ورزید که به جلو حرکت کنید

آنچنان ارائه میدهند که ما آدمیان از یک صفحه کنترل‌ها و تکه‌های فشاری تشکیل شده‌ایم و قادر هستیم با فشار تکه‌ها و تغییر کنترل‌ها، خود را بکار بیاندازیم. بنظر شما این تصویر ماشینی از طبیعت و قوانین آن بدور نیست.

پاسخ - شاید اینطور باشد ولی برای همگان صحیح نیست، ما با یک راز و یک نیروی پیش تنظیم شده که چگونگی زندگانی ما را تعیین کرده باشد یا برعکس حیات نگذارده‌ایم. چیزهایی را که باید فرا بگیریم فراوان می‌باشند.

پرسش - ممکن است یک نمونه را ذکر بفرمائید؟

پاسخ - نخستین دریافت این است که شاید ما در جستجوی خوشبختی براه ناصحیح می‌رویم. ما سرچشمه را در وادی‌های ناشناخته می‌جوئیم و حال آنکه در درون خود ما وجود دارد. بسیاری از ماهنوز نیروی شگفت‌آوری را که در درونمان برای خوشبخت شدن وجود دارد لمس نکرده‌ایم و آنرا ناشناخته‌ایم. همانند آن است که ما برای بهره‌گیری

شدن سخن بمیان آوردید. در اینجا این سؤال مطرح میشود که اگر خوشبختی هنر است باید بتوانیم آنرا مانند هنر رقصیدن، نقاشی، مجسمه‌سازی و غیره فرا بگیریم. تصور ما از خوشبختی وجود یا عدم آن می‌باشد یا بیان دیگر آدمی یا خوشبخت است یا نیست و اینکه بتوانیم آنرا بسازیم و بوجود آوریم بحث تازه‌ای می‌باشد.

پاسخ - آنچه شما بدان اشاره کردید از دیدگاهی خاص راست می‌باشد. نماینده ولی طریق ارائه شما نمایشگر مشکل اساسی می‌باشد. بسیاری از افرادی که در جستجوی خوشبختی تنها به انتظار اکتفا میکنند، امیدوارند که خوشبختی ناگهان، بگونه‌ای معجزه‌آسا سراغ آنان بیاید، هرگز نمی‌اندیشد که برای بدست آوردن آن خودشان باید تلاش کنند. زحمت و رنج فرا گرفتن زبان، موسیقی و رانندگی اتومبیل را بجان بخرند ولی هرگز نسبت به این عامل اساسی و بزرگ که راه اداره کردن و بکار انداختن وجود خود را فرا بگیرند، توجهی ندارند.

پرسش - شما مطلب را

پرسش - همه آدمیان بدنبال خوشبختی، این کیمیای هستی، در تکیه هستند. برخی بدن سرچشمه حیات دست می‌یابند و بالا اقل چنین ادعای کنند و برای بعضی دیگر چنین توفیقی تنها یک آرزوی طلایی و یا یک رویای شیرین است. آیا در جستجوی خوشبختی ما بطریق خطا می‌رویم؟

پاسخ - تصویر خوشبختی این - چنین هم ناامید کننده نیست. بسیاری از کسانی که زندگانی شیرین و لذت بخشی را میگذرانند ولی راجع به آن به گفتگو نمی‌نشینند یا اینکه آنقدر در شیرینی زندگی غرق شده‌اند که وجود آن را احساس نمیکنند این یک حقیقت است که تنها معدودی از انسانها از ذوق سلیم و حس چشائی ظریف و حساس بهره‌مند هستند و میتوانند طعم خوشبختی را در ذائقه خود مضمضه کنند مانند شرابی که جگره جگره بنوشند و آن لذت ببرند و باید با صراحت گفت در این میان کسانی که استادانه هنر خوشبخت شدن را در پهنه زندگی تجربه میکنند بسیار انگشت شمار می‌باشند.

پرسش - شما از هنر خوشبخت

کامل از زندگی منتظر اجازه هستیم حال آنکه مقام اجازه دهنده کسی جز خود ما نمی باشد. باید به این حقیقت واقف باشیم که مسئول نیک بختی و نگون بختی تنها خود ما می باشیم.

پرسش - اگر چنین است و ما میتوانیم با گرداندن يك کنترل سحر آمیز درهای خوشبختی را بسوی خود بازکنیم چرا همگان به این عمل ساده دست نمی زنند.

پاسخ - نه! هرگز کنترلی بدین سان که از آن نام بردید وجود ندارد ولی تلقی ما از زندگی وجود دارد. قبول مسئولیت نسبت بزندگی این معنی را میدهد که ما باید برای مسائل زندگی دیدگاه نوینی بیابیم. اما جای تأسف است که ما بهر عاملی دست می آویزم که از این تغییر، از قبول این مسئولیت جلوگیری نمائیم. برای ناهنجاریها و مشکلات زندگی همه چیز و همه کس را سرزنش می کنیم جز آنکه گامی در طریق رفع بهبود آنها برداریم. حتی گاهی از احساسات خود آنچنان سخن میرانیم که از موجودات خارج از منظومه شمسی. میگوئیم «چنین احساسی بر من غلبه یافت». آیا موجودات حقیر و زبونی هستیم که وسیله قوای ما و اءالطبیعه مورد حمله قرار میگیریم.

پرسش - اما عواطف و احساسات می آیند و می روند و در بسیاری از موارد شمانمی دانید چرا. اگر من بخاطر يك پیش آمد سوء انراحت می شوم، نمی توانم از آن جلوگیری کنم و آیا اگر من آزار می بینم حق ندارم آنرا احساس کنم؟

پاسخ - البته کسی نمی تواند منکر این حق شود ولی مشکل عبارت از این است که بسیاری کسانی که به احساسات ناخوش آیند سخت چنگ میزنند و بهیچ قیمتی حاضر نیستند آنها را کنند. حال آنکه اینان خود ناگواریها را فراهم کرده اند و میگویند «من نتوانستم کاری بکنم» حال آنکه صحیح تر آن است که

بگویند «من نخواستم کاری بکنم» این يك واقعیت غیر قابل انکار است که همه ما می توانیم بخودمان کمک کنیم. پرسش - چگونه؟

پاسخ - نخست شما باید به يك سؤال اساسی پاسخ دهید. آیا میل دارید به قتل رفیع صعود کنید یا برای سقوط و شکست هم اهمیتی قائل نیستند؟ آیا طرفدار خودتان هستید یا دشمن خود هستید (این سؤال ممکن است شگفت آور جلوه کند ولی بسیاری کسانی که پسر سخت ترین دشمنان خود می باشند).

اگر تصمیم گرفتید که بخود کمک کنید باید بکارهایی اقدام کنید که شما را خوشحال کند، نه اموری که عواطف و احساسات شما را جریحه دار سازد. راستی وقتی تا می توانیم کارهای شادی آفرین انجام دهیم چه لزومی دارد که نگرانی و تشویش را بجان خریداری نمائیم. پرسش - ممکن است توضیحات بیشتری بدهید.

پاسخ - آگاهی به موفقیتها يك طريقه بشمار میرود. فی المثل اگر اقدام جالبی میکنید که برای شما افتخار آمیز است بدان بیشتر بایندیشید، آنرا در ذائقه خود مضمضه کنید و خاطر آنرا حفظ کنید، این رویه همچنان قطرات درخشان باران صبحگاهی است که گل ها را تازه و با طراوت نگه میدارد. شما هم بدین سان روح و عواطف خود را شاداب نگه دارید. این برعهده خود ماست که وجود را بشناسیم و بدان شخصیت بخشیم. چرا ما اینقدر بنا بر احتیاجات و تجربه های تلخ چنگ بزنیم، درباره آنها بکرات بیاندیشیم و ذهن و روح خود را خسته و پژمرده سازیم. موفقیتها و لحظات شادی بخش ارزش بیشتری دارند بگذارد آنها را در صفحات خاطره منقوش سازیم. افراد تحت تاثیر بگونه هیپنوتیزم منفی قرار دارند، آنان بخود برچسبهای عدم لیاقت و بی کفایتی الصاق میکنند، میگویند «من آدم

بدشانشی هستم، کارهای عجیب و غریبی انجام میدهم، من بهتر از این از دستم ساخته نیست»

قبل از اینکه خود را محکوم سازیم که انجام کار غیر ممکن است، بهتر است این انرژی را مصروف پیدا کردن راههای انجام کار نمائیم. باید خود را تشویق نمائیم. اگر پیش داوری کردید که انجام کاری محال است هرگز نخواهید توانست آنرا انجام دهید.

فرمول اساسی دیگر اینست که به انتظارات خود پاسخ دهید. اگر باید کاری را انجام دهید و وسوسه به تعویق انداختن آن شما را باز می دهد. از خود سؤال کنید چنانچه آنکار را انجام ندهید چه احساس میکنید، اگر پاسخ منفی بود، منتظر شوید و دامن همت بکمر زنید و آنکار را انجام دهید آنوقت است که از اراده خود خوشحال خواهید شد. اراده خود یکی از عوامل نشاط و سرور شما می باشد.

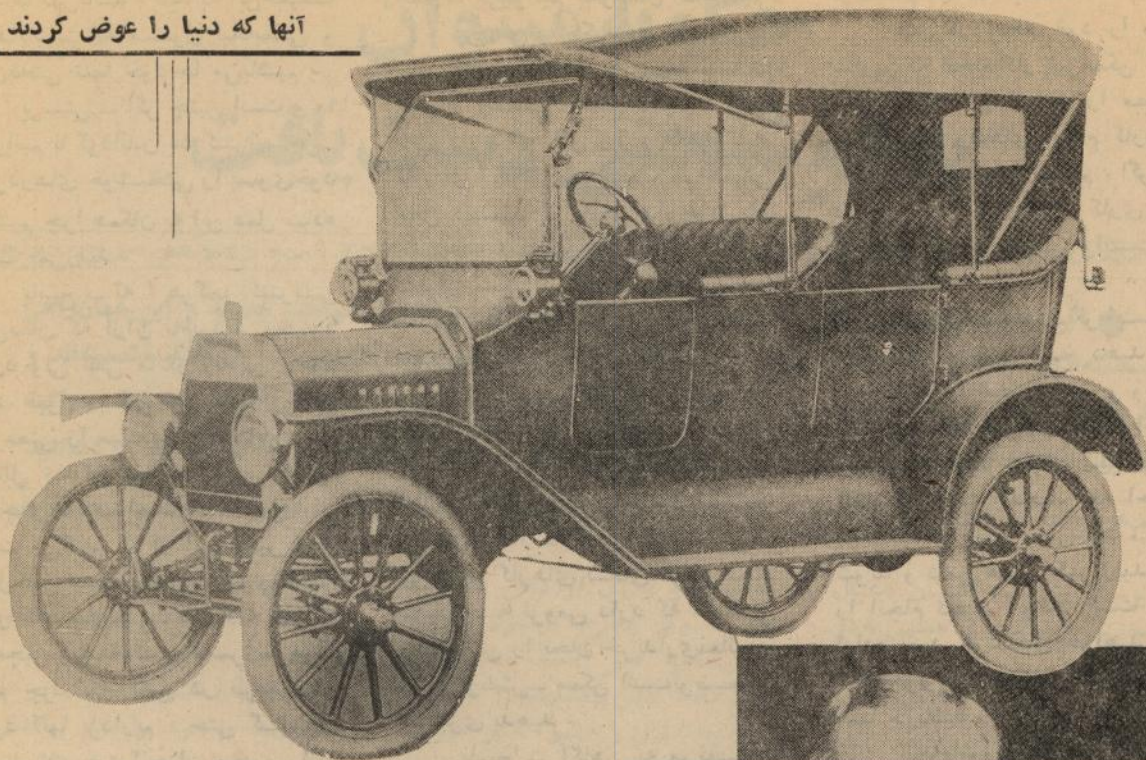
انجام اموری که نفس راضایت می بخشد نوعی مساهله و مسامحه نیست. نوع تسلی خاطر برای قسمتی از وجود بشمار نمیرود بلکه ارضاء همه وجود می باشد که شامل احساسات، روابط شما با دیگران و مسئولیت هایی که نسبت بسایرین داریم. اگر بخود عشق نوزیم چگونه میتوانیم دیگران را دوست داشته باشیم و به آنان محبت ارزانی داریم.

عشق یکی از جنبه های مثبت زندگی می باشد، موجودی است که درون ما رشد میکند، اگر فاقد آن باشیم هرگز نخواهیم توانست آنرا بدیگری هدیه کنیم.

پرسش - بنابراین، اغلب از ما حاضریم همه کاری انجام داده ایم جز اینکه عادات و طرز تفکر خود را تغییر دهیم.

پاسخ - بلی، همینطور است، ترك عادات منفی پشتکار و اراده لازم دارد، تنها کافی نیست که لطفاً بقیه را در صفحه ۶۶ مطالعه فرمائید

آنها که دنیا را عوض کردند



هنری فورد

● پیوسته آرزو میکرد که
بتواند مردم عادی را صاحب اتومبیل
کند و برای این کار تکنیک «تولید
فراوان» را ابتکار کرد و بدنبال آن
زندگی آمریکاییان یکباره زیور و شد.



و بعد ساعت ۴ بامداد یکروز
بهاری در ۱۸۹۶ «هنری فورد» بی-
صبرانه سوراخی در یکی از دیوارهای
کارگاه بوجود آورد و نخستین اتومبیل
خود را آفتابی کرد. سپس همسرش
«کلارا» و پسرش «ادسل» را برای

کم کم به صداهای عجیب و غریبی
که از کارگاه چوبی در پشت یکی از
خانه‌هایشان میآمد، آشنا شده بودند
و هنگامیکه نور چراغ کارگاه تا
سحرگاه میسوخت با تعجب میگفتند:
«این فورد دیوانه است که با ماشین
مسخره خود بازی میکند.»

هنری فورد مخترع بزرگ آمریکائی و
اتومبیل معروف او «مدل - تی» که برای
نخستین بار میلیونها دستگاه آن تولید شد
و دنیا را عوض کرد.

درسالهای بین ۱۸۹۱ - ۱۸۹۶
مردم خیابان «باگلی-دیترویت» آمریکا

گردشی جلو همسایگان حیرت زده اش با اتومبیل بیرون برد. همسایگان از مشاهده دستگاهی که ظاهرش شبیه به دو چرخه موتوردار ولی چهار چرخه بود مبهور مانده بودند. معین این نخستین نمونه از یک سری اتومبیل‌های بود که قرار بود فوراً بسازد و دنیا را دگرگون کند.

یعنی اتومبیلی که بیش از هر اتومبیل دیگری در عالم از طرف مردم عادی خریداری شد. هنری فورد ۳۲ ساله بود و در کمپانی دیترویت ادیسون سرمهندس بود و در این موقع بود که با کالسکه بدون اسب خود هم اسبها و هم مردم را به وحشت انداخت. او هر دقیقه از وقت فراغت خود را در راه این سرگرمی چون آسا صرف میکرد. باید دانست که فورد سازنده نخستین اتومبیل عالم نبود بلکه از پنجاه سال قبل از او در انگلستان اتومبیل‌هایی که با بخار حرکت میکرد رواج داشت. اما شاهکار فورد در این بود که او از پیشتازان سازنده وسیله نقلیه‌ای بود که با بنزین حرکت میکرد. البته در اروپا کسانی نظیر «بنز»، «رویس» و دیگران بر اتومبیلی بنزینی یا انواع دیزل کار کرده بودند، ولی ارزش کار فورد در این بود که اتومبیل را چنان ارزان تولید کرد که مردم عادی هم توانستند از آن استفاده کنند.

هنگامیکه پسر بچه‌ای بود قسمت عمده‌ای از وقت خود را صرف تعمیر ساعت و انواع ماشین آلات معیوب اطرافیان خود میکرد و یا آسیاها را تعمیر مینمود و سرانجام وقتی ۱۶ ساله شد مزرعه پدری را ترک کرد و به شهر دیترویت رفت و در آنجا بکارآموزی در یک کارگاه ماشین مشغول شد که کارش ساختن موتورهای بخاری بود. سرانجام بهمان محیطی قدم نهاده بود که آنرا دوست میداشت و پس از پایان دوره کارآموزی شغلی بدو دادند که کارش تعمیر موتورهای جاده‌سازی بود. در عین حال پدرش هنوز مایل

بود که او را به مزرعه خود برگرداند و وعده داد که ۴۰ هکتار زمین را بدو خواهد بخشید. فورد اینکار را قبول کرد ولی لذتی نداشت، در عین حال آنقدر که به تعمیر و ساختن موتورهای بنزینی علاقه داشت به کار زراعت دلبستگی نشان نمیداد. در ۱۸۹۱ دوباره به دیترویت برگشت و در خیابان «باگلی» به ادامه تجارت خود پرداخت و همچنان رویای دیرینه خویش را در سر می‌پروراند و آنهم این بود که همه مردم عادی بتوانند از نتایج تکنولوژی آن روزگار بهره‌مند شوند و اتومبیلی از خودشان داشته باشند. چرا که اتومبیل خریدن در آن روزگار برای مردم عادی خواب و خیالی بیش نبود و فقط آدم‌هایی بسیار ثروتمند قادر به اینکار بودند.

تولید فراوان

هنگامیکه در ۱۸۹۹ از کارفرمایان خود در کارخانه «دیترویت ادیسون» جدا شد فرصتی بود تا قدمی بزرگ در این راه بردارد. او آدم مشتاقی را پیدا کرد که حاضر بود پول کلانی را در یک شرکت اتومبیل که فورد پیشنهاد میکرد بگذارد. بزودی فورد به طرح و ساختن اتومبیل‌های متعدد یکی بعد از دیگری موفق شد و آنها را در مسابقات اتومبیلرانی شرکت میداد و برنده میشد. بزودی شهرتش در امریکا پیچید اما هنوز راضی نبود. او بدین نتیجه رسید که تنها راه تولید اتومبیل ارزان اینست که به «مقیاس فراوان» درست شود. و آنهم به پولی زیاد احتیاج داشت. سرانجام در ۱۹۰۳ با یکی از معامله‌گران زغال سنگ شریک شد و «کمپانی موتور سازی فورد» را بوجود آورد و نخستین قدم در راه تولید فراوان در عالم برداشته شد. تا آن تاریخ هیچکس چنین کاری را نکرده بود و فورد بود که با ابتکار شیوه‌هایی که مستلزم تولید فراوان بود در این کار موفق گشت و سپس انواع اتومبیل‌ها را ساخت که سرآمد آن به مدل «آ» بود. و سپس به ترتیب، حروف الفباء

به مدل «اس» رسید در اینجا بود که بدن‌های تکامل بیگشت و طرح مدل «تی» را ریخت. خودش قبل از ساختن آن چنین توضیح داده بود: «من موتوری برای عامه مردم خواهم ساخت که خانواده‌ای سوار آن شوند و در عین حال هرکسی بتواند آنرا بخرد و نگاهدارد. بطوریکه هرکسی با دستمزدی کم بتواند در ساعات فراغت از آن بهره‌مند شود».

در ۱۹۰۹ مدل «تی» را شروع به تولید کرد و تولیدات کمپانی از ۶۰۰۰ دستگاه در سال به فاصله ۱۲ ماهه ۱۲۰۰۰ دستگاه رسید.

در ۱۹۰۳ کار بجائی رسید که تولید کمپانی سالانه از ۱۵ میلیون دستگاه اتومبیل تجاوز کرد و قیمت آن همچنانکه فورد پیش‌بینی کرده بود پائین آمد و این اتومبیل که در اصطلاح امریکائی عامیان آنرا «تین لیزی» میخواندند متدرجاً بصورت یکی از وسائل ارزان هر خانواده‌ای درآمد. این اقدام فورد بکلی شیوه زندگی امریکائی را زیرورو کرد. زیرا با پیدایش و افزایش اتومبیل‌های تازه‌ای ساخته شد و نقاط دور - افتاده‌ایکه بنظر بن‌بست و دور از دسترس میآمد بروی مردم باز شد. دنیاهاى تازه و افق‌های جدیدی بر مردم گشاده شد و تفریحگاههای جدید و ییلاقهای تازه‌ای برای امریکائیان بوجود آمد.

از برکت ابتکار فورد بسیاری از نقاط امریکا که کسی حاضر به زندگی نبود یا کارگری و کشاورزی در آن کار نمیکرد، مورد توجه قرار گرفت و امکانات آبادانی آنجا فراهم آمد.

البته این تلاشهای فورد و کمپانی او بی‌مانع هم نبود. وکیلی دعاوی بنام «جورج سلدن» ادعا کرد که در ۱۸۷۹ نخستین اتومبیل بنزینی را اختراع کرده بوده و لذا این اختراع میبایستی بنام او ثبت شده باشد. و لطفاً بقیه را در صفحه ۶۶ مطالعه فرمائید

قمار و قماربازی

و

رابطه آن با ارتکاب جرم و جنایت

درباره «قمار و قماربازی» و جنبه‌های مختلف آن در شماره‌های پیشین بحث‌های لازم بعمل آمده است. در این شماره «قمار و قماربازی» را تنها از دریچه ارتباط آن با سایر جرائم مورد مطالعه قرار می‌دهیم و درباره خصوصیات جرم‌زایی این عمل غیر اخلاقی که ارتکاب آن خود، در پاره‌ای شرایط جرم محسوب می‌شود، بحث می‌کنیم.

قماربازی یکی از اعمال ناپسند بشری است که هم باعث فساد اخلاق و نابودی زندگی فردی افراد مردم و هم سبب فساد اجتماعی می‌شود. قمار و قماربازی در بیشتر موارد با ارتکاب جرم و جنایت همراه است. ملازمه داشتن قمار با ارتکاب جرم را به دو علت اصلی می‌توان توجیه کرد:

۱- تقریباً کلیه کشورهای دنیا عمل قمار و قماربازی را مخصوصاً بطور علنی منع کرده و برای آن قائل به مجازات شده‌اند و بدیهی است که نفس ارتکاب این عمل به علت غیر قانونی بودن، موجب ایجاد جرم خواهد شد.

۲- چون قماربازی دارای زمینه قانون شکنی بوده و بعلاوه کسی که تن به عمل قماربازی می‌دهد، بوسیله این عمل، قصد به یغما بردن اموال دیگران را می‌کند، لذا با دست‌زدن به این عمل، شان و ارزش انسانی خود را زیر پا می‌گذارد و در این حالت، استعداد ارتکاب سایر اعمال ناشایست در او متجلی و شکوفا می‌شود. این خاصیت اخلاقی و روانی مخصوصاً در افرادی که در قماربازی متحمل باخت و ضرر و زیان می‌شوند،

بطرز آشکاری مشهود می‌گردد. قمارباز شخصی است که چشم طمع به اموال و دارائی سایر افراد، اعم از دوست و دشمن و فامیل و غیره می‌دوزد و چون فایده او در این کار، تنها با ضرر دیگران تامین می‌شود، از اینرو می‌توان گفت که عمل قماربازی تخم حسد و کینه و دشمنی را بین افرادی که دست به قماربازی می‌زنند پراکنده می‌کند و آنانرا برای جبران ضرر به هر عمل ننگ‌آمیزی آماده می‌سازد، شخصی که در قماربازی می‌بازد و متحمل از دست دادن مقداری از دارائی خود می‌شود، قهراً برای جبران ضرر خود، از دست‌زدن به هر نوع عمل غیر قانونی و ضد اخلاقی در برابر کسی که مقداری از دارائی او را برده‌است، روی گردان نیست و به طرق مختلف

درصد دانت تمامجویی از حریف و تجاوز
به حقوق او برمی آید و در این رهگذر
شرف خود را به ارتکاب هر جرم و
جنایتی که دارائی از دست رفته او را
بتواند تامین کند ، آلوده میسازد .

قرآن کریم در این باره در آیه
۹۳ سوره مائده میفرماید : «انما
یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و
البغضاء من الخمر و المیسر و یصدکم
عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم
منتهون»

بدرستی که اراده میکند شیطان
که بین شما دشمنی و کینه در شرب
خمر و قمار بیندازد و شما را از
یاد خدا و نماز بازدارد ، پس آیا
شما از این اعمال میتوانید بازایستید.
ابوهریره از قول حضرت رسول
اکرم صلی اله علیه و آله نقل کرده است
که حضرت فرمودند : « من قال لصاحبه
تعال آمارك فلیتصدق » یعنی کسی
که به رفیق خود پیشنهاد قمار کند ،
باید صدقه بدهد .

نویسنده مصری ، علی فکری
در کتاب « الامراض الاجتماعیه و
علاجها » که بوسیله سید محمد باقر
شهیدی گلیایگانی به فارسی ترجمه
شده است ، در ملازمه داشتن عمل
قمار بازی و ارتکاب جرم و جنایت
در تعریف قمار میگوید : « قمار از
بدترین بیماریهای اخلاقی و مضرت‌رین
آفات اجتماعی است و چه بسا بهتر
که آنرا عین دزدی محسوب کرد .
قمار باز دزد است و دارای شرافت
نیست ، زیرا که به مجرد در دست
گرفتن کارت قماربازی ، شرافت
خود را زیر پا میگذارد (۱) »

۱- «امراض الاجتماعیه و علاجها» علی
فکری ترجمه سید محمد باقر شهیدی گلیایگانی ،
چاپ سندی ، تهران ۱۳۳۶ صفحه ۳۹۹ .

یکی از شعرای عرب نیز در
توجیه این مطلب میگوید :

ان المقامر و القنود بکفه
لص ، و لکن لایصول بخنجر
او ماتراهم یشترون نقودهم
متلصصین عن الخفیر العسکری
فعدو عن الکسب الحلال زهاده
ورضوا بعیش العاجز المتحیر
خلاصه ترجمه فارسی اشعار
مذکور به این شرح است :

قمارباز در حالیکه پول نقد در
دست دارد ، دزد است ، ولی با
خنجر حمله نمیکند . پولهایی که
قمارباز از عمل قماربازی بدست می-
آورد ، یک نوع مال مسروقه است ،
زیرا این کار را دور از چشم نظامی
و پلیس انجام میدهد . قمارباز از
کسب حلال دوری میکند و به پستی و
فرومایگی تن در میدهد .

در حالیکه مهر و عاطفه زیر-
بنای ارزش انسانی را تشکیل میدهد ،
ولی میتوان گفت که قمارباز از مهر
و عاطفه خالی است و اگرچه زنان
بهراقت و رقت قلب معروف هستند ،
اما خاصیت قساوت در وجود زنان
قمارباز نیز به اثبات رسیده است .
بمنظور احراز و اثبات رابطه
بین قمار و آلوده شدن به ارتکاب
جرم استدلالات زیر بعمل آمده است :

۱- طبیعت انسان و حکمت
وجودی او ایجاب میکند که با کار
و کوشش ، زندگی خود و خانواده اش
را تامین نماید ، بنابراین هرگاه کسی
برای اداره امور زندگی خود از این
قاعده طبیعی انحراف جست ، به یک
نوع رذالت خود را تسلیم کرده است
و در این حد پست فکری ، دست-
زدن به سایر رذایل و از جمله قانون-
شکنی و ارتکاب جرم ، برایش بدیهی
خواهد بود .

۲- شخص قمارباز ، در یکی
از دو حالت قرار خواهد گرفت . یا
در بازیهای قمار از حریف یا حریفان
خود می برد و از این راه پول مفتی
به چنگ می آورد و یا اینکه مغلوب
حریف یا حریفانش میشود و پول
خود را در برابر آنها از دست میدهد.
در حالت اول ، یعنی موقعی که
قمارباز ، پول دیگران را می برد ،
طمع بر او غالب میشود ، به کسب
پول بدون زحمت عادت میکند و فکر
ربودن مال مردم ، جزء طبیعت خلق
و خوی او در می آید . و اما در حالت
دوم ، یعنی موقعی که مغلوب سایر
افراد قمارباز میشود ، حسد و کینه
آنها را به دل میگیرد و برای کسب
آنچه که از دست داده است ، از هیچ
عمل ضد اخلاقی و غیر قانونی در برابر
آنها روی گردان نیست و از این رهگذر
دست خود را ممکن است ، به ارتکاب
انواع جرایم آلوده کند .

۳- کسی که در قمار مغلوب
دیگران میشود ، همیشه در آرزوی
ضرر و نابودی آنها بسر میبرد و
کوشش میکند ، به هر طریقی که
ممکن است ، آنها را در خطر و هلاکت
بیندازد . اگر آرشو جنایات کشور
های مختلف را مورد بررسی قرار
دهیم ، به این نتیجه خواهیم رسید
که ریشه و منشأ بسیاری از قتل ها
و جنایات از عمل قماربازی ناشی شده
است .

۴- افرادی که از طبقه حقوق-
بگیر بوده و دارای درآمد محدود و
معین هستند ، هرگاه به سبب قمار-
بازی ، با فقر و ناتوانی روبرو شوند ،
برای تامین زندگی خود ، شخصیت
خویش را نادیده میگیرند و ممکن
است دست به اعمال و رفتار ناپسند
لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

صوابی‌یزند که ارتکاب جرم و جنایت، بدیهی‌ترین آنهاست.

۵- با توجه به اینکه، انسان بوسیله پول و ثروت میتواند به‌یشتتر آمال و آرزوهای خود دست یابد، از اینرو علاقه به مال و مکنه، یکی از بزرگترین و قوی‌ترین ملاتق بشر است که اصول این علاقه با خطرات او آمیخته شده است. بنابراین اگر کسی دارائی خود را بوسیله بیهوده‌ای مانند قمار از دست بدهد، برای جبران آن به‌استقبال انواع مخاطرات خواهد رفت و حتی ممکن است، در این راه به جرائمی از قبیل: ارتشاء، کلاهبرداری، اختلاس، غصب اموال دیگران و حتی سرقت نیز شان و منزلت انسانی، خود را آلوده سازد.

۶- قمار تا حدی ارزش‌های اخلاقی انسان را ضعیف میکند که شخص قمارباز دست به اعمال و رفتار ننگ‌آوری میزند که حتی افراد مجرم و جنایتکار عادی نیز از ارتکاب چنین اعمال قبیح‌آوری روی گردان خواهند بود.

مدتی قبل روزنامه‌های پرنیراز خبری، عصر تهران، خبری را منتشر کردند، مبنی بر اینکه شخصی پس از آنکه در سرمیز قمار، کلیه دارائی‌اش را باخت و دیگر برای ادامه قمار، منبعی برای خود اطلاع نداشت، بر سرهم‌سرش قمار کرد و همسر خود را نیز باخت. (۱)

حقوق جزای امریکا، قمار و قماربازی را جزء یکی از جرائم گروهی محسوب کرده و معتقد است که جنبه سودجویانه قمار، ریشه و منشاء جرائم گروهی و گانگسیریم است و منافع احتمالی حاصله از قماربازی، سبب ایجاد جرائم گروهی و تکیه‌گاه آنها میشود. (۱)

در سال ۱۹۵۱ مجلس سنای امریکا، کمیته‌ای را به ریاست سناتور «استس کفاور» Estes Kefauver مامور کرد تا ارتکاب جرائم گروهی در فعالیت‌های تجاری، بین ایالات امریکا را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد. کمیته مذکور که به نام «کمیته کفاور» معروف شده است، در گزارش خود ذکر کرده است، که: «قمار و قماربازی در تمام ادوار منجر به شیوع حيله و دغلبازی و ارتکاب جرم و جنایت و فساد اجتماعی شده است.»

عده‌ای از حقوق‌دانان و محققین علوم اجتماعی، قمار و قماربازی را در ردیف فحشاء قرار داده و معتقدند همانطور که عمل فحشاء یک نوع کسب مال و منال از طریق نامشروع است، بهمانگونه نیز قماربازی یکی از راه‌های خلاف شرعی و غیر اخلاقی کسب پول است. منتها شخص فاحشه بوسیله ناموس خود، چشم‌طامع به-

دارائی دیگران میدوزد و اموال دیگران را به یغما می‌برد و قمارباز از طریق وسائل مختلف قماربازی از قبیل: پوکر، رامی، نرد، گنجفه، آس و سایر بازیهای معمول قماربازی قصد تصرف پول دیگران را میکند.

از طرف دیگر میدانیم که ملازمه داشتن عمل «فحشاء» با ارتکاب جرم و جنایت در حقوق جزا مورد تأیید قرار گرفته و حقوق‌دانان جزائی ثابت کرده‌اند که چون «فحشاء» عملی خلاف اخلاق و ضد قانون است، لذا زنی که این عمل را پیشه‌مبگیرد، مانند سایر افراد مجرم از ارزش‌های اخلاقی و انسانی لازم برای زندگی در یک جامعه انسانی عادی بوده و همانطور که دست به عمل غیرقانونی و خلاف اخلاقی فحشاء و یا ناموس فروشی میزند، ارتکاب سایر اعمال غیرقانونی نیز برایش بی‌تفاوت میشود. بهمین سبب است که می‌بینیم یک نفر زن فاحشه، به آسانی دست به سرقت و جیب‌بری و گوش‌بری دیگران و مخصوصاً قربانیان پیشه‌اش میزند و همدستی با سایر افراد طبقات مجرم برایش عادی میشود.

حال اگر بنا به عقیده آن دسته از حقوق‌دانان جزا، قماربازی را با فحشاء در یک سلك قرار دهیم، درمورد ملازمه داشتن عمل قماربازی با ارتکاب جرم و جنایت تردیدی باقی نخواهد ماند.

1- Reckless, Walter «The Crime Problem», Appleton Century Crofts, Inc. New York, Third Editon, 1961, P.185

۱- روزنامه‌کیهان شماره ۲۵ دیماه ۱۳۵۲

صفحه ۱۵

دو کشف مهم در زمینه مبارزه با مواد مخدر

**یک قاچاقچی هروئین دستگیر و مقدار ۹۴۰ گرم
هروئین از او کشف گردید**

ماموران اکیپ اول اداره مبارزه با مواد مخدر اطلاع حاصل کرده بودند ، یکی از قاچاقچیان حرفه‌ای همدان به نام سیف‌الله صفدری ، بوسیله عواملی که در اختیار دارد ، از همدان هروئین قاچاق وارد تهران و در این شهرستان بفروش میرساند .



سیف‌الله صفدری

ماموران اداره مبارزه با مواد مخدر ، عملیات او را تحت تعقیب قرار میدهند و در یک بازرسی ناگهانی مقدار یکصد گرم هروئین از او کشف میکنند .
در بازرسی های بعدی که از منزل و مغازه او بعمل آمد ، مقدار ۸۴۰ گرم هروئین دیگر از او کشف شد و به دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی اعزام و مقدار ۹۴۰ گرم هروئین مکشوفه به اداره نظارت بر مواد مخدر تحویل گردید .

در ماه جاری ، اداره مبارزه با مواد مخدر به کشفیات مهمی در زمینه مواد مخدر ، دست یافت که مهمترین آنها دو کشف زیر بود :

۴۲۸ کیلوگرم حشیش بوسیله اداره

مبارزه با مواد مخدر شهربانی کشور کشف گردید .

ماموران اداره مبارزه با مواد مخدر ، اطلاع حاصل کردند ، که باند مجهزی در تهران و شهرستانها برای قاچاق هروئین تشکیل و قصد حمل و قاچاق حشیش به خارج از کشور دارند .

اکپ دوم اداره مبارزه با مواد مخدر ، اعمال و رفتار باند مذکور را زیر نظر قرار دادند و متوجه شدند که اعضای باند ، قصد دارند روز ۱۳۰۳۰۴۰۵



اعضای باند قاچاق حشیش

مقااری حشیش به اروپا حمل کنند . لذا ماموران اکیپ دوم اداره مبارزه با مواد مخدر در روز مذکور ، در جاده تبریز ، اتومبیل های شورت ۸۲۷۶۷ تهران د و پیکان شماره ۱۴۱۷۵ تهران د را که هر دو متعلق به قاچاقچیان مذکور بود ، متوقف و ۶ نفر قاچاقچیان بنامان حسین قصاب نوروزی ، ناصر رسولی ، سیدضیاءالدین علوی ، رضا قربان‌نژاد ، مجید اسماعیلی و ابراهیم کریمی را دستگیر و ۲۵ حلب محتوی حشیش به وزن چهارصد و بیست و هشت کیلو و هشتاد و پنج گرم حشیش از آنها کشف و کلیه قاچاقچیان به مقامات قضائی تحویل شدند .



«رابطه» انجام گیرد.

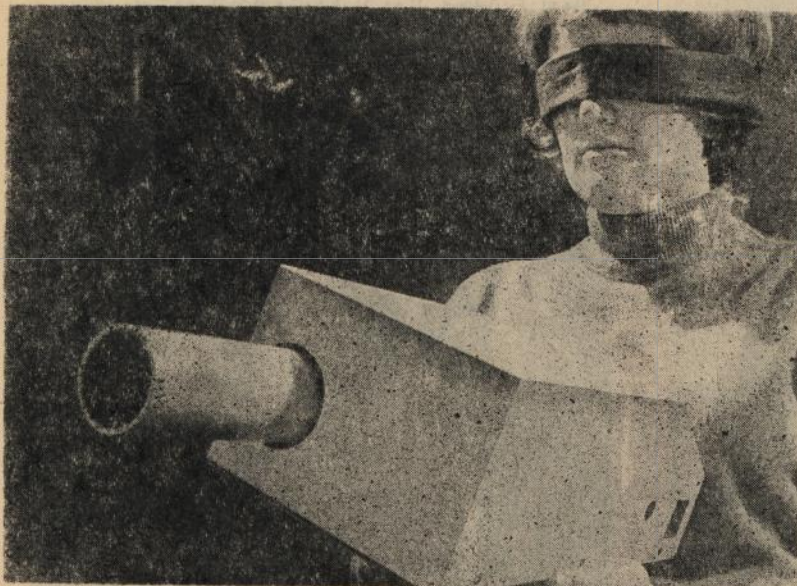
محل تقاطع خطوط مخابراتی عالم

فرانکفورت علاوه بر آنکه محل تلاقی راه آهن ها و راههای زمینی و هوایی اروپا و عالم است ، محل تقاطع خطوط مخابراتی جهان هم هست . اداره تلگراف آن با ۷۰۰ اداره تلگراف آلمان ارتباط مستقیم تله تایپ دارد . با ۴۱ کشور اروپا و خارج ارتباط تلفنی میگیرد . و ۱۵ ارتباط تلگرافی دائمی با کشورهای عالم دارد . دستگاه مخابره «تلکس» این شهر با ۴۱ شبکه «تلکس» در سراسر عالم وصل است که مشترکین میتوانند مستقیماً ارتباط بگیرند . فقط ۱۹ کشور عالم است که ارتباط «تلکس» با آنها باید از طریق

گوناگون

راهنمای نابینایان

تا امروز سگ و عصا دو راهنمای اصلی کوران بوده اند ، ولی بتازگی بر اساس دستگاههایی که طبیعت در بدن خفاش نهاده ، وسیله تازه ای اختراع کرده اند که کوران را هدایت می کند . خفاش هنگام حرکت شبانه خود امواج صوتی ناشنیده ای بیرون میدهد و با برخورد این امواج با اشیاء مختلف وجود اجسام را در راه خود احساس میکند با رعایت این اصل در دستگاه فوق کوران میتوانند با فشارتکمه های مختلف ، نسبت دوری و نزدیکی اجسام را در سر راه خود احساس کنند .



مولوکولهای پیچیده تری در فضا است . این کشف دانشمندان را امیدوار ساخته است که بتوانند به کشف اسیدهای «آمین» هم در فضا موفق شوند . باید دانست که «اسیدهای آمین» از عوامل اصلی پروتئین هستند که بنوبت خود از عناصر عمده ظهور موجود زنده است .

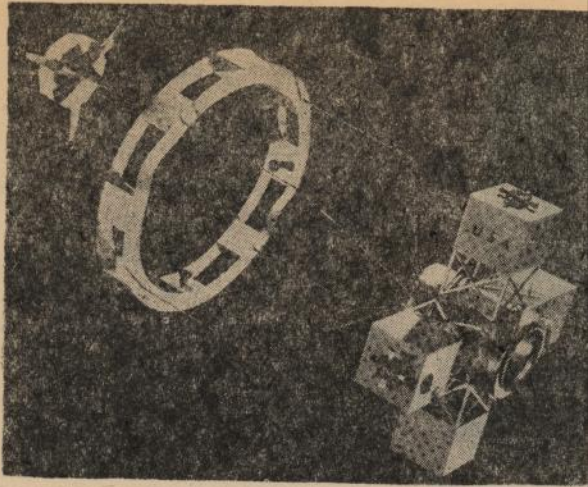


آثار حیات در فضا

دانشمندان بتازگی به کشف نخستین مولوکول در «کهکشان» توفیق یافته اند .

اهمیت این کشف در اینست که مولوکول مزبور میتواند توده ای از مولوکولهای دیگری را بوجود آورد و این عمل از شرائط اساسی تولید

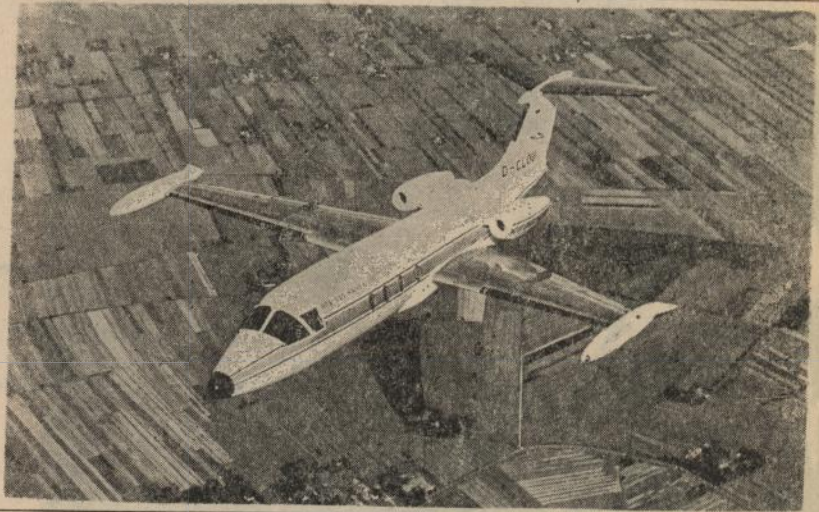
برگرداندن ماهواره‌ها



در حال حاضر نزدیک به ۲۶۰۰ شیئی در مدار زمین در حال گردشند. قسمتهای دورافتاده موشکها، ماهواره‌ها و غیره ... که بقایه پاره‌ای جزو زباله‌های فضائی هستند. اما اخیرا دانشمندان بدین نتیجه رسیده‌اند که اگر وضع همینطور پیش رود مأموریت‌های فضائی آینده در معرض مخاطره خواهد بود. لذا برای جمع‌آوری و بازگرداندن ماهواره‌ها و دیگر اشیاء سرگردان فضائی وسیله تازه‌ای اختراع شده است. این وسیله حلقه فلزی عظیمی بقطر ۵ متر است که دورانش باندازه دوران ماهواره است دوران آن بکمک دوربین‌های تلویزیونی مخصوصی است و همچنین ماهواره را جذب کرد بازوانی فولادی از درون حلقه بدرآمده و آنرا محکم میگیرند و سپس سفینه‌ای کوچک بی‌سرنشین آنرا گرفته و بزمین برمیگرداند.

هواپیمای اروپائی

«هانزاجت» هواپیمای جدیدی است که بر حسب احتیاج اروپا درست شده است و در سرمایه‌گذاری آن فقط اروپائیان شرکت داشته‌اند. ارزش این هواپیما اینست که در ساختمان‌ش نوآوریهای تکنولوژی تحت‌الشعاع رعایت اصول حفظ محیط زیست قرار گرفته است.



عکسی که برنده شد

این روزها مسابقات فوتبال در همه‌جا با هیجان همراه است و بازیکنان برای بردن مسابقه به هر تلاشی دست میزنند ولی تاکنون صحنه‌ای از این قبیل کمتر دیده شده است. در این عکس «اوه‌گران» فوتبالیست سوئدی میکوشد از پیشروی «شوارتسنبک» رقیب آلمانی خود جلوگیری کند.

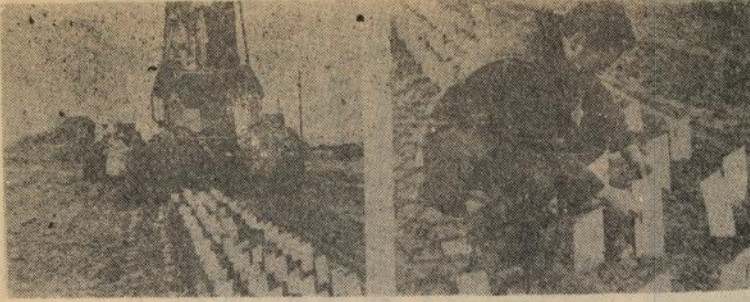
لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید



استفاده حیرت‌انگیز از کاغذ

خشک کن

در بلژیک بتازگی برای استفاده از زمین های باتلاقی دست بابتکار تازه ای زده اند . بدین معنی که برای جذب رطوبت زمین از کاغذ خشک کن استفاده میکنند . این خشک کن ها به صورت مقوای نازکی بوده و تا ۱۰ متر در زمین فرو میرود «سمت چپ» کاغذهای خشک کن را بفاصله ۳۰ سانت از یکدیگر در زمین فرو میبرند و برای یک مزرعه بزرگ ۲۸ هزار ورق

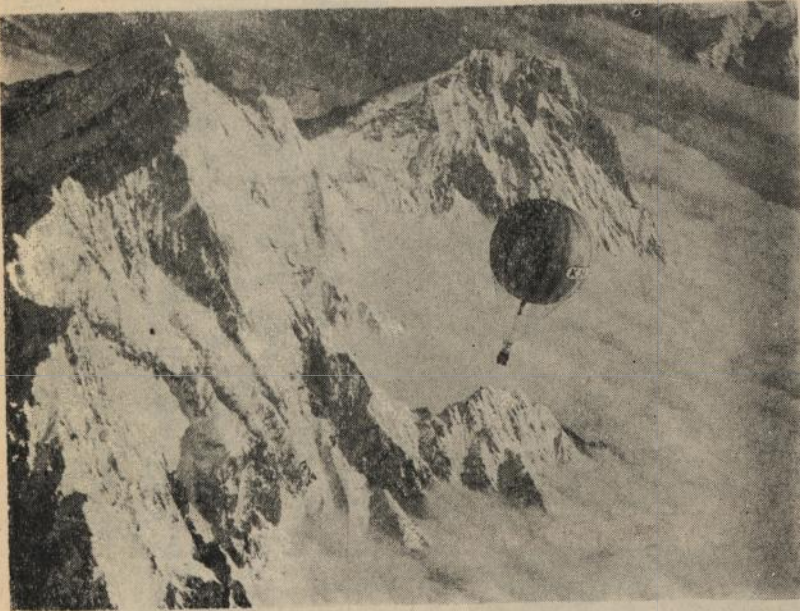


میکند. کاغذ خشک کن در زمین مرطوب مثل فتیله است که رطوبت را بسطح زمین آورده و خشک میکند .

از آنها را بکار برده اند . در سمت چپ دستگاه غلطک مائندی زمین را که بدین ترتیب خشکانده شده ، صاف

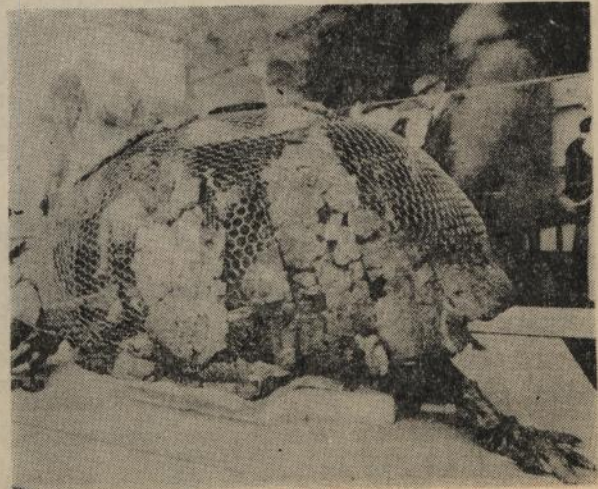
سفر با بالون از روی آلپ

این روزها سفر با بالون کم کم مورد توجه قرار میگیرد . اخیراً دو آلمانی بنام «رانیر بروی» و «گئورگ تیس» از جنوب آلمان با بالون عازم میلان - ایتالیا شدند و پس از ۹ ساعت پرواز سالم بر زمین نشستند . با وجودیکه پاره ای اوقات سرمای داخل بالون تا ۳۵ درجه زیر صفر میرسید ولی دو سرنشین شجاع مصممند از فرانسه به ایرلند بروند . این صحنه ای از پرواز آنهاست .



لاک پشت ۱۵ میلیون ساله

این لاک پشت که بقایایش را در موزه ای در مونیخ بنمایش گذاشته اند ، ۱۵ میلیون سال قبل زندگی میکرد . در حال حاضر لاک پشتی بدین عظمت در هیچ جای عالم وجود ندارد ولی نمونه های کوچتری که از اعقاب این لاک پشت هستند در آبهای گرم زندگی میکنند .



درد

بزم



دل های

خودمانی

مسابقه

پاسخ بدهید و جایزه بگیرید

تنظیم شده از يك فانتزی مستند

هفت نفر مهمان محترم خارجی از يك کشور دوست به ما وارد شده بودند و ما قصد داشتیم ، تا حد ممکن نسبت به آنها مهمان نوازی کنیم و تربیتی دهیم که حیثیت ملی خود را از هر جهت نزد آنها حفظ کنیم و تا روز چهارم در حصول این هدف کاملاً پیروز بودیم ، تا اینکه آن قضیه اتفاق افتاد - و اما آن قضیه بسیار فانتزی که موضوع این مسابقه است ، چه بود ؟

ما برای روز اول خردادماه جاری ، ۸ بلیط تهران - مشهد دوسره به شماره های ۴۲-۲۷۰۳۷۸ ، ۴۲-۲۷۰۳۷۹ ، ۴۲-۲۷۰۳۸۰ ، ۴۲-۲۷۰۳۸۱ ، ۴۲-۲۷۰۳۸۲ ، ۴۲-۲۷۰۳۸۳ ، ۴۲-۲۷۰۳۸۴ - ۲۷۰۳۸۵ تهیه کرده و در بلیت های مذکور که هنوز لاشه های آنها نزد ما موجود است ، به صراحت قید شده بود که پرواز شماره ۴۶۰ تهران - مشهد ، ساعت ۷:۱۵ بامداد روز ۱۳۵۷ را ما را به مشهد مقدس خواهد برد . ما بر طبق معمول مهمانان عزیز و بیگانه خود را طوری به فرودگاه بردیم که ساعت ۶:۲۵ بامداد ، یعنی مدت ۵۰ دقیقه قبل از ساعت پرواز فرض شده در فرودگاه حاضر بودیم . مهمانان را در محل مناسبی در فرودگاه جای دادیم و برای گرفتن کارت ورود به هواپیما به کلیه گیشه های آژانس هوایی مربوطه مراجعه کردیم ، ولی کوچکترین نشانه ای از اینکه در ساعت ۷:۱۵ بامداد ، پروازی به مشهد انجام خواهد

گرفت ، نیافتیم . لذا بلیت را به یکی از کارکنان آژانس هواپیمایی مذکور دادیم و از او خواهش کردیم که محض رضای خدا ما زائران دلباخته حضرت رضا علیه السلام را راهنمایی کند . او که گویا دلش به آشفتنی ما سوخته بود ، بلیت را از ما گرفت و داخل یکی از اتاقهای پشت گیشه های آژانس شد و پس از چند دقیقه مراجعت کرد و اظهار داشت ، پرواز شما ساعت ۸:۱۵ بامداد انجام خواهد گرفت . به او جواب دادم ، ولی در بلیت ما ساعت پرواز به صراحت ۷:۱۵ قید شده است ، اظهار داشت ، صادرکننده بلیت اشتباه کرده است . چون معمولاً آدمهای سبک منزی مانند من خیلی خوشبین تشریف دارند ، نزد خود فکر کردم که یا این آقا خودش اشتباه میکند و یا اینکه از جریان اطلاعی ندارد ، لذا به یکی دیگر از کارکنان آژانس مذکور مراجعه کردم و ماجری را با او در میان گذاشتم ، او هم همان پاسخ را به من داد ، به گفته او هم قانع نشدم و نزد سومی رفتم ، او نیز گفته های اولی و دومی را تائید کرد . یأس و ناامیدی سراپایم را فراگرفت و اعصابم را به لرزش واداشت ، آخر چطور میتوانستم ، به مهمانان خارجی و عالقدر خود بگویم ، درحالی که در بلیت های هر ۸ نفر ما نوشته شده است که پرواز ساعت ۷:۱۵ انجام خواهد گرفت ، اکنون ماموران آژانس هواپیمایی اظهار میدارند که صادرکننده بلیت اشتباه

کرده است .

میکویند ، خانم ها بعلت عوامل بیولوژیکی خاص خود ، حوصله و استعدادشان در رسیدگی به مشکلات مردم ، بیشتر از مردهاست ، من با این اعتقاد فکری ، ایندفعه دست به دامان یکی از خانمهای کارمند آژانس هواپیمایی شدم و دردم را با او دو میان گذاشتم . پاسخ داد : « آقا ، شما باید خیلی خوشحال و شکر گوار باشید که موضوع از این طرف اشتباه شده است ، نه از آن طرف » . خداوندا ، موضوع « این طرف و آن طرف دیگر چی است ؟ »

فکری کردم و از او پرسیدم : « خانم ، ممکن است لطفاً بفرمائید ، منظورتان از (موضوع این طرف و آن طرف) چیست ؟ »

اظهار داشت : « یعنی اینکه ، در اشتباه موضوع ، ساعت زودتر نوشته شده است ، نه دیرتر و این اشتباه به نفع شما خواهد بود ، زیرا اگر ساعت را به اشتباه دیرتر در بلیت می نوشتند و پرواز زودتر انجام میگرفت ، شما ابداً موفق به پرواز نمی شدید . »

مطلبی که آن خانم گفت ، واقعا جالب و قانع کننده بود و در ضمن نشان دهنده این واقعیت بود که اشتباه مذکور تنها به سرمن گردن شکسته نیامده ، بلکه بطور طبیعی ، بعضی اوقات دامان همه را می گیرد ، حالا لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

«آیا که را خواهد و میلش به که باشد.»
با گردنی کج به سوی محلی که مهمانان عزیزان نشسته بودند، برگشت و با حالی متقلب و زیبای الکر اظهار داشت، هواپیما یکساعت تاخیر دارد. آنها که غیر از تسلیم و رضا، آنهم با رعایت اصول انسانی، چاره‌ای نداشتند گفتند، مانعی ندارد، این مدت را صبر خواهیم کرد.

اکنون ساعت در حدود ۷:۰۰. باعداد بود، برای گرفتن کارت‌های ورود به هواپیما مجدداً به گیشه آژانس هواپیمایی مراجعه کردم. صف طولی از مسافران تهران - مشهد تشکیل شده بود و شاید من نفر بیستمی صف بودم. در حدود ۳۰ دقیقه در صف منتظر ماندم، تا نوبتم رسید. با خوشحالی بلیت‌ها را به متصدی مربوط دادم تا آنها را چک کند و به تمام مهمانان کارت ورود به هواپیما به - من تحویل دهد. اما، او نگاه تندی به بلیت‌ها انداخت و سپس آنها را به من پس داد و گفت:

- باجه فروش.
- باجه فروش، برای چه؟
- برای اینکه قیمت بلیت‌های هواپیما از امروز زیادتر شده و باید تفاوت آنرا بپردازید.

سولی آقا، وضع ما که نباید عطف به - ماسبق شود. اکنون برای ما حق ایجاد شده است.

- به من مربوط نیست، من مجری هستم و باید دستور آژانس هوایی را اجرا کنم.

او راست می‌گفت، فقط تقصیرش این بود که خیلی بی‌حوصله کار میکرد و رفتارش نیز از خشونت خالی نبود.

ناچار دم را روی کولم گذاشتم و به باجه فروش رفتم. آنجا خیلی شلوغ بود و او باب رجوع در صف هم نایستاده بودند که انسانی بی‌دست و پائی مانند من مطمئن باشد که حقش در رعایت نوبت محفوظ خواهد ماند. عیب دیگر کار این بود که تمام افرادی که به آنجا مراجعه کرده بودند، مصیبتی مانند آنچه بر من گذشت، به سرشان آمده بود و همه آنها را برافروخته و خشمگین و از کوره بدر کرده بود و هریک بنوعی به‌روش آژانس هوایی مذکور می‌تاختند.

به‌هرچند کندی بود، خودم را به - یکی از متصدیان رسانیدم و گفتم: «آقا، الهی دودت بچونم بخوره، من یک عده مهمان خارجی دارم، برای رعایت حق احترام ملی ما هم که شده است، این بلیت‌ها را برای من عوض کنی و پول اضافی آنرا بگیرد، تا پرواز ما عقب نیفتد. ابتدا به‌من اعتنایی نکرد و موقمی که اصرار ورزیدم، نگاهی به من کرد و گفت حجم بلیت‌های شما زیاد است، آنها را به کسی بدهید که بیکارتر باشد.

گفتم، محض رضای خدا، شما چنین کسی را به من معرفی کنید، تا امرتان را انجام دهم. در این ضمن مرد جوانی از گرد راه رسید و همانطور که در صف‌های عقب‌آواب رجوع ایستاده بود، گفت: «خانم دینا».

من نمیدانم این «خانم دینا» چه کسی بود و چه سری که در نامش نهاده بود که بلافاصله متصدی مربوط، بلیت او را گرفت و مشغول

انجام کارش شد. من که در آتش بی‌تابی و التهاب می‌سوختم و راه به جایی نمی‌بردم، ناخودآگاهانه گفتم: «آقا، تصدیق سر (خانم دینا) هم که شده است خواهش میکنم، کار مرا هم انجام بدهید».

بله، نام «خانم دینا» ایندفعه برای من معجزه کرد، زیرا متصدی فروش بلیت که از توسل من به‌دنام «خانم دینا» ناشناخته به خنده افتاده بود، بلیت‌ها را از من گرفت و روی میزش گذاشت و پس از انجام کار آن آقایی که با ادای نفط «خانم دینا» راه‌گشای کار من شده بود، مبلغ ۵۲۰۰ ریال از من دریافت کرد و ۸ بلیت تازه برایم صادر نمود. ضمن صدور بلیت گفت، چرا ساعت پرواز را اشتباهی برایت ۷:۱۵ نوشته‌اند. گفتم، حقیقت اینست که من بعلت ضعف قدرت تشخیص، نمیتوانم عمل اشتباه را از درست تمیز دهم، البته هرکاری که کرده‌اند، درست کرده‌اند.

سرانجام بلیت‌ها را صادر کرد و به من تحویل داد، با ذوق و شور در حالیکه عرق از سر و رویم جاری بود، به سوی گیشه صدور کارت، ورود به هواپیما شتافتم و پس از گرفتن کارت‌های مذکور، در حالیکه بیش از ۹ دقیقه به ساعت پرواز باقی نمانده بود، با کمک ماموران پلیس فرودگاه به اتفاق مهمانان وارد هواپیما شدم و نه‌تنها از اینهمه فشاری که برای گرفتن کارت ورود به هواپیما به من وارد شده بود، ناراحت نبودم، بلکه از اینهمه موقعیتی که در کسب بلیت‌ها پیدا کرده بودم با احساس غرور و افتخاری بیحد روی صندلی هواپیما نشستم و با خود می‌گفتم، افسوس که این مهمانان نمیدانند، من امروز به چه موقعیت بزرگی دست یافته و وگرنه نشان افتخار بر سینم نصب میکردند و زیادتر افسوس که نمیتوانم این پیروزی بزرگ خود را برای آنها تعریف کنم.

و اما مراجعت از مشهد به تهران جالب‌تر از عزیمت تهران به مشهد بود. زیرا در بلیت‌های ما نوشته شده بود که باید ساعت پرواز شماره ۶۷ ساعت ۲۱:۲۰ به تهران مراجعت کنیم.

ساعت ۱۹:۳۰ دقیقه را نشان میداد و ما با خیالی فاوغ و آسوده در بازار مشهد مشغول گردش بودیم که ناگهان یکی از افسران پلیس به ما مراجعه کرد و گفت، هرچه زودتر باید خود را به فرودگاه برسانیم، زیرا هواپیمای مشهد تهران، ساعت ۲۰:۰۰ از فرودگاه مشهد به تهران پرواز خواهد کرد.

یال‌اللجب، آخر چطور چنین چیزی ممکن است! در بلیت‌های ما به صراحت نوشته شده است که ساعت پرواز ۲۱:۲۰ خواهد بود، وانگهی اگر هواپیمایی که قرار است، بر طبق برنامه رسمی ساعت ۲۱:۲۰ پرواز کند، یک ساعت و ۲۰ دقیقه زودتر پرواز خود را انجام دهد، چگونه ممکن است بتواند جوابگوی احتمالاً ۹۰ در ۱۰۰ مسافرانی که به دستخط مبارک متصدی صدور بلیط اعتماد کرده و بعد از ساعت ۲۰۰۰ برای پرواز در فرودگاه حاضر میشوند، باشد.

هنگامی که مطالب مذکور را برای افسری که پیام‌آور خبر مذکور بود، توضیح دادم، او با احترامی تحسین انگیز اظهار داشت: «وظیفه من اعلام خبر بود، ولی البته اتخاذ

تصمیم در این باره با خودتان است.»
مجدداً نگاهی به ساعت انداختم و دیدم بیش از ۲۰ دقیقه به ساعت ۲۰:۰۰ باقی‌نمانده است. گفتم به فرض هم که ما قانع شویم، هواپیما ساعت ۲۰:۰۰ پرواز میکند، چگونه میتوانیم در این مدت خود را به هواپیما برسانیم. اظهار داشت، ما شما را با امکانات خود، در واس ساعت به هواپیما خواهیم رسانید.

بیش از این اندیشیدن به سیستم کار آژانس هواپیمایی جایز نبود، خود را در اختیار آقایان افسران پلیس گذاشتیم و آنها با مهارت خاصی که در کار خود دارند، به سرعت ما را از خیابانهای مشهد عبور دادند و پس از اینکه در پرداخت سریع مبلغ اضافه‌شده به بهای بلیت هم در فرودگاه به ما کمک کردند، موفق شدیم بموقع وارد هواپیما شویم.

هنگامی که وارد هواپیما شدیم، من به‌تحرک از حس فضول‌آمیزانه خود، صندلیهای هواپیما را شمردم. از ۱۲۷ صندلی هواپیما فقط ۴۸ صندلی دارای مسافر و بقیه خالی بود و من یقین کامل دارم که دو سوم صندلی‌های خالی متعلق به مسافرانی پُرده است که فکر کرده‌اند، هواپیما در ساعتی که در بلیت آنها قید شده، پرواز میکند.

و اما حالا که تا اینجا از جریان پرداخته مسافرت ما با اطلاع شدید، بی‌مناسبت نیست به استحضارتان برسانیم که در پرواز شیراز به اصفهان هم با چنین ماجرای دردآوری روبرو شدیم. بدین شرح که قرار بود، با پرواز شماره ۴۲۴ ساعت ۱۲:۱۵ روز چهارم خرداد ماه از شیراز به اصفهان پرواز کنیم، اما باز به ما اطلاع دادند که پرواز یک ساعت و پانزده دقیقه زودتر انجام میگردد و ما که پس از آنهمه مصیبت‌هایی که در پروازهای گذشته متحمل شده بودیم، اکنون دیگر چشم و گوشمان از این حرفها پر شده بود، به محض اینکه اطلاع پیدا کردیم که پرواز زودتر از ساعت قید شده در بلیت انجام خواهد گرفت، بدون یک کلمه حرف اضافی، فوراً از کارهای انجام نشده صرف‌نظر کردیم و برای پرواز به سمت فرودگاه شتافتم.

شما خوانندگان ارجمند، ممکن است فکر کنید که موضوع آتقدیر شل و ول هم که ما شرح داده‌ایم، اتفاق نمی‌افتد و ما در توضیح موضوع، دچار قلم پردازیهای مبالغه‌آمیز شده‌ایم، ولی ای خوانندگان عزیز، تمام ثواب زیارت ما، از آن شما و تمام گناهانی که احتمالاً شما تاکنون در عرتان مرتکب شده‌اید، مالما باشد، اگر در شرح آنچه که گفتیم، سرسوزنی جانب ناصواب پیموده باشیم، اصلاً این حرفها به ما چه ارتباطی دارد، اجازه بدهید، برویم سر موضوع سابقه.

حال خوانندگان عزیز، شما به ما جواب بدهید، بعقیده شما ما با کدامیک از آژانس‌های هوایی مسافرت کرده‌ایم و آژانس هوایی مورد نظر چه نام دارد.

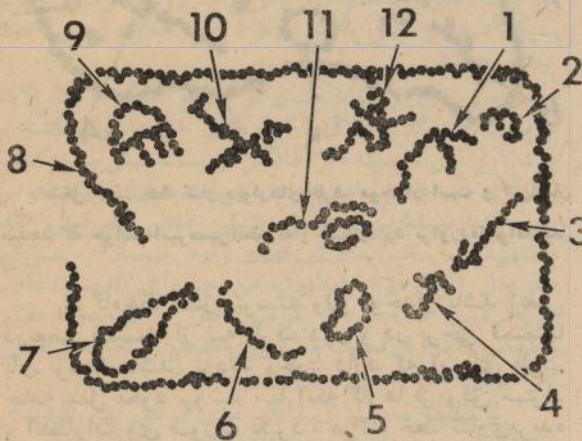
به سه نفر از اشخاصی که پاسخ‌دوست بدهند، به حکم قرعه یک بلیت دوسره که یکسر آن تهران و سر دیگرش به انتخاب برنده خواهد بود، از همان آژانس جایزه خواهیم داد، تا آنها هم از نزدیک با آنچه به‌سرما آمده است، آشنا شوند.

طالع بینی

از روی

چکه های شمع

بعضی از طالع بینان ترجیح میدهند که آب جوش توی ظرف بریزند و مدعی هستند که قطرات گداخته نقش های واضحتری را ارائه خواهد داد. ولی استفاده از آب سرد که قطرات شمع در آن بصورت اشکال مختلف منجمد میشود، بر آب جوش برتری دارد. اشخاص مبتدی میتوانند هر دو روش را آزمایش کنند و هر کدام را بهتر دانستند انتخاب کنند.



شکل ۱. طالع بینی برای ژاله که مدعی است معشوقش نسبت به او صمیمی و وفادار نیست.

بهر تقدیر برای هر دفعه فالگیری آب تازه توی ظرف بریزید و شمع نسوخته روشن کنید ولی برای هر سؤال اضافی درباره يك موضوع واحد فقط بر روی آب فوت کنید تا قطرات به اشکال جدیدی درآیند. برای تفسیر و تعبیر علائم و نقش ها از خط چسبیده بر دیوارهای ظرف شروع کنید. هرگاه خط کنار دیوارهای ظرف صاف و پاره نشده بود خواهید توانست به سؤال طرف جواب بدهید.

لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

برای اینکار فقط به يك شمع و يك ظرف پر از آب احتیاج دارید تا بتوانید چون يك فالگیر حرفه ای دقیقاً و بطور اعجاب انگیز هر موضوعی را پیشگوئی کنید. هیچ پدیده روانی هیچان انگیزتر از پیشگوئی با چکه های شمع نیست. وسیله مورد نیاز این هنر بدیع علاوه بر يك شمع يك ظرف پر از آب در حدود ۲۰ در ۳۰ سانتیمتر است.

برای بوجود آوردن محیط مناسب، بهتر است فالگیری را در اطاقی که دارای روشنائی ضعیف است انجام داد. شما میتوانید از هر نوع و هر رنگ شمع برای اینکار استفاده کنید جز رنگ سیاه (چون رنگ سیاه دارای نوسانات فوق العاده کم و منفی میباشد) برای این کار بهتر است، از شمع سفید استفاده کرد، ولی هنگامیکه درباره يك عشق شدید پر سوز و گداز فال می گیریم از شمع قرمز، و وقتی درباره مشکلات سخت مالی فال میگیریم شمع سبز و هنگام جستجو درباره اطلاعات مربوط به کسب و کار از شمع زرد استفاده کنیم.

شخصی که میخواهد برایش فال بگیریم خودش شمع را روشن میکند و در همان حال خیلی آهسته سؤال خود را میپرسد یا آرزوی خود را میگوید. بعد شمع را قدری کج نگه میدارد تا اشک های آن توی ظرف آب بچکد. قطرات شمع بصورت گویچه هایی به قطر سه میلیمتر درآمده و در روی آب شناور میشوند. قطرات اولیه بطرف دیوارهای ظرف میروند گویی که با کشش مغناطیسی جذب جدار ظرف میشوند. بزودی تمام محیط ظرف را فرا میگیرند. وقتی چکیدن اشکهای شمع ادامه یافت آهسته آهسته قطرات شمع تشکیل علائم یا نقش هایی روی سطح آب میدهند. بعضی از طالع بینان ناشی و تازه کار نمیگذارند بعد کافی قطرات شمع در سطح آب جمع شود. باید دانست هرچه بیشتر اشک های شمع توی آب بچکد نقش های بیشتری تشکیل میشود و خواندن طالع بنحو کاملتری صورت خواهد گرفت!

در حالیکه بعضی از علامت‌ها جنبه عمومی و جهانی دارند و معنی آنها نزد همه یکسان است، برعکس برخی دیگر از این علائم جنبه شخصی و خصوصی دارند، بدین معنی علامتی را که من معنی خاصی از آن استنباط میکنم ممکن است برای شما معنی دیگری داشته باشد. در نتیجه تجربه شما قادر خواهید بود فهرستی از معانی علائم و نقش‌های مخصوص خودتان جمع‌آوری کنید. موقع و محل جغرافیائی اغلب بصورت یک نقشه ظاهر میشود و اشکال معمول در ستاره‌شناسی در بیشتر موارد نمودار میگردد. پس باید آنها را خوب بخاطر داشته باشید.

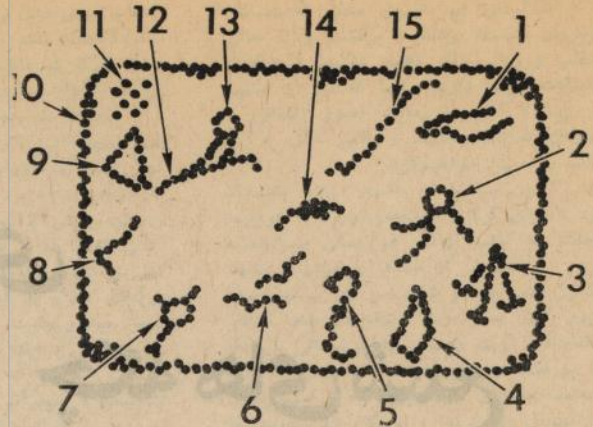
یکی از علائم جالب توجه علامتی است که اسمش را گذاشته‌ام (مرغ افسانه‌ای که ایجاد رعد و برق میکند) در حالیکه علامت یک پرنده معمولی بطول ۳ تا ۵ سانتیمتر است علامت مرغ مذکور ۱۵ الی ۲۰ سانتیمتر است. این علامت نشانه وقوع یک سانحه بزرگ، یا یک فاجعه مثل سقوط یک هواپیمای جت مسافربری یا یک زلزله شدید می‌باشد. مثالهای زیر نشان میدهند که چگونه علائم مختلف برای دیدن طالع خوانده میشوند.

روزی خانم جوانی بنام ژاله برای مشاوره نزد من آمد، ما شمع را روشن کردیم و رویه معمول را برای خواندن طالع وی ادامه دادیم (رجوع شود به شکل ۱) از روی بریدگی خط حاشیه باو گفتم که جواب سؤال او «نه» میباشد. او با کمال تأثر بمن گفت که سؤالش این بود که آیا نامزدش واقعا او را دوست دارد؟ از روی شکل گیتار (شماره ۷) نتیجه گرفتم که محمود جریان نامزدی را یک رویای زودگذر تلقی کرده و تمام تماسهایی که با ژاله گرفته برای فریب او بوده است.

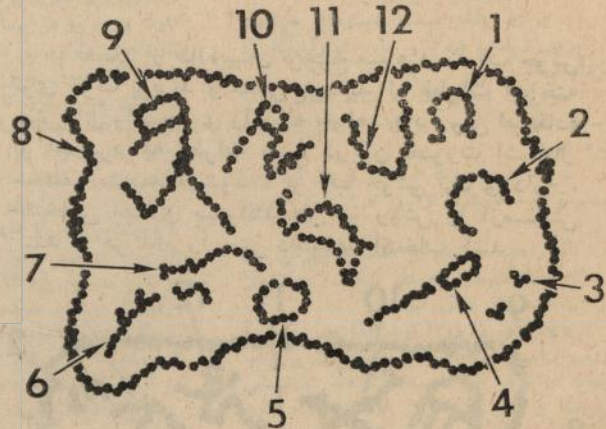
شکل ماسک (شماره ۱۱) مویید این مطلب است. جهت مشرق از روی شکل پیکان (شماره ۳) شاید خبر نامطلوب حکم انتقال محمود از آن شهر بود. علامت لنگر (شماره ۴) حاکی از آن بود که محمود یادر نیروی دریائی است یا چنانچه در نیروی زمینی هم باشد بوسیله کشتی عازم کشورهای ماوراء بحار خواهد شد.

خود ژاله نیز با دو تغییر در زندگی‌اش روبرو خواهد شد. یکی از تغییرات (که بوسیله علامت پا ستاره نشان داده میشد) عشق تازه‌ای خواهد بود که این بار برخلاف دفعه قبل عشقی حقیقی و پایدار خواهد بود (علامت کرجی پاروئی ستاره ۶).

همچنین تغییر محل اقامت در پیش خواهد داشت (علامت پرش ستاره ۱۲) و یک مسافرت غیر منتظره (علامت هواپیمای ستاره ۱۰) که به استقرار در منزل جدید خواهد انجامید (علامت خانه شماره ۱) و یک فرصت جدید برای کارها پیش خواهد آمد (علامت دروازه شماره ۹) ژاله از گفته‌های من در باره جان غمگین شد ولی او را مطمئن ساختم که زندگی زناشویی سعادت‌مندانه‌ای در انتظار اوست و هیچ‌جای نگرانی وجود ندارد.



شکل ۲. خط غیر منقطع کنار ظرف به جمشید نوید میدهد که در آینده وضع مالی مطلوبی خواهد داشت.

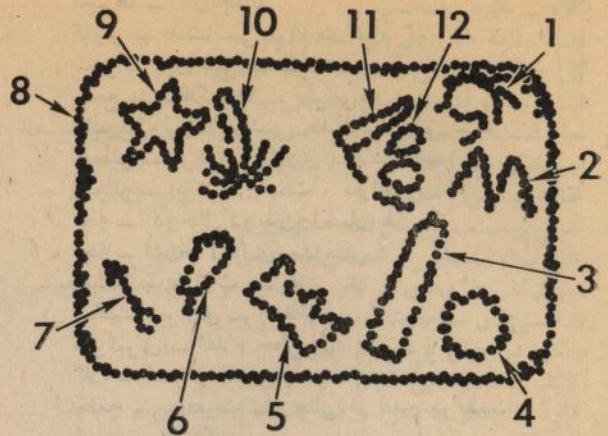


شکل ۳ - خط کنار دیوارهای ظرف موجدار است و این نشان میدهد که خواسته‌امیر حسن آنطور که او انتظار دارد برآورده نخواهد شد.

هرگاه خط کنار پیوسته ولی موجدار باشد (یعنی در بعضی قسمتها از لبه ظرف دور و در برخی قسمتها بآن نزدیک باشد) تردید وجود دارد که آرزوی طرف جامه عمل بخود بپوشد. یا آنکه کارها بر وفق مراد و انتظارات وی صورت بگیرد. هرگاه خط کناری بریده باشد جواب قطعا «نه» خواهد بود و علائم و نقش‌های دیگر فقط جواب منفی را توضیح میدهند.

من هر نقشی را بمجرد آنکه تشکیل شود میخوانم و اگر در خواندن علامتی مردد باشم دستهایم را بهم میمالم تا از لحاظ روانی قدرتی بدست آورم که بدرک آن علامت فائق شوم.

بعد از یک عمر طالع بینی و خواندن علائم و نقش‌ها فهرستی از معمولی‌ترین علائم و معانی آن تهیه کرده‌ام. کلمه به کلمه از اینجا و آنجا خوشه‌چینی کرده و الهام گرفته‌ام و تحصیل در نزد معلم جدید بمن کمک کرده است این فهرست را تهیه کنم. ولی



شکل ۴ - با پیروی از پیش گوئی فال شمع ، پروین در مسابقه اسب‌دوانی ۷۰۰ دلار برنده شد .

درمورد دیگر جمشید بدیدن من آمد و سئوالش این بود آیا موفق به دریافت اضافه حقوق خواهد شد نتیجه فال او در شکل ۲ ارائه شده است . خط پیوسته حاشیه حاکی از آن بود که او به دریافت اضافه حقوق موفق خواهد شد . علامت خوشبختی مثلث (شماره ۹) نزدیک حاشیه بود و از این حکایت میکرد که اضافه حقوق بزودی بوی داده خواهد شد .

درواقع عدد ۷ (شماره ۸) حاکی از آن بود که پس از هفت هفته اضافه حقوق دریافت خواهد کرد . بچه (شماره ۲) نشان میداد که جمشید گرفتار صورت حسابها و مشکلات مالی است ولی چشم (شماره ۱۴) نشان میداد که او مطمئناً مثل همیشه به عمق مشکلات پی برده و سرانجام پیروز و موفق خواهد شد . آجرها (شماره ۱۱) و عطارد (شماره ۷) و پرندگان درحال پرواز (شماره ۶) همه حاکی از آن بودند که راههای جدیدی برای حل مشکلات خود خواهد یافت . اژدها حاکی از یک تغییر ناگهانی بود که احتمالاً در نتیجه ارائه دلایل قانونی علامت ترازو (شماره ۳) پدیدار خواهد شد خال خشت (شماره ۴) نشان میداد که کار جدید سبب گشایش وضع مالی او خواهد شد . دست (شماره ۱) در حال اشاره به خط مسافرت (شماره ۱۵) نشان میداد که جمشید بمناسبت شغلش مسافرتهاى متعددی خواهد کرد یا بیک مسافرت طولانی در پست جدیدی خواهد رفت پیدا شدن این پست جدید احتمالاً در نتیجه مرگ (رختخواب شماره ۱۲) مردی (شماره ۱۳) خواهد بود که شاید رئیس او باشد .

جمشید بعدها بمن گفت که همه پیشگوئی‌های من درست از آب درآمد مگر آنکه رئیس او نمرد بلکه بازنشسته شد .

گاهی اوقات پیش‌گوئیهای فال شمع بخوبی جزئیات مربوط به سؤال طرف را روشن میسازد مثل مورد زیر :

روزی امیرحسن نزد من آمد و اظهار داشت علاقمند است اتومبیل جدیدی خریداری کند (رجوع شود به شکل ۳) از روی خط حاشیه نامرتب (شماره ۸) فوراً نتیجه گرفتم که خواست او بنحوی که او امیدوار بود برآورده نخواهد شد .

یاسبان (شماره ۹) و لك لك (شماره ۱۰) هر دو بمن میگفتند که اتومبیل مورد نظر بسرقت رفته است و این امر در نتیجه بی‌مبالاتی از طرف امیرحسن بوده است (پاروشکسته شماره ۴) که شاید سویچ اتومبیل را روی اتومبیل جاگذاشته بود يك رفیق یا يك آشنا اتومبیل را دزدیده بود (پلنگ شماره ۷) شاخهای گوزن (شماره ۱۲) نشان میداد که ضمن سرقت ، اتومبیل دچار حادثه‌ای شده بود و احتمالاً اتومبیل از بین رفته زیرا هیچ علامتی از اتومبیل در میان علائم دیگر بچشم نمی خورد .

اسیرحسن اتفاقاً ممکن است به آرزوی خود برسد (دائرة شماره ۵) ولی او برای مدتی بدون وسیله نقلیه خواهد ماند (پرنده‌های نشسته روی شاخه شماره ۶) او باید بوضع مالی خود سروسامانی بدهد (زنبورها شماره ۳) و درآمد بیشتری تحصیل کند (شتر شماره ۱۱) بعلت مشکلات پولی و از روی خط ناصاف حاشیه احساس کردم که امیرحسن باید با يك اتومبیل دست دوم بسازد حرف «ث» (شماره ۲) نشان میداد که این اتومبیل دست دوم يك شورلت یا کادیلاک خواهد بود . من فال خود را با این ادموعظه برای امیرحسن پایان دادم و باو گفتم اگر سویچ را روی اتومبیل جا نمیگذاشت و کمی دقت میکرد این همه ناراحتی اصلاً پیش نمیآمد .

عده زیادی از طالع بینان از پاسخ دادن به سئوالات مربوط به مرگ ، طلاق یا قماربازی خودداری میکنند و علت این امر آنست اگر فالگیر درست پیش‌بینی کند . مشتری در اغلب موارد وقوع پیش‌آمد بد را تقصیر نفوس بد فالگیر میداند و هرگاه فالگیر غلط پیش‌بینی کند به شهرت و محبوبیت او لطمه وارد میسازد . برای طفره از این وضع نامطلوب من چاره‌ای اندیشیده‌ام . بدین ترتیب که پس از گرفتن فال ، فهرست علائم و معانی آنها را بدست مشتری میدهم تا خودش معنی آنرا برای خود تعبیر نماید .

برخلاف بعضی از فالگیرهای مرموز من تردیدی بخود راه نمیدهم که به سئوالهای مربوط به بورس سهام ، مسابقه اسب‌دوانی ، بخت آزمائی و غیره که از من میشود جواب بدهم .

به مشتریان خود توصیه نمیکنم که شرط‌بندی کنند و در عین حال هیچگونه مسئولیتی در قبال پیش‌گوئیهای فال برای خود قائل نشوند . يك نمونه از این فالگیری در شکل ۴ ارائه شده است .

پروین با من تماس گرفت و درباره شرط‌بندی روی مسابقه اسب‌دوانی با من مشورت کرد از روی حاشیه پیوسته (شماره ۸) فهمیدم که او موفق خواهد لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

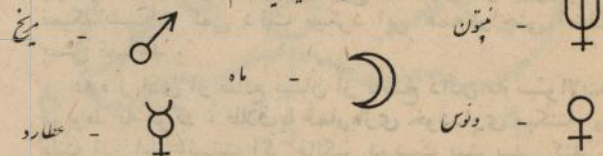
شد .

این حقیقت با چند علامت دیگر تائید میشد و خوشبختی را باو نوید میداد . کاپ (۶) دائره (۴) تاج (۵) ستاره (۹) تابلو (۱۱) و درخت خرما (۱۰) . از روی علامت مریخ (۷) حدس زدم که مرد جوان بتازگی خدمت نظام را بپایان رسانیده و او این حدس مرا تائید کرد .

پروین خودش فقط علامت شیر (۱) و حرف ام (۲) و عدد ۱۰۰ را در میان سایر علائم تشخیص داد . روز بعد در محل مسابقه پروین متوجه شد که اسم یکی از اسبهای شرکت کننده گربه ماما است (به حرف ام توجه کرد) و ۱۰۰ دلار روی این اسب شرط بندی کرد گربه ماما برنده شد و پروین ۷۰۰ دلار جایزه دریافت کرد . منم آرزو کردم که ایکاش منم با او بودم و شرط بندی میکردم !

اگر شما هم قوه درك و تشخیص خود را توسعه دهید بدون شك قادر خواهید بود که مثل يك طالع بین حرفه ای پیش گوئی های دقیق و صحیح بکنید . پیش گوئی بیشتر بر اساس حروف اول اسمی - تاریخ ها - اسمی و محل ها صورت میگیرد برای اینکه بشما كمك شود در مراحل اولیه بتوانید پیش گوئی کنید ذیلا فهرستی را که من برای استفاده خودم تهیه کرده ام ذکر مینمایم در ضمن عمل و کسب تجربه شما میتوانید این لیست را تکمیل کرده و معنی بعضی از آنها را به تشخیص خود عوض کنید .

بعضی از معمولترین علام



خال خاج - خبر خوش - نامه
خال خشت - هدیه - پول
خال دل - عشق - محبت
خال پیک - شهر - ساختمان
هوایما - مسافرت غیر منتظره - خبر غیر منتظره
لنگر - مسافرت دریائی - دریانورد
فرشته - عشق - خوشبختی و سعادت
شاخهای گوزن - حادثه - تصادف
پیکان - خبر ناگوار از جهت پیکان
تیر - پیروزی بر مشکلات - جدائی
نوزاد - ناراحتی های پولی
سبد گل - نیل به آرزو
خفاش - بیماری - ناراحتی با سایر علائم مرگ
سرنیزه - عملیات
رختخواب - بیماری با سایر علائم مرگ
رنورهای غسل - موفقیت در سایه کوشش خود
زنگ - عروسی
پرندگان - در حال پرواز خبر
پرندگان - روی شاخه معطلی و تاخیر
کشتی - کار جدید
بطری - اوقات خوش

آجرها - کار جدید

گاوتر - بدشانسی توام با اتهام

شتر - پول غیر منتظره

شمع - محاکمه ها - نگرانی ها

قایق پارویی - دوستی جدید - عشق شاد

زنجر - گرفتاری کاری - مسافرت

زنجر - (بریده) زحمت و ناراحتی

بچه - (در حال دودن) اخبار بد

بچه - (در حال بازی) میهمانی

کلیسا - به اوث رسیدن

ساعت دیواری - انتظار

مار کبری - اعلام خطر

کلاه - اسرار فاش میشود

حلقه - موفقیت - رهائی از عدم موفقیت

گربه - حيله گری

چماق - رجوع شود به خال گشنیز

دائره - نیل به آرزو - پول - دوست تازه

تابوت - داغ دیدن (باشمشیر) سرباز با پرچم (ناوی) با

گلها (بچه)

خرچنگ - يك دشمن

صلیب - موانع

تاج - پیشرفت چشمگیر

خنجر - مرضها - عمل

گل زرد کوچک - ازدواج غیر منتظره

آهو - شکست در کار و کسب

شیطان - گرفتار قیود

سگ - امور عشقی بد فرجام

ازدها - تغییرات ناگهانی

کوتوله - ننگ - رسوائی

تخم مرغها - ایده های نو - تولد

چشم - حل مشکلات سخت وسیله تلاش خود

چشم - (بسته - با اشک) نومیدی

صورت - دعوت

دو صورت - فریب و خدعه

ارقام - رجوع شود به اعداد

بادبزن - لاس زدن

نرده - موانع

ماهی - خبر از ماورابحرار

ستاره دریائی - خوشبختی و سعادت

پرچم - اغتشاش - جنگ

پا - تغییر در زندگی - مسافرت

قورباغه - تغییر محل سکونت

چوبه دار - تراژدی

دروازه - فرصت مفتنم در زندگی

غازها - میهمان غیر منتظره

زرافه - اشتباه بزرگ - تصادف

بز - ریسک بزرگ

گیتار - امور عشقی و جاذبه جنسی

تفنگ - خطر شدید

چکش - گرفتاری - زحمت

دست - وفاداری

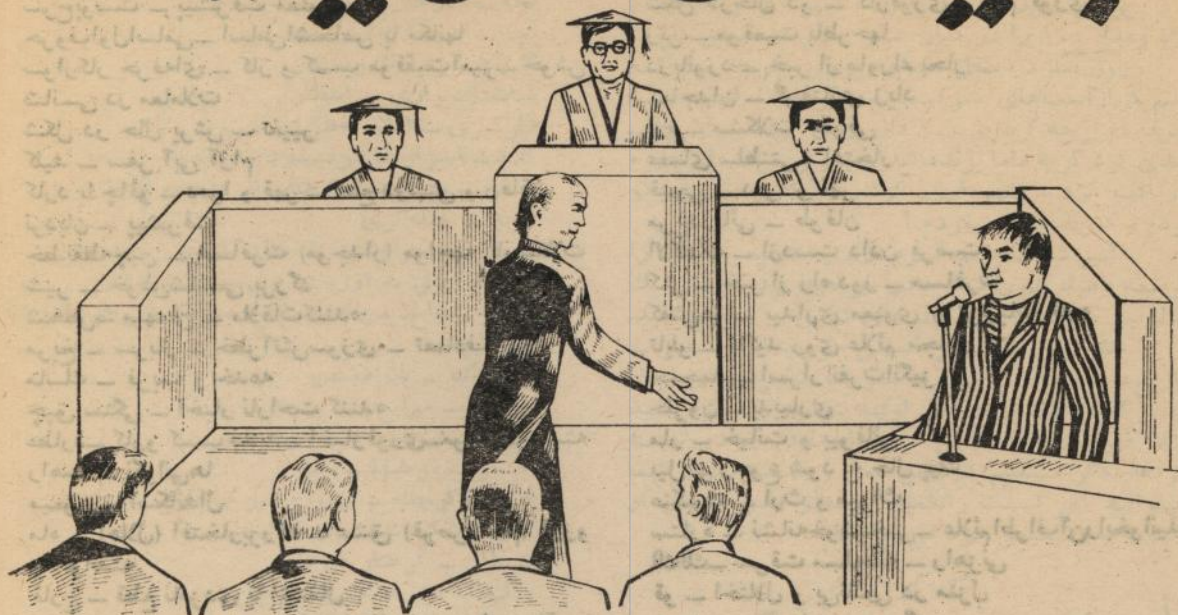
دست - (در حال اشاره) علامت مورد اشاره را بخوانید.

دستبندها - زندانی شدن - ننگ و رسوائی

علامت سؤال - درباره علائم اطراف آن تردید است
 عروسك كهنه - حماقت
 شن كس - معاملات سفته بازی
 كلاغ سپاه - افسردگی - یاس در عشق - مرگ برای شخص من
 حیوان خرنده - بیماری - بدبختی
 سوار - خبر از ماوراء بحار
 موشك - وقایع سریع و مهم
 شكل در حال دو - کارفوری - پیام فوری
 زین - موقعیت باطررها
 دریانورد - خبر از ماوراء بحار
 كماجدان - گرفتاری زیاد
 اره - مشکلات حقوقی
 عصای سلطنتی - افتخار
 قیچی - دعوا و قهر
 مرغ دریائی - طوفان
 الاكلنگ - ازدست دادن فرصت
 كش - خبر از راه دور - مسافرت
 كفشها - بیداری معنوی و تربیات تازه
 تابلو - تاکید روی علائم مجاور آن
 جمجمه - اسرار نفرت انگیز
 حلزون - بدبینی
 مار - خیانت و بیوفائی
 بیل - رجوع شود به خال پیک
 عنكبوت - ارث و میراث
 ستاره - نشانه خوشبختی - علائم اطراف آن را بخوانید
 لك لك - سرقت مسلحانه - راهزنی
 قو - اختلال و بی نظمی در منزل
 شمشر - بیماری - مرگ
 تلفن - مزاحمت
 چادر - مسافرت
 انگشتانه - تغییرات در خانوار
 تندربرد - سانحه بزرگ - فاجعه
 سنگ قبر - علائم مجاور را منتفی و بی اثر می سازد
 برج - فرصت
 مثلث - خوشانسی
 شلوار - بدبختی
 چتر - (باز) گله و شکایت
 چتر - (بسته) نجات از بدبینی
 خفاش خون آشام - خبر مرگ
 گلدان - تندرستی
 ونوس - صلح - عشق
 وپولون - موفقیت
 کرکس - شیر - غم و غصه
 واگون - تغییر برای بهتر شدن
 زنبور - پریشانی و مصیبت
 کیک عروسی - ازدواج سریع
 چرخ - موفقیت - خوش شانسی
 جادوگر سوار جارو - ناراحتی های روانی
 زنها - (بیش از یکنفر) اسکاندال
 حلقه گل - ازدواج
 خوانندگان گرامی در صورتیکه بخواهند از این لیست
 استفاده کنند بهتر است اول آن را به ترتیب حروف الفبا
 منظم نمایند .

چنگ - ناراحتی شدید عصبی
 کلاه - خوش شانسی
 قلب - به خال دل مراجعه شود
 گل خطمی فرنگی - دوست - عاشق
 اسب - گرفتاری امور جنسی - تغییرات
 نعل اسب - خوش شانسی - (وارونه) آزرده گی (شکسته)
 رسیدگی در دادگاه
 خانه - منزل جدید
 سرخ پوست - پیشرفت معنوی
 حروف اول اسامی - اسامی اشخاص یا مکانها
 سوارکار حرفه ای - کار و کسب موفقیت آمیز - خوش
 شانسی در معاملات
 شكل در حال پرش - تغییر
 کلید - سفر آبی آرام
 کارد یا چاقو - دعوا و قهر - قطع دوستی و رفاقت
 نردبان - پیشرفت
 خط نقطه چین - مسافرت (موجدان) مواجهه با مشکلات
 شیر - خوش شانسی بزرگ
 شخص - میهمان - ملاقات کننده
 مریخ - سرباز - خطر آتش سوزی - تصادف
 ماسك - فریب و خدعه
 چپق سنگی - اخبار ناراحت کننده
 عطارد - کار و کسب جدید - اخبار فوری و موفقیت نوشته
 راهب - نگرانی ها
 میمون - اسکاندال
 ماه - (هلال) افتخار بزرگ - عشق (قرص تمام) آرزو
 و خواسته
 قارچ - قطع نامزدی یا اشتغال
 میخ - دندان مصنوعی - پایه های نامناسب برای موفقیت
 غلام با طبل - ایراد و اعتراض - نگرانی و اضطراب
 نپتون - از دریا - علائم مجاور را بخوانید
 راهب - ازدواج تکرده میماند
 بارو - ورزش ها - (شکسته) بیقراری
 پیازها - راز فاش میشود
 باغ میوه - ثروت
 ارگ - عروسی - مرگ (بانوازنده) کار بزرگ
 شتر مرغ - موفقیت هنری (در حال دو) رسوائی علنی
 حقد - بیماری - فقر - اخبار نامطلوب
 قفل - باز - سورپریز (بسته) اقوا
 بتکده ژاپنی - مسافرت خارج
 سطل - کارهای نفرت انگیز
 نخل - شهرت - ثروت
 پلنگ - خیانت بك دوست
 قصر - مورد لطف و مرحمت قرار گرفتن
 پتیکان - انزوا - جدائی
 بنگون - کشفیات جدید
 پیانو - انجام کار بزرگ
 خوك - میراث
 طپانچه - سانحه - احتمالا مرگ
 ورق بازی - رجوع شود به خال روی ورق
 پاسبان - سرقت - گرفتاری
 پاپ - عایدی غیر منتظره
 پستیچی - خبر مهم
 هرم - افتخار - ثروت

جانیگاران درس میدهند



يك زن روسپی عاشق من شد و مرا قهرمان اعتیاد، دزدی و قاچاق ساخت

اسم: اسداله

سن: ۲۲ سال

جرم: سرقت

شش بار زندانی شده جمعا ۴ سال

متولد: همدان

پدرم نصیحت اون افسر رو قبول کرد، شیرم کش خونه رو بست و بكمك همون افسر رفت سرکار، پدرم معتاد بود اما همه ازش حساب میبردن، بعد که رفت سرکار اعتیادش زوهم ترك کرد. من صبحها میرفتم مدرسه، عصرها تو محله ویلون بودم تایکروز یکی از دوستانم گفت: اسدالله، يك زنیکه عاشق توست اما از ترس پدرت نمیتونه چیزی بگه، بمن گفته اگه بتونی اسدالله رو بیاری پیش من پنجاه تومن بهت میدم...

گفتم باشه، بریم، اون روز تازه وارد هفده سال میشدم. خودتون میدونید که يك جوان هفده ساله وقتی بفهمه زنی بهش علاقه داره چه حالی میشه، اون روز مدرسه نرفتم و بارفقم رفتیم بطرف خونه اون زن، بدرخونه که رسیدیم اینور و اونور رو نیگا کردیم و من در را واز کردم و هردو جستیم تو خونه، من از ناراحتی میلرزیدم، اونجا يك روسپی خونه بود، زنا با لباسهای زیر، لباس خواب، اینور واون ورمیرفتن، صبح بود دیگه، اگر کسی شب مونده بود رفته بود سر کارش، واسه يك جوان هفده ساله اون منظره خیلی جالب بود. زنا با پروپای لخت، سینه های عریان،

پدرم شیرم کش خانه داشت، اسمش «سیفی» بود، بهش میگفتن «سیفی خال باز». ما تو محله سر قلعه می نشستیم، تمام روسپی خانه ها و شیرم خونه ها و قمارخونه های همدون تو اون محله است. از شش سالگی تو شیرم کش خونه پدرم کار میکردم و بعد رفتم مدرسه اما همینکه از مدرسه میامدم میرفتم پیش پدرم. یکروز که خونه اومدم کیفم رو بذارم و برم شیرم کش خونه، دیدم يك افسر شهربانی اونجاست. اون موقع من پانزده سالم بود، کلاس هشتم بودم، افسر شهربانی پدرم را نصیحت میکرد و میگفت: سیفی از اینکار دست بردار، تو دو دختر و يك پسر داری، اینارو چیکار میخوای بکنی؟ فردا کی میاد دختر يك شیرم خونه دارو بگیره، حیفه، خدا رو خوش نمیدانم برات کار پیدا میکنم، همین فردا میذارم، سرکار...

خلاصه اونا که مارو دیدن هرکدوم يك متلك بارمون کردن یکی گفت از مامانت اجازه گرفتی؟ یکی گفت بستونکت رو آوردی، خلاصه از این شیرین زبونی ها میگردن، و من از خجالت داشتم میمردم رفیقم رفته بود به اون زن بگه، یوقت دیدم خانم رئیس که اسمش «توران» بود، همون زنی که منو دوست داشت از اطاق آمد بیرون، بزنا توپ و تشر آمد و گفت: بیابالا اسدالله خان، بیا، خوش اومدی.

توران دستش رو گذاشت زیر چونه من و سرم را بلند کرد و گفت - اسدالله جون، قریون قدت برم الهی، خجالت نکش عزیز دلم، نمیدونی مامان توران چقدر دوستت داره فدات بشم ...

حس کردم تمام بدنم از عرق خیس شده، توران بکمرتبه، مثل گربه ای که به تیکه گوشت روقاپ بزنه منو کشید بغلش و ماچ کرد و نوازشم کرد و گفت: ببین اسدالله جون، اگه با تورانت کنار بیای همه چی واست میگیرم، کت و شلوار، انگشتر، ساعت، کفش، صبح به صبح هم يك صدى داری که بری واسه خودت بگردی، با رفقات کیف کنی، بری سینما، گردش، واسه خودت مردی باشی و دستت بره تو جیب خودت، اما شرطش اینکه من هرچی میکم بگی چشم ...

درحالی که حرف میزد، منو ماچ میکرد، و من مثل يك جوجه تو دست توران میلرزیدم، و بعد توران بلند شد و یکی از زنارو صدا کرد، دستور داد غذا و مشروب بیارن، من اون روز برای دفعه اول آبجو خوردم، توران میگفت بخور، واست خوبه، تو دیگه مردی، مرد باید بتونه عرق بخوره، عوض آب آبجو بخوره، اون روز تا غروب پیش توران بودم، حس میکردم که مرد شدم احساس فرود می کردم، دیگه خجالتم ریخت، همون روز خجالتم ریخت، زنا که متلك گفتن منم جوابشون رو دادم، همون «عذرأ» خندید و گفت: نیگاش کن، صبحی از خجالت داشت میمرد، حالا داره ما رو میخوره ...

غروب که شد، توران صد تومن پول بهم داد و گفت - نمیدونم اگه برات لباس بخرم بعدا درت چی میگی، بابات اگر بیرسه چی جوابش رو میدی.

گفتم: حالا لباس نمیخوام، باشه یه وقت دیگه ... ازش خدا حافظی کردم و آمدم بیرون، صد تومن پول توجیبم بود و داشتم عرش رو سیر میکردم، رو پاهام بند نبودم، از ذوقم آواز میخواندم سرکوچه به «سیدجلال» برخوردم، همونی که منو برد پیش توران، تا منو دید خندید و گفت - اسدالله، حق مارو بده، دیدی واست چته تیکه ای گرفتم؟ بیست تومن بهش دادم، و باهم راه افتادیم رفتیم خیابون، شیرینی و آجیل خریدیم و رفتیم سینما، همچنین بمردم نیگامیکردیم، مت این بود که اونا کرم خاکی هستن، و من میلیونرم، گرداش رفتم مدرسه اما همش فکرم پیش توران بود، ظهر رفتم خونه توران، واسم ناهار خوبی درست کرده بود، تاشب موندم، شب که داشت سروکله مشتری ها وامیشد آمدم بیرون و رفتم خونه، از پدرم خیلی میترسیدم، نمیخواستم او خبر بشه، توران هم خیلی سفارش کرده بود که پدرم نفهمه، زد و دوامه بعد

پدرم مرد، همه گفتن واسه اینکه تریاك روترك کرده مرد، اما خب دیگه پیر شده بود، تو اون یکساله که شیرخونه رو بسته بود تونست، خواهرام رو شوهر بده و تو خونه من بوم و پدر و مادرم، وقتی که بابام مرد دیگه افسارم افتاد سر خودم، اما باز از مادرم ملاحظه داشتم توران هم که خیلی چیزا میدونست بهم سفارش میکرد مادرم نفهمه، بعد از مرگ پدرم هفته ای به شب پیش توران میموندم، بمادرم میگفتم خونه همشاگردیام میمونم، درس حاضر میکنیم، اما راستش دیگه مرتب مدرسه نمیرفتم، گاهی میرفتم، که مبادا کسی به مادرم بگه، تا اینکه دوسه روزی توران نداشت برم مدرسه، و بعد منو ورداشت رفتیم بازار برام کت و شلوار و کفش خرید، یکی از همشاگردیها که دوستم بود وقتی دید سه روز من مدرسه نرفتم خیال میکنه مریضم و میاد خونه احوالپرسی مادرم میفهمه که من مدرسه نمیروم، عصری که رفتم خونه مادرم گفت کجا بودی؟ فهمیدم که متوجه شده مدرسه نبودم بهش گفتم: خونه یکی از بچه ها بودم درس حاضر میکردیم، پرسید: این لباسارو از کجا آوردی؟ گفتم: از پول تو جیبی هام پس انداز کرده بودم، مادرم شك میکنه و میره از «سیدجلال» میپرسه، سیدجلال که با من بد شده بود، واسه اینکه هر روز ازم پول میخواست و من نمیدادم از سیر تا بیاز قضیه رو بمادرم میگه، مادرم میره کلانتری و شکایت میکنه، نمیدونم کی به توران رسوند که مادرم رفته شکایت کرده، شاید سیدجلال گفته بود که چیزی بگیره، برای اینکه من سرگرد بودم که سید جلال اومد و گفت توران کارت داره. من رفتم خونه، توران گفت مادرت شکایت کرده؟ اگه تو اقرار کنی که میای پیش من منو میبرن زندون واسه اینکه هنوز کبیرنیستی و مادرت قیم توست ...

بعد برای اینکه خیالش راحت بشه يك دسته اسکناس گذاشت تو جیبم و خیلی حرف زد، وعده ها داد، و من گفتم اگه منو کتک هم بزنی نمیکم پیش تو میام، از خونه بیرون رفتم هنوز سرکوچه نرسیدم که دو تا یاسبان اومدن، یکیشون دست منو گرفت و گفت بریم کلانتری کارت دارن و بعد رو کرد به اون یکی و گفت برو توران رو بیار کلانتری ...

من از یاسبان پرسیدم واسه چی؟ چیکار کردم؟ او خندید و گفت تو کلانتری میفهمین، رفتیم کلانتری، دیدم مادرم اونجا ست، افسر نگهبان يك مرد جوان بود، شروع کرد به نصیحت کردن و از عاقبت کارای بد و درس نخوندن حرف زد و من مودب نشستم و گوش دادم و بعد گفت شنیدم مردی شدی؟ میری خونه های بد؟ خب باشه، گاهگاهی عیب ندازه.

تو دلم گفتم رفیق داری دون میپاشی، میدونم نقشست چیه، خلاصه هی گفت، هی گفت بعد گفت: حالا بگو به منم تو خونه توران چه خبره است چیکار میکنین، اما راستشو بگو من گفتم والله من چه میدونم، من تو خونه توران نرفتم، فقط میدونم به خونه بده، همین. خلاصه افسر نگهبان هرکاری کرد من اقرار نکردم، مادرم التماس کرد باز نگفتم و حتی مادرم عصبانی شد و گفت: چرا میخوای منو مجبور کنی به لطفا بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

بعد توران رو آوردن ، افسر نگهبان توپ و تشر آمد و تهدید کرد ، اما توران از میدون درنرفت و گفت اصلا منو ندیده ...

افسر دستور داد توران بره بیرون باز رو کرد بمن ، نصیحت کرد ، و من گفتم مرغ یه پا داره که به با ، مادرم پرسید: پس این کفش و لباسو از کجا آوردی ؟ گفتم : بهت که گفتم از پول توجیبی ام پس انداز کردم ، یهو دلم ریخت پائین ، اگر اونا جیبای منو میگشتن پولی رو که توران داده بود پیدا میکردن اونوقت چی جواب میدادم ، بالاخره شکایت بیفایده شد ، افسر نگهبان دستور داد از اطاق برم بیرون و بعد بمادرم چیزائی گفت ، وقتی از کلانتری اومدم بیرون مادرم و توران حرفشون شد اما توران هیچ بد و بیراه نگفت ، شایدم میترسید اگر بد بگه من بشتی مادرم دریام و برگردم و اقرار کنم ، توران رفت مادرم بمن گفت : بریم خونه ، گفتم : میدونی چیه ؟ اصلا خونه بیا نیستیم ، کاری بکار من نداشته باش ، بیچاره هرچی التماس کرد ، هرچی نصیحت کرد زیربار نرفتم ، بالاخره او رفت و من رفتم خونه توران ، توران جلو دوید و بفلم کرد ، نوازشم کرد و گفت - بارک الله ، هیچ نمیدونستم اینقدر قرص و محکمی ، حالا بیشتر دوست دارم ... بهش گفتم من دیگه خونه خودمون نمیرم ، توران گفت : باشه ، اینجا خونه خودته ، من از خدامیخوام که پیشم بمونی ، و باین ترتیب ، دوران فساد و تیره روزی من آغاز شد ...

دیگه خونه نرفتم ، قید مدرسه روهم زدم ، کارم این بود که صبحها ساعت ده بیدار میشدم ، صبحونه میخوردم و میرفتم بیرون ، واسه اینکه سوگلی توران بودم ، خونه توران هم میون عیاش ها معروف بود ، تمام اونائی که میامدن اونجا میخواستن با من دوست بشن ، ده بیست تا رفیق پیدا کردم ، هر روز کارم عرق خوری و ولگردی بود ، عرق و قمار ، واینور و اونور رفتن ، همین وهمین ، شباهم خونه توران بودم با مشتری ها می نشستیم و عرق میخوردیم ، میگفتیم ، میخندیدیم ، جیام هم پر پول بود ، مشتری های توران نمیداشتن من دست توجیبم کنم و توران هم صبح به صبح صدتومن رومیداد ، اما یه عده دورم بودن که انگلم بودن و منم خوشم میاومد که میدیدم اونا محتاج من هستن و اسدالله خان ، اسدالله خان بهم میگن ، هرچی دستور میدم فوراً اطاعت میکنن ، تا کم کم معتاد تریاک شدم ، یکی از بچه ها تریاکی بود و با او میرفتم تریاک خونه و کیفی داشتم ، وقتی توران فهمید تریاکی شدم ، بیشتر بهم محبت کرد ، واسه اینکه مطمئن شد من ولش نمیکنم ... اون اوایل مادرم یکی دو دفعه دیگه سعی کرد منو از توران جدا کنه ، یک دفعه هم دائم رو فرستاد اما من با دائی گلاویز شدم و اونا هم قید منو زدن ، سه سالی گذشت ، مدتی بود بجای تریاک هروئین میکشیدم ، توران واسم میخريد و یکی شب ، یکی صبح ، یکی ظهر می رفتم بالا ، تا اون روز ، یه پسره بود باسم «محمود» ، گردن کلفت بود و چاقوکش ، گاهی میاومد خونه توران ، یکروز بهم گفتن : توران ازت سیر شده و محمود جای تو رو گرفته ، عصری بود رفتم خونه ، دیدم

محمود اونجاست . باتوران میکن و میخندن . من رفتم جلو و گفتم تو دیگه نباید تو این خونه پیدات بشه ، زنها جمع بودن ، توران بمن نیگا کرد و گفت - واسه چی؟ محمود خندید و گفت : مث اینکه دك و دندت میخاره ، من گفتم : خلاصه همین ، نباید بیای و اگر نه ...

محمود چاقو کشید ، من ترسیدم ، او بمن حمله کرد و گلاویز شدیم ، اما او خیلی از من قویتر بود و کتکم زد و منو از خونه انداخت بیرون . توران اصلا هیچی نگفت . فقط صداشو شنیدم که گفت : عذرا لباساشو ، چیزمیزاشو بنداز بیرون ، بره گمشه .

عذرا لباسا و چیزای دیگه منو آورد دم در . من نشسته بودم ، حال راه رفتن نداشتم ...

عذرا نیگاهی بمن کرد و گفت - بیچاره جوان ، تو چهارمی هستی ، حالا کی بشه که یکی دیگه محمود رو بیرون کنه ، بیا این دوبسته گردو بگیر ، از مامان کش رفتم ...

گردارو گرفتم و یکیشو بالا کشیدم ، لباسها رو برداشتم و راه افتادم . آره مث سنگ منو بیرون کرده بودن ، سرکوچه سید جلال وایساده بود ، منو که دید زد زیر خنده و گفت : اسدالله ، توهم بعله ...

بهش چیزی نگفتم و رفتم قهوه خونه «محمد کچل» ، همون شب ، تمام اونائی که بسر من قسم میخوردن ترکم کردن ، من شدم تگ و تنها ، چند روزی با فروختن لباسم ، ساعت و انگشتر ، اموراتم رو گذروندم تا تموم شد .

بروبچه ها بمادرم خبر دادن و اون آمد قهوه خونه ، خیلی خالم بد بود ، خماری داشت منو می کشت ، نمیتونستم نفس بکشم ، عرق کرده بودم ، مادرم پول داد واسم گرد آوردن رفتم بالا و بعد گفت اسدالله دیدی ؟ آخر عاقبت اینکارا همینه ، اون روز منو بیک زن خراب فروختی ، منودروغ گو کردی ، من واسه این روزا جوش میزدم ، حالا باشو بریم . مادرم منو برد بیمارستان بستری کرد ، مدتی اونجا بودم تا ترك کردم و آمدم بیرون ، اما دو روز طول نکشید ، دوباره شروع کردم ، مث این بود که صد نفر منو هول میدن بطرف هرئین ، باز معتاد شدم ، این دفعه دیگه بزور از مادرم می گرفتم یا اثاث خونه رو میدزدیدم ، تو این گرفتاری بودم که با «محمود یزد» آشنا شدم . یکروز تو قهوه خونه نشسته بودم محمود اومد کنارم نشست . محمود یزد از سابقه دارهای معروف بود ، وقتی نشست دست کرد جیبش یه بسته گرد درآورد داد بمن و گفت اگه خماری برو بالا ، میخوام دو کلمه باهات حرف بزنم ، بسته گردو گذاشتم جیبم و گفتم : نه خمار نیستیم ، حرفتو بزن ، محمود گفت : بین اسدالله ، تو معتادی خیلی هم سخت پول گیر میاری اسباب و اثاثیه خونه رو میدزدی و میفروشی ، بیا باهم بریم دزدی اگر گیر افتادی تو گردن بگیر منو لونده ، میبونت زندان ترك میکنی ، اگرم گیر نیفتادی که پول داری هروئین بکشی ، گفتم باشه ، همون شب راه افتادیم ، تو محله جولان در يك خونه واز بود و يك موتور اونجا بود و برداشتم و رفتم تو دهات فروختم ، سه چهار روز بعد محمود گفت : زنی

رو می‌شناسم که مال دزدی می‌خوره ، گروورمیداره بریم خونه او ، شب رفتیم خونه اون زن ، يك صندوقچه بود كه سرش مقداری طلاجات بود و داشتیم واومدیم بیرون . محمود برد كه بفروشه ، يك گردنبند توش بود من و رداشتم و گفتم میدم بخواهرم . محمود گفت : باشه ، من اون گردنبند رو بيكي از دوستانم نشون دادم . اون نامرد میره به كلانتری خبر میده ، فرداش منو میگیرن اما من منكر شدم ، اونجا فهمیدم كه صاحب مال شكایت نكرده فقط پلیس شك برده كه يك گردنبند طلا دست من چيكار میكنه . اما برای اعتیادم منو نيكهداشتن و دوماه بودم ترك كردم و آمدم بیرون . چند روزی میگذشت تا با «اكبر» كه میشناختمش برخوردیم اكبر بمن گفت : اسدالله اونوقت كه معتاد بودی میرفتی دزدی داری . گفت چرا نمیری ؟ گفتم باشه بریم ، كاری سراغ داری . گفت یه قاجاق فروش هست روزها تریاك میخوره ، بریم سر راهش یاپولاشو میگیریم یا تریاكهاشو .

قول و قرار گذاشتیم و شب رفتیم توراه حصار ، آخراي شب بود دیدیم يك عبا سرش كشيده داره میاد . اكبر گفت : خودشه ، سرراهش وابسادیم تا كه نزدیک شد من جستم سرش و دهنش رو بگیرم او منو زد زمین ، و دیدیم ژاندارمه ، خواستیم فرار كنیم او سوت كشید ، چندتا ژاندارم ریختن دور ما و ما را گرفتن . معلوم شد ژاندارمها هم زاغ سیاه اون قاجاقچی رو خوب میزدن و اون ژاندارم عبا بسر تو راه حصار میرفت كه اگر قاجاقچی رو دید خبر كنه ، پرونده درست شد و اكبر كه سابقه دار بود دو سال محكوم شد و من سه ماه ، بعد از سه ماه موقع آزاد شدن رئیس آگاهی منو خواست و مدتی نصیحتم كرد و بعد گفت : اگر دلت میخواد راه راست بری من برات كار پیدا میكنم ، گفتم باشه ، او برای من تو يك هتل كار پیدا كرد و مشغول شدم ، يكماهی كار كردم ، يكروز زنی آمد جلوی هتل و گفت : زود بیا توران كارت داره ، با او رفتیم خونه توران ، تا منو دید شروع كرد به زبون بازی كه آره ، من دوست دارم ، اشتباه كردم ، تو باید منو ببخشی و از این حرفا ، فوراً برام لباس و كفش و ساعت خرید ، باز شدم دوست توران يك هفته ای گذشت كه سر و كله محمود پیداش شد . شاخ شونه كشید و گلاویز شدیم ، اما ایندفعه تقریباً زور من باو میچربید و بالاخره توران و زنها ریختن مارو جدا كردن و صلح كردیم و توران دستور داد سفره عرق پهن كنند و مشغول شدیم ، وسط عرق خوری توران گفت : من تو رو آوردم كه محمود برگرده ، بعد دست انداخت گردن محمود و بوسیدش ، من يك لگد به پهلوی او زدم سه تادنده او شكست . محمود خواست بلند بشه یه لگد باو زدم افتاد و آمدم بیرون . رفتیم پیش مادرم . مادرم باثر شروع كرد به نصیحت و گفت چند مرتبه باید سرت بسنگ بخوره ؟ دست وردار ، گفتم باشه .

چند روزی سربراه بودم تا يكشب جلوی سینما وابساده بودم يك مرد آمد رفت تو آجیل فروشی و آجیل خرید و يك دسته اسكناس درآورد و پول آجیل رو داد ، دوباره گذاشت توجیبش و راه افتاد من دنبالش رفتم ، تو كوچه تاريك كه رسیدیم از عقب بلندش كردم و زدم زمین و پولاشو درآوردم و همون شب راهی تهرون شدم ، يكماهی تهرون بودم ، اولین بار بود كه بتهرون

اومده بودم ، پولارو خرج كردم و برگشتم همدون تا رسیدم منو گرفتن و بردن آگاهی بعد فرستادن دنبال اون مرد ، او آمد منو شناخت ، همون شب منو شناخته بود و اسمم رو به پلیس گفته بود ، يكسال زندونی شدم . بعد از يكسال آمدم بیرون رفتم يك موتور كرایه كردم و بردم «بهار» همدان فروختم و برگشتم شهر و رفتم قمار كردم باختم ، صاحب موتور رفت شكایت كرد منو گرفتن ، داماد من اومد زندون ، شروع كرد به نصیحت كردن و آخرش گفت اگه قول بدی دست از اینكارا ورداری حاضرم ضمانت تورو بكنم ، گفتم باشه او ضمانت كرد و من آمدم بیرون و سه ماه با داماد من كار میكردم تا اخطاریه رسید كه منو تحویل بده . من فهمیدم و فرار كردم آمدم تهرون ، تو پارك شهر دنبال رفقای همدونی میگشتم و پیدا شون كردم ، قرار شد بریم كيفزنی ، كيفزنی چند جوره ، یه جورش اینه كه ده بیست تا كيف زنونه میخریم و تو يك كيسه میریزیم و بعد يك زن رو دید میزنیم ، اگر كيفی شبیه كيف او تو كيسه داشته باشیم ، يكي از مائه كيسه دستشه اون كيفرو درمیاره و میره جلو ، دومی میاد كيف خانوم رو میزنه و درمیره ، سومی دومی رو تعقیب میكنم ، تو شلوغی یا سر پیچ خیابون خودش رو به اولی میرسونه و كيف رو ازش میگیره و برمیگرده میده بخانوم ، خانمه كيف پر كاغذ رو خیال میكنه مال خودش میگیره و خیلی هم تشكر میكنه و اون كه كيف رو بخانوم داد زود جیم میشه ، یه چند روزی كارمون این بود ، دیدیم خیلی دردسر داره با يكي از رفقا كه كليد ساز بود قرار گذاشتیم تورو روز مغازه بزنیم ، ظهرها راه میافتادیم تو خیابون ، وقتی میدیدیم دكونی بسته است رفیق پشت به قفل وامیساد و همونطوری قفل رو واز میكرد و میرفت ، من وارد مغازه میشدم و كيسه گونی رو پر میكردم و میآمدم بیرون و میرفتم میدون گمرك اونجا مال خر داشتیم و جنسارو میفروختیم ، سه چهار ماه كار ما این بود تا يكروز يك خیاطی رو زدیم ، من طمع كردم و گفتم : كت و شلوارها رو خودمون میفروشیم ، نگو خیاطه خودش وارد كار بود و صاف اومده بود میدون گمرك و موقعيكه من مشغول فروختن كت و شلوار بودم منو گرفت ...

منو بردن كلانتری ، من گفتم : از يك رهگذر خریدم اما خیاطه ثابت كرد مال اونه ، من زندانی شدم و بعد سابقه منو از شهرستانها خواستند ، سابقه من از همدون آمد . ۱۱ ماه زندانی شدم بیرون كه اومدم تصمیم گرفتم خودم كار كنم ، شريك نداشته باشم دو سه تا مغازه زدم و رفتم مشهد ، دوسه ماهی مشهد بودم و برگشتم تهرون چند ماه پیش تو خیابون شاهپور در يك مغازه قماش فروشی رو واز كردم و مشغول بودم كه پاسبان رسید ، نگو صاحب مغازه تو قهوه خونه رو برو داشت ناهار میخورد و منو دید كه رفتم توی مغازه فوری پاسبان خبر میكنه ، حالا ۸ ماهه كه زندانیم ، يك ماه ديگه مونده دوباره اعتیادم رو ترك كردم تو بیمارستان زندان كار میكنم ، بیست و دو سالمه ، اما پیرتر نشون میدم ، خدا لعنتش كنه توران رو كه منو بدبخت كرد ...

نیک و بد

هنگام سحر بود و یکی بلبل مست
برشاخه گل خموش و آرام نشست
چون دید که خار همدم گل شده است
گفتا . بجهان که نیک با . بد پیوست
«شهدی لنگرودی»

یاد جوانی

چون کند بیری ستم ، یاد جوانی میکنیم
ما به عمر رفته اکنون زندگانی میکنیم
وقت رفتن گشته ، باید وام دلها بازداد
زین سبب با دوستان نامهربانی میکنیم
مانده ته مینایی از دردو شراب
یک دو روزی نیز با آن کامرانی میکنیم
میگند اکنون ز ما گل آرزوها رنگ رنگ
ما بهار خویشتن را در خزان میکنیم
گشته تن خالی ز مغز و در تلاش دولتم
آشنایی با هما در استخوانی میکنیم
پهلوانی نیست (واعظ) کوه را برداشتن
دل چو سرداریم از خود ، پهلوانی میکنیم
«واعظ قزوینی»

کشمکش

آتش عشق یکطرف چشم پر آب یکطرف
گرمی شعله یکطرف اشک کباب یکطرف
خسته میان بستم فکر بتی است در سرم
ذوق خیال یکطرف ، مستی خواب یکطرف
دور از آن لب و دهان چیست نصیب از جهان ؟
حسرت آب یکطرف ، موج سراب یکطرف
نیست عیان ز حال او تاجه بود خیال او
نرمی و لطف یکطرف ناز و عتاب یکطرف
چشم چو بر من افکند خنده بگریه ام زند
او بنشاط یکطرف من به عذاب یکطرف
چور کند حبیب من طعنه زند رقیب من
این غم و رنج یکطرف آن تب و تات یکطرف
مستی اگر بدم به مستی ام از کدام به ؟
چشم نگار یکطرف جام شراب یکطرف
من که دل است رهبرم رو بکدام آورم ؟
ساقی و باده یکطرف درس و کتاب یکطرف
(حالت) و روزگار وی میکند اقتضای می
فصل بهار یکطرف عهد شباب یکطرف
«ابوالقاسم حالت»



انتظار

غم خوردن و فغان نمودن دائم بکام ما
خون جگر همیشه چنان می بجام ما
کنجی گرفته از همه مردم رمیده ایم
نا آشناست جمله جهانی بنام ما
دست فلک چوباز شد از بیخ آستین
تدبیر کرد و داد به مهنت زمام ما
حتی بکودکی نمودیم خنده ای
میپرس راز حسرت دیرین ز مام ما
عزمی نموده تا که شدم آشنا به عیش
بیگانه بود شادی و کی گشت رام ما
«سپین» مریز دانه و منشین بانتظار
مرغ امید پر نگشاید به بام ما
«سپین ذوالقدر»

گوهر مهر و وفا

قصر امید مرا شعله به دندان رسیده
باز دست که ؟ به تیسوی تو جز شانه رسیده
جان ز حسرت به لبم آمد و دل رفت زدست
ای خوش آن لب که دمی برب جانانه رسیده
شیخ می گفت که فردوس به مستان ندهند
گو به جنت نرسد هر که به میخانه رسیده
دست زاهد ز چه بوسیم ؟ که این دست نهی
نه به چنگو نه به تار و نه به پیمانه رسیده
«عماد خراسانی»

ماهم بتو می نازیم

در معرکه الفت ما عاشق جان بازم
در حلقه میخواران ما مست ، سراندازم
در قدرت و در شوکت هر کس به کسی نازد
تو حشمت ما هستی ، ماهم بتو می نازیم
تو شمع وجود ما ، ما واله روی تو
پروانه صفت دائم ، در گرد تو پروازیم
عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

طلا

و

تاریخچه جالب و شنیدنی کشف آن

سرزمین معروف (هلال طلائی) در شرق و جنوب غربی ژوهانسبورگ با وسعت سیصد میل واقع شده است در اینجا سه چهارم طلای تولیدی سالیانه جهان در زیر زمین ذخیره شده است. استخراج طلا از سال ۱۸۸۶ میلادی آغاز شد و در آن موقع تهیه طلا به مقدار زیاد جنبه روایی داشت و خیالی بیشتر نبود اما تاکنون بیش از ۷۰۰۰ میلیون لیره ارزش مالی داشته است. دهات اطراف ژوهانسبورگ بصورت فلات سرزمین گوهر غلطان بود و منبع عظیم طلا که بکشف و استخراج درآمد. فرضیه ای وجود دارد که سالها قبل ژوهانسبورگ یک جزیره دریائی بوده و غرشرودها سنگ ریزه های محتوی طلا را از کوه های اطراف آن شسته و آنها را در طول ساحل رسوب داده است. و طی زمان طولانی لایه های روی این سنگ ریزه ها را پوشانده و با مرور ایام کم کم به صورت رسوب معدنی آنرا انباشته و کمپرس کرده است. در ادوار فعالیت آتش فشانی صدها فوت مواد مذاب روی رسوبات مذکور نشست سپس باران طلا دوباره باریدن گرفت این چنین لایه ژئوفیزیکی زیرین زمین تشکیل شد و بارگه های طلا بصورت یخ به ضخامت یک اینچ تا ۲۰ فوت زمان زمین لرزه فرارسید و رگه های طلا را بالا آورد و در سطح معادن فعلی قرارداد بهمین علت است که امروز همچنانکه یک معدن طلا پیشرفت

دارد رگه ممکن است ناپدید شود. میلیونها سال گذشت. سپس در ماه مارس سال ۱۸۸۶ زن بیوه ای بنام (پترونلا فرانسیا) که مالک مزرعه ای در ۵ میلی ژوهانسبورگ بود دو مرد ماجراجوی دوره گرد را با سامی (ژرژ هاریسون) و (ژرژ واکر) برای وسیع کردن ویلایش اجیر کرد با وقوع یک سلسله حوادث نامعلوم، احتمال این می رود آنان در حالیکه سنگهای مورد ساختمان را از کوره می کنند، برگه های طلا برخورد نمودند.

این دو از کشف مهم خود سودی نبردند با وجود این ثروت خدادادی یکی بدام شیر افتاد و دیگری بسال ۱۹۴۲ در نهایت فقر جان داد. کارگرانی که امروزه در معادن طلا کار میکنند دوره مهندسی و زمین شناسی را دیده با وسائل مدرن استخراج آشنا هستند و میلیونها لیره صرف تربیت آنها شده در حالیکه کارگران سابق فاقد تربیت علمی و وسائل کار و رفاه کامل بودند. یکی از ابزار مهم معدنچیان طلا (مغناطیس متر) است که خاصیت مغناطیسی صخره های زیر زمینی (سطح الارضی) را چک میکند و معلوم میدارد زیر طلا غالباً با آهن مغناطیسی و منگنز همراه است.

وسیله مته های الکتریکی و مغناطیس سنج برگه های طلا پی میبرند و درجه خلوص و مقدار آن را می سنجند آنوقت با استخراج می بردارند.

فعالیت وسیع - من از یکی از این معادن جدید در عمق غربی ۴۳ میلی غرب ژوهانسبورگ دیدن کردم این معدن وسیله یک دستگاه و کارخانه عظیم کمپانی (انگلو - آمریکا) اداره میشود و وقتیکه تولید کامل آن از زمان استخراج بسه سال برسد ثروت فوق العاده معدنی را در بر خواهد داشت. عمر استخراج معادن طلای ژوهانسبورگ را به شصت سال تخمین زده اند و در این مدت هزار میلیون لیره ذخیره و سود مردم را فراهم خواهد کرد. تنها مقامات عالیه میتوانند این عمل تولیدی را توجیه و تنفیذ نمایند معدن طلای مذکور بیش از ۱۳۵۰ فوت جهت استخراج طلا ژرفا یافته است. لوله های آب که در این معدن موارد مصرف دارد به اندازه مصرف شهر یک میلیون نفری است و هفت تن هوا بداخل زمین برای هر تن سنگ که از اعماق زمین بالا کشیده میشود، مصرف میگردد. گرما و حرارت بزرگترین مانع و مشکل را در معادن عمیق بوجود آورده است. در ژرفای ۱۳۰۰ پائی حرارت سنگها به ۱۳۰ درجه فارنهایت میرسد و آبی که بسنگهای طلای زیر زمین وسیله پمپهای مخصوص پاشیده میشود خود جاذب هوا بوده و ایجاد نم زیاد و خفگی مینماید. برای رفع این محذور کمپانی وسترن دستگاه ارگانیشی خواهد داشت که ماکزیمم حرارت معدن را به ۵۸ درجه فارنهایت لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

که قابل تحمل است ، برساند . در معدن مذکور آسانسوری که برای این عمل مهم در نظر گرفته شده عظیم است . در ژانویه ۱۹۵۸ پانزده هزار کارگر و معدنچی استخدام بکار کرده و ۲۵ میلیون لیره قبل از استخراج طلا خرج شده است ، برای اینکه از معدن طلا دیدن کنیم ناچاریم از سه دکل (آسانسور) که میتواند هر دفعه ۱۰۲ کارگر را با خود بپائین حمل کند ، استفاده نمائیم در این نزول جان آدمی بلبش میرسد و بالاخره آسانسور اولی حرکت خود را آهسته نموده و کمی درنگ میکند در این موقع شما در عمق ۶۶۰۰ پائی هستید در اینجا آسانسور عوض میشود و دکل دیگری شما را به ژرفای ده هزار پائی میرساند در اینجا خمیدگی استوانه شروع میشود و دکل سوم شما را به ۱۳۵۰۰ پائی میبرد در تمام این اوقات کوشش و پول برای بدست آوردن کربن راهنمای رگه طلا میگردد . کربن راهنما یکی از غنی ترین شکافها و رگه های طلا را نشان می دهد و بابرآورد مقدار آن استخراج شروع میشود معمولا در رگه ها معدن طلای خالص یافت نمیشود سنگهای طلا خاکستری رنگ بنظر میرسند شما بکمک کربن راهنما میتوانید رگه های طلا را کشف کنید .

برای کشف و استخراج يك اونس طلا باید دو تن سنگ را از طبقه زیرین بالا کشید . کارگران معدن طلای افریقای جنوبی از هفت کشور افریقائی آمده و در آنجا بکار اشتغال دارند . بعضی از آنان در بیش از هزار میل معدن اقامت دارند . هر سال تقریبا ۳۵۰۰۰۰ کارگر استخدام میشوند سازمان کارگران این معادن دویست ستاد کارگری دارند و يك دسته سفاین فضائی برای حمل و نقل مسافر در اختیار آنان قرار گرفته است کارگر ابتدا با هواپیما بشهر فرانسیس و در بوسوانا فرود میاید و از آنجا با ترن رهسپار ژوهانسبورگ میشود . در اینجا از او آزمایش طبی

کاملی میگردد سپس با انگشت نگاری او را مامور خدمت در یکی از پنجاه معدن طلای ژوهانسبورگ مینمایند . اتوبوسی او را به محل کارش میبرد . برای بسیاری از کارگران افریقائی در ازاء کار زندگی روستائی راحتی مهیا میشود و مخارج زندگی و خرج عروسی او را تامین می نمایند . دستجات مختلف کارگران سالی يك دفعه بکار گمارده میشوند . کارگران قبل از شروع بکار در معادن طلا يك هفته تعلیمات میبینند و در پایان هفته از آنان آزمایش بعمل می آید که معلوم شود استعداد کار و مهارت مکانیکی دارند یا نه و برای مدیریت خوب هستند یا نه . بعضی از کارگران فقط بدر کارهای ساده از قبیل کندن خاك و نصب تیر چوب برای نگهداری سقف تونل و نصب لوله و تراکتور رانی و لوکوموتیورانی میخورند . هر کارگر معدن زبان جدیدی بنام (فاکالاپالو) می آموزد . مثلا واژه ییلچه در این زبان بمعنی کندن خاك و (میناها مباتولیف) بمعنای رفتن بطرف آسانسور میباشد . واژه های این زبان از ۵۰۰ لغت تجاوز نمیکند بهر حال چون کارگران بچهل زبان محلی مکالمه میکنند زبان خاصی جز زبان اشاره نخواهند داشت . کار در زیر زمین سخت و دشوار است مخصوصا برای اشخاصی که عادت بکار نداشته باشند . در افریقا انجام بیشتر کارهای سنگین بمعده زنان است . کمترین حقوق کارگر ۶ لیره در ماه میباشد و قتی که مدت استخدام کارگران باتمام برسد آنان با رادیو و دوچرخه ، چرخ خیاطی و لباسهای نو عازم محل سکونت و ماوای خود میشوند .

شرایط مناسب

کارگران در محل کار خود دارای اطاق تمیز و رختخواب ، رادیو ، بخاری ، چراغ خوراک بزی هستند . غذای روزانه آنها سرشار از پروتئین و مواد ویتامین دار میباشد بیمارستان مجهز در اختیار دارند .

در هفته سه شب فیلم برای آنها نمایش داده میشود روزهای شنبه در سالن مجلل رقص بسرور و شادی مشغولند . مدرسه و کتابخانه برای کارگران دایر شده ۸ درصد از معدنچیان بعد از قرارداد اولیه از اضافه کار استعاده مینمایند شرکت های معدنی معتقدند که پایداری آنان بواسطه پرداخت حقوق کم به کارگران میباشد . طلا هر اونس دوازده لیره و ده شیلینگ بفروش میرسد و معدنی که نمیتواند تولید چنین طلائی بارزش و بهای یاد شده بنماید از گردونه استخراج خارج خواهد بود .

چگونه يك اونس طلا از پنج تن

سنگ بدست می آید

ابتدا سنگ فلز بصورت گرد طالق میباشد بعد با محلول (سیانید) مخلوط میشود سیانید طلا را در خود حل میکند و با يك سری فعل و انفعالات شیمیائی ، طلای خالص بدست می آید ، بعضی از سنگهای معدنی همانند طلا سرشار از اورانیوم هستند در این چنین موردی بعد از آنکه سنگها جدا و طلا استخراج شد باقیمانده آن به (راکتور) جداکننده اورانیوم میرود . افریقای جنوبی از سال ۱۹۵۲ تاکنون ۳۷۰ میلیون لیره اورانیوم تولید کرده است . بعد از اینکه مواد معدنی استخراج شد فضولات و شنها و سنگها بصورت گل و لای بوسیله لوله بخارج ریخته میشود و در بالای لای وقتی لایه ای سفت شد لایه دیگر روی آن میریزد . اخیرا کمپانیهای معدنی شروع به کاشتن علف و درخت روی رسوبات بی مصرف نموده اند و فلات ترانسوال را بصورت تپه های سرسبز در آورده اند . و قتی که طلا از پالایشگاه معدن خارج شد درجه خلوص و عیار آن ۸۸ میباشد . در آخرین پالایشگاه طلا تصفیه شده و درجه خلوص آن به ۹۹٫۶ درصد میرسد . از فضولات طلا نیز استفاده میکنند بوسیله دستگاه لطفا بقیه را در صفحه ۶۶ مطالعه فرمائید

نقش

وظائف پلیس در اجتماعات در حال تحول

(۲)

از ۱۲ بهمن تا ۲۹ اسفند ماه سال گذشته ، سمیناری درباره «نقش و وظائف پلیس در اجتماعات در حال تحول» در (موسسه پیشگیری از جرم و جنایت و اصلاح مجرمین وابسته به سازمان ملل متحد) در توکیو پایتخت ژاپن از ۱۵ کشور آسیائی ، اروپائی و امریکا تشکیل شد ، که از ایران بدستور تیمسار سپهبد صمدیان پور ، ریاست شهربانی کشور ، مدیر و سردبیس مهنامه شهربانی در سمینار مذکور شرکت کرد .

پس از خاتمه سمینار (موسسه پیشگیری از جرم و جنایت و اصلاح مجرمین وابسته به سازمان ملل متحد) طی نامه جامعی که به شهربانی کشور ارسال داشته ، سخنرانی نماینده ایران را به حدی که حتی اشاره به آن نیز بسبب اینکه موضوع در مهنامه شهربانی چاپ میشود ، شایسته نیست ، ارزشیابی کرده است ، ولی چون ۷ مورد از ۱۱ مورد قطعنامه سمینار مذکور از سخنرانی نماینده ایران اقتباس شده و از طرف سازمان ملل متحد برای اجرا بمجموع کشورهای جهان توصیه خواهد شد . لذا از این شماره به درج فارسی سخنرانی نماینده ایران مبادرت میشود .

هرگاه علاقه مندان به متن ترجمه انگلیسی سخنرانی مورد نظر ، نیاز داشتند ، اداره روابط عمومی با کمال اشتیاق در اختیار آنها خواهد گذاشت .

تقویت مبانی وجدانی پلیس

میدانیم که اعتبار معنوی پلیس و کارآئی او تقریباً لازم و ملزوم یکدیگر هستند . بدین شرح که هر قدر افراد پلیس دارای سرمایه های معنوی و اعتبار فردی و اجتماعی بیشتری باشند ، مردم برای آنها زیاده تر احترام قائل خواهند شد و در نتیجه کارآئی آنها در اجرای قوانین و توصیه های لازم به مردم مبانی بر خودداری از ارتکاب جرم و قانون شکنی افزایش خواهد یافت .

اصولاً پلیس باید از لحاظ سرمایه های معنوی و مبانی وجدانی در طبقه ای بالاتر از افراد مردم باشد و تا موقعی که دارای يك وجدان عالی و یا مافوق عادی نسبت به سایر افراد نباشد ، نمیتوان به او عنوان يك پلیس واقعی داد . چون معمولاً در هر اجتماعی پلیس بمنظور پاسداری از حقوق افراد اجتماع مجبور است ، بدون اینکه به حقوق و آزادیهای افراد مردم

خللی وارد شود ، بر اعمال و رفتار آنها نظارت داشته باشد ، و برای خود او پلیس دیگری تعیین نشده است که بر اعمال و رفتارش مراقبت کند ، لذا پلیس باید نسبت به دیگران يك وجدان بالاتر و یا يك شخصیت مافوق عادی داشته باشد ، تا این وجدان و شخصیت برتر ، وظیفه پلیس را در وجود او انجام دهند و او را به موجودی بالاتر از افراد عادی مردم که شایسته نظارت بر اعمال و رفتار آنهاست ، برانگیزد . بدیهی است اگر پلیس خواست ، خود را با خصایص اخلاقی افراد عادی مردم بیاراید ، هیچگاه درخور «پلیس بودن» نخواهد بود . برای توضیح بحث به ذکر مثالی می پردازیم :

هرگاه شخصی بخواهد از چهار راهی عبور کند و چراغ راهنمایی چهارراه قرمز باشد ، وی با مشاهده چراغ قرمز ، در چهارراه توقف میکند و بانجام این عمل به يك فریضه اجتماعی که عبارت از توقف در لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

پشت چراغ قرمز در چهارراه است ، پاسخ مثبت میدهد و با انجام این عمل ، خواست اجتماع از او برآورده میشود . این شخص در رعایت این دستور اجتماعی ممکن است ، انگیزه‌های مختلف و متعقد داشته باشد . به این شرح که ممکن است او از ترس دیده شدن بوسیله پلیس ، مجازات شدن ، بیم از تصادف ، احترام به مقررات قانونی و موازین اجتماعی و غیره به رعایت قانون پرداخته باشد ، ولی انگیزه او در این مورد تنها معرف ارزشهای اخلاقی وی خواهد بود و اجتماع با انگیزه او در رعایت مقررات کاری ندارد و صرف عمل او از لحاظ توقف در پشت چراغ قرمز ، اجتماع را راضی میکند - اما پلیس در رعایت قوانین و مقررات باید تنها یک انگیزه داشته باشد و آن صرف احترام به قوانین و مقررات است و بدیهی است که اگر پلیس در رعایت مقررات ، بغیر از احترام به موازین اجتماعی که باید از وجدان عالی او الهام بگیرد ، انگیزه دیگری داشت واجد شایستگی پلیس بودن نخواهد بود . زیرا میدانیم که در معابر ، مامورانی وجود ندارند که بر اعمال و رفتار پلیس نظارت کنند و بدیهی است که انگیزه‌های دیگران در رعایت قوانین و مقررات از لحاظ ترس از مشاهده بوسیله پلیس ، مجازات شدن و غیره برای پلیس مفهومی ندارد و لذا پلیس باید با الهام از وجدان عالی و با شخصیت مافوق عادی خود از ارتکاب تخلفات خودداری کند ، تا بتواند به مفهوم یک پلیس واقعی تجلی کند .

موقعی که پلیس با الهام از شخصیت مافوق عادی خود ، دارای منش و رفتاری بالاتر از افراد عادی شد ، بدیهی است که احترام همگان را به خود جلب خواهد کرد و این امر باعث ازدیاد کارآئی او خواهد شد . و اما برای ایجاد مبانی وجدانی در افراد پلیس باید از راههای آموزش و مدیریت صحیح و موثر اقدام کرد که بعد ها راجع به آن سخن خواهیم گفت .

آنچه که در این بحث ذکر شد ، زیربنای اخلاقی افراد پلیس بوده و هرگاه افراد پلیس واجد خصوصیات مذکور نباشند ، طبیعی است که شایستگی ذاتی برای انجام خدمات پلیسی نخواهند داشت و این افراد باعث خواهند شد که بین سازمان پلیس و مردم شکاف عمیقی ایجاد شود . اما در عصر حاضر و مخصوصا در اجتماعات در حال تحول امروزی Changing Societies که به مبانی حقوق بشر بیش از هر زمان دیگری توجه میشود ، افسران و افراد پلیس باید به حد لازم و کافی دارای حیات اخلاقی و روانی مقتدری باشند و کلیه مشکلات خدمات پلیس و موانعی را که در اجتماع در سر راه انجام وظائفشان قرار دارد و همچنین توقعات بی حد و حصری را که افراد اجتماعات امروزی از آنها دارند ، با سرمایه‌های معنوی ، دانش ، نزاکت و قار و ادب و احترام پاسخگوئی کنند .

استفاده از روانشناسی

اگرچه استفاده از روانشناسی در حال حاضر

عالمگیر شده و بعلت تاثیر قاطعی که روانشناسی در سرعت تفاهم افراد مختلف مردم نسبت به یکدیگر دارد ، استفاده از این علم برای کلیه افراد در هر شغل و مقام اجتماعی که باشند از قبیل : پزشک ، قاضی ، پیشه‌ور ، معلم ، کارفرما ، کارگر و غیره ضروری است ، ولی میتوان گفت رعایت اصول روانشناسی در هیچیک از مشاغل مختلف ، به اندازه حرفه پلیس الزام‌آور نیست و کاربرد آن در هیچیک از مشاغل به قدر شغل پلیس مفید و موثر نیست .

پلیس در حین انجام وظائف روزانه خود بمنظور اجرای قانون و همچنین حفظ نظام عمومی با افراد طبقات مختلف مردم روبرو میشود و به اقتضای موقعیت از آنها اجرای بعضی اعمال و یا خودداری از اعمال خاصی را خواستار میشود و در این جهت به آنها توصیه‌هایی میکند . یقین است که اگر پلیس ، هنگام برخورد با افراد مذکور از اصول روانشناسی استفاده کند ، به آسانی میتواند در آنها نفوذ کند و آنانرا با رضایت و رغبت وادار به انجام خواست خودش را بکند و ضمن اینکه با موفقیت وظیفه‌اش را انجام میدهد ، مهر خود را نیز در دل آنها بنشاند . از طرف دیگر میدانیم ، غالبا اشخاصی که به پلیس مراجعه میکنند ، افرادی هستند که بلا و محنی بر آنها وارد شده و یا به انحاء مختلف حقوقشان مورد تعرض و تجاوز دیگران قرار گرفته است و لذا این افراد در برخورد با پلیس دارای اعصاب سالم نبوده و در بسیاری از موارد رفتار صحیح و معقولانه‌ای از خود نشان نمیدهند و چه بسا ممکن است ، آثار تاثیرات و ناراحتی‌های خود را نیز بر پلیس وارد ساخته و حتی با خشونت با او رفتار کنند . همچنین به عقیده جرم شناسان ، افرادی که مرتکب جرم و قانون شکنی میشوند ، دارای روان عادی و سالم نیستند . بنابراین معلوم میشود پلیس اصولا زیادتر با افرادی سروکار دارد که در وضع طبیعی روانی قرار ندارند و از اینروست که پلیس در برخورد با افراد مردم مخصوصا دو طبقه مذکور باید از عوامل روانشناسی استفاده کرده و از ورای احساسات و رفتار ظاهری و بیرونی افراد مردم ، عبور کند و به واقعیت روانی و فعل و انفعالات مغزی آنها پی‌ببرد تا بتواند علت ناراحتی این افراد را تشخیص دهد و شالوده سلوک خود را با آنها بر اساس مقتضیات روانی آنان قرار دهد ، نه اعمال و رفتار ظاهری آنها که ممکن است گاهی اوقات خشونت‌آمیز و پرخاشگرانه باشد .

بدیهی است که اگر پلیس با استفاده از اصول روانشناسی ، مقتضیات روانی و اخلاقی افراد مردم را درک و بر طبق زمینه روحی و اخلاقی مردم با آنها رفتار کند ، به آسانی میتواند امور مربوط به آنها را حل و فصل و همچنین آنها را با میل و رغبت ، راضی به انجام خواست خودش بنماید .

صرف‌نظر از آنچه که ذکر شد ، چون طبایع روانی افراد مختلف مردم با یکدیگر تفاوت دارد ، اگر پلیس بخواهد وظائف خود را درباره افراد مختلف ،

باروش یکسان به مورد اجرا بگذارد و با کلیه افراد به یک نحو عمل کند ، با موفقیت روبرو نخواهد شد ، بلکه باید با هرکسی بسته به زمینه روحی و اخلاقی خاصش رفتار کند ، تا بتواند در انجام وظیفه اش توفیق یابد . برای مثال ، شخصی در برابر نرمی و ملایمت به آسانی تسلیم میشود ، و فرد دیگری در مقابل این روش ، جسور و سرسخت میگردد . همچنین شخصی در برابر شدت عمل زودتر تسلیم میشود ، اما دیگری در مقابل همین روش لجوج و سرسخت میشود و بهمین ترتیب ممکن است ، شخصی در برابر ادب و متانت زودتر تسلیم شود و دیگری از این روش ، سوء استفاده کند - از اینرو پلیس باید هر فردی را از نظر روانشناسی ارزشیابی کند و بداند در برابر هر فردی ، چه روشی باید بکار برد که زودتر در حصول مقصود توفیق یابد و بطور خلاصه کیفیت منش خود را در برابر افراد مختلف مردم بر طبق مقتضیات روانی ، جنسی ، سنی ، طبقه اجتماعی ، اخلاقی و اجتماعی آنها تنظیم و اعمال نماید .

مدیریت و نظارت

در عصر ما «مدیریت» بقدری در کارآئی سازمانهای مختلف اعم از بخش خصوصی و بخش عمومی نقش آفرین است که اصولا سازمان بدون «مدیریت» را میتوان يك سیستم بدون هدف تلقی کرد . درحالیکه اصول مدیریت در رشته های مختلف تقریباً یکسان بوده و با شکل و ترکیب ، یکنواخت بمورد اجرا گذاشته میشوند ، مع هذا «مدیریت در امور پلیسی» رشته خاصی از این علم را تشکیل میدهد که اگرچه طبیعت آن از اصول کلی مدیریت جدا نیست ، ولی به هر حال ، دارای مختصات ویژه ای است که برای خود رشته مستقلی را در علم مدیریت بوجود می آورد .

بدیهی است که در این گفتار نه هدف ذکر اصول مدیریت در امور پلیسی است و نه اینکه این گفتار گنجایش شرح اصول «مدیریت در امور پلیسی» را که میتواند موضوع بحث کتاب جامعی را تشکیل دهد ، دارد ، از اینرو بطور خلاصه به این نکته اشاره میشود که آنچه که در مباحث پیش ، راجع به خصوصیات اخلاقی و روانی و مختصات منش خاص پلیس ذکر کردیم ، باید بوسائل استخدام صحیح و آموزش موثر در نهاد افسران و افراد پلیس ریشه میگیرد و با مدیریت صحیح و مثبت ، کوشش بعمل آید که خصوصیات مذکور همیشه در کمال اوج در آنها متجلی باشد و ضمن خدمت ، خلائی در سرمایه های معنوی و سلوک و منش آنها پدید نیاید و بلکه پیوسته تقویت و تکامل آنها

پی گیری شود .

دلیل اینکه در عنوان این بحث «مدیریت» را در کنار «نظارت» قرار دادیم ، آنست که در خلال اعمال مدیریت صحیح ، در ضمن پیوسته باید در اعمال و رفتار افسران و افراد پلیس نظارت بعمل آید ، تا مبدا اصول اخلاقی آنها تحت تاثیر عوامل مختلف ضعیف شود و در نتیجه کارآئی آنها نقصان پذیرد . درست است که نظارت یکی از اصول تشکیل دهنده مدیریت است ، ولی در امور پلیسی ، نظارت باید به نحو خاص نسبت به افسران و افراد پلیس بعمل آید و ترتیبی داده شود که با مدیریت صحیح و نظارت لازم ، افسران و افراد پلیس پیوسته با شخصیت و منشی که لازمه موجودیت آنهاست ، در اجتماع به انجام وظائف خاص خود بپردازند .

همکاری با سایر سازمانها

با توجه به وظائف فشرده و جامع الاطرافی که پلیس در اجتماعات امروزی دارد ، و مرز آن از اجرای قوانین و مقررات فراتر رفته است ، یقین است که به تنهایی و بدون تشریک مساعی سایر سازمانهای خدمات امور عمومی قادر به انجام آنها نخواهد بود ، بنابراین پلیس باید بمنظور انجام موفقیت آمیز وظائف خود ، با سایر سازمانهای خدمات امور عمومی و همچنین بخش خصوصی نیز دارای حسن رابطه باشد ، تا بتواند وظائف محوله اش را با موفقیت انجام دهد .

پلیس باید صرف نظر از وظیفه اصلی خود که مبارزه با جرم و پیشگیری از جرائم است ، ماهیت و علل مشکلات اجتماعی را نیز کشف کند و کوشش نماید که علل و داعیه های گرایش به ارتکاب جرم را از پهنه اجتماع برکند و همیشه محیط جامعه را از کج رویهای اجتماعی پاک و مصون نگهدارد . برای مثال یکی از مشکلات جوامع امروزی ، جرائم جوانان است که پلیس باید سعی کند ، علل و اسباب واقعی کج روی جوانان را ریشه کن سازد و استعداد محیطی ارتکاب جرم این دسته از مجرمین را منتفی سازد .

بدیهی است که در این بررسی ، ممکن است علل و عوامل تربیتی ، فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسی و غیره دخالت داشته باشد که پلیس به تنهایی قادر به مبارزه با آنها نیست ، بلکه باید با همکاری سایر سازمانهای ذینفع علل و اسباب جرائم جوانان را از بین بردارد و مسلم است که تا پلیس با سایر سازمانهای خدمات امور عمومی ، روابط حسنه نداشته باشد ، قادر به انجام این امر نخواهد بود .

«نا تمام»

آلفرد هیچکاک

و

يك سوآل

آیا میل دارید بطور کامل از آینده خود باخبر شوید ؟

اگر انسان بداند که ماهی نصبیش نخواهد شد آیا هرگز به قصد صید آن شهر را ترك میگوید ؟



(آلفرد هیچکاک) خالق بزرگ و نویسنده مقاله

*کنجکاوای دوباره وقایع آینده .

آیا میل دارید که از توانائی پیش بینی صحیح وقایع آینده برخوردار باشید ؟ میدانید که يك کارگردان سینما از چنین توانائی تا حدودی برخوردار است . موقعی که کارگردان فیلمی میسازد مقداری از جنبه های واقعی زندگانی را در دست میگیرد و آنها را طوری که دلخواه است منظم میسازد و به نتایجی که میخواهد میرسد . کارگردان در همان صحنه اول پایان کار را میداند و واقف است که نتیجه فعالیت قهرمانان او از چه قرار میباشد .

این توانائی کارگردان به او قدرت خاصی ارزانی میکند ، بعبارت بهتر کارگردان از اینراه در خویشتن احساس قدرت زیادی مینماید . اما این قدرت واقعی نیست و يك نکته مهم به شدت آن را محدود می سازد . آن نکته اینست که وسائل کار کارگردان حقیقی نیستند . آنها تصنعی و غیرواقعی میباشد . آنچه کارگردان میسازد زندگی بشمار نمیآید بلکه تقلیدی است از زندگی . در زندگی واقعی ما نقشه میکشیم ، مقداری احتیاط میکنیم و امیدواریم در پناه این طراحی و آن احتیاط به نتایجی برسیم ، ولی واقعا نمیتوانیم

مطمئن باشیم و من گاهی در شکفت میشوم که چرا نباید وقتی که اینهمه برای آینده زحمت میکشیم به نتایجی که مایلیم برسیم .

من در زندگی خصوصی خود خیلی زود با این فکر روبرو شدم . در آن زمان بیست سال از عمرم می گذشت و من در لندن اقامت داشتم . کسی مرا نمیشناخت ولی خودم از ارزشهایم باخبر بودم و یا لاقلاً اینطور فکر میکنم . من به سینما از «در عقب» داخل شدم . اول عنوانها را مرتب میکردم بعد فیلمها را قطع و وصل میکردم . بعد به نگارش داستان فیلم روی آوردم و سپس به صحنه آرایی پرداختم و عاقبت کارگردانی چند فیلم کوتاه و غیر مهم را بمن سپردند . وقتی که زمان آن رسید که من خود را نشان دهم فکر کردم که درهای پیشرفت بروی من گشوده شده و من آینده خود را به عنوان يك فیلمساز در دست خود گرفته ام .

داستانی که برای تهیه فیلم انتخاب کردم Lodger نام گرفت . موضوع در اطراف يك مزرعه خلوت و دورافتاده دورمیزد که یکی از کارگران آن عادت مخفیانه داشت - از آدم کشی لذت میبرد . در آن ایام هنوز فیلم ناطق وجود نداشت و من کوشیدم از کلیه امکانات برای نمایش

هیجان و اضطراب قهرمانان فیلم استفاده کنم و طوری فیلم را بسازم که کسی نتواند پایان آن را حدس بزند . سرپای فیلم مشحون از نوآوری بود و من از نتیجه کارم بسیار راضی بودم .

وقتی آن روز فرارسید که مقامات استودیو فیلم را به بینند من و زنم «آلما» در منزل ماندیم . ما گرفتار هیجان بودیم ولی بهیچرو مضطرب نبودیم چون اطمینان داشتیم آنها فیلم را خواهند پسندید . خواهند پسندید ؟ عاشقش خواهند شد .

برای رسیدن به استودیو زمانی را انتخاب کردم که با لحظات پایان پیام مقارن باشد . وقتی من و «آلما» به داخل رفتیم در همان لحظه اول پی بردیم که هیچکدام از حضار پی به نبوغ خارق العاده «آلفرد هیچکاک» نبرده اند . یکی از حضار با امید فراوان گفت «میشود در آن تغییراتی داد» من با گستاخی گفتم «خیر» یکی دیگر از مدیران اضافه کرد : «پول سیاری صرف آن شده است» من تکرار کردم «خیر» .

عاقبت رئیس کل به صدا درآمد: «این قابل نمایش نیست. فعلا انبارش میکنیم.» آن روز روز سرنوشت مابود. من و «آلما» از استودیو خارج شدیم. در راه دعا میکردیم. دعا برای رسیدن يك شانس دیگر.

در آن فیلم من يك کارگردان واقعی بودم و دیگر نمیتوانستم سیر قهقرائی طی کنم و به کارهای دیگر بپردازیم، با اینحال چون کاپیتانی میماندم که کشتی اش در حال غرق شدن است و او خود رابه عرشه رسانیده و دیگرکاری از او ساخته نیست.

ماهها فیلم من در گوشه ای از استودیو خاک میخورد تا اینکه یکی از آن مدیران - همانکه گفته بود پول زیادی خرج تهیه فیلم شده پیشنهاد کرد که فیلم بطور مخفیانه برای چند نفر از توزیع کنندگان به نمایش گذارده شود و عقیده آنها در مورد آن استفسار گردد.

چند نفری از توزیع کنندگان فیلم مرا دیدند. ترکیب خاص فیلم به آهستگی تاثیر خود را ظاهر کرد و در پایان حضار فیلم را پسندیدند و استودیو تصمیم گرفت آن را بجریان بگذارد. تمام توزیع کنندگان خواستار آن شدند و فیلم Lodger بطرز شگفت آفرینی درخشید.

با اینحال موضوع این فیلم برای من تمام نشده بود. من میخواستم علت آن شکست را در آغاز و آن پیروزی را در انتها بدانم.

از لحاظ فیلم، آینده اش برای من محقق بود. من آن آینده را کنترل کرده بودم و وقتی که فیلم به پایان رسید من با غرور بسیار به آینده اش دل بستم. من مطمئن بودم که هر بیننده ای از دیدن فیلم من راضی خواهد شد. وقتی دربار اول این طور نشد، من با ناامیدی با خودم خلوت کردم و به دعا و توسل پرداختم. در اینباره توفیق از آن من نشد.

گوئی خداوند میخواست بمن بفهماند که هیچکس نمیتواند و حق ندارد آینده را کنترل کند. در بازی نامه ای که پروردگار عالم نگاشته هیچکس از بازیگران با قاطعیت از نقش خویشتن آگاه نیست و نمیتواند آن را بدرستی پیش بینی کند.

✽ آینده برای دیدن نیست

از فیلم نخستین من سالها می گذرد لکن اندیشه های آن ایام هرگز از ذهن من دور نشده است. با آنکه



«الفرد هیچکاک» خالق وحشت و دلهره در حال مصاحبه پیرامون یکی از فیلمهای خود به خبرنگاران توضیح میدهد

آن اندیشه ها به روزگار جوانی من تعلق داشت معینا تجارب دیگر زندگانی من آنها را قدرت و استحکامی کامل بخشیده است.

من با وثوق و اطمینان کامل به این نتیجه رسیده ام که آینده برای دیدن نیست و تاریک بودن آینده از حتمی ترین و قطعی ترین مقررات خدائی است. من مطمئن هستم که حتی کوششهای علمی دانشمندان نیز

نمیتواند آینده تاریک را روشن سازد و این گونه کوششها هم بطور مسلم محکوم به شکست میباشد. دلیل این عقیده من دو چیز است.

دلیل اول خیلی ساده است. در زندگانی اگر ما بتوانیم آینده را پیش بینی کنیم بیشتر تلاشها از بین میرود و جای خود را به سکون و تکان نخوردن میدهد. واقعا چه لطفی دارد انسان به تماشای بازی فوتبال برود اگر از پیش بداند که نتیجه بازی از چه قرار است؟ برای چی انسان بار خود را ببندد که به صید ماهی برود در حالیکه بداند در آن روز ماهی نصیبش نمیشود؟ مجهولات کشش دارند زیرا مرموز و تاریک هستند. در مورد جهان دیگر هم همین معنی مصداق دارد، اگر ما کاملا آگاه بودیم که در دنیای دیگر چه میگذرد آیا قسمتی از توجه ما به آن دنیا از بین میرفت و جایش را بی تفاوتی پر نمیکرد؟

بدین ترتیب وقتی خداوند آینده را پوشیده میدارد میخواهد بگوید که مسائل و رویدادها اگر مبهم نباشند پدیده هایی خشک و غیر جالب هستند ولی من عقیده دارم که این رای خدائی بر فلسفه ای عمیقتر و والاتر استوار است. من فکر میکنم که خداوند با تاریک نگاه داشتن آینده رحمت و بخشندگی را بر ما تمام کرده است، زیرا وقتی آینده آستن پدیده هایی خشک و غیر جالب باشد چیزی بفايت وحشت انگیز و غیر قابل تحمل خواهد بود.

راستی داستان فرمانروا را شنیده اید که با درویشی دوستی داشت و در نتیجه دوستی با وی مقرر شد که به دوازوی خود برسد؟ اولین آرزویش این بود که آینده را بطور کامل ببیند. ولی وقتی آینده را با شادبها و بدبختی ها و نکتبها و مرگ دید بلافاصله تصمیمش را در مورد آرزوی دوم گرفت و استدعا کرد که آینده مجددا در تاریکی فرو رود و علم او به آینده زائل شود.

ورم لوزه

و

بررسی‌های تازه‌ای که در باره آن صورت گرفته است



برداشتن لوزه عفونی این روزها مسئله‌ایست که تقریباً در همه جای عالم حل شده‌است. در پاره‌ای موارد میتوان گفت که پدر و مادر بیش از هر مورد دیگری نسبت به این قسمت فرزند خود توجه بیشتری مبذول داشته و بعبارت بهتر غصه لوزه او را بیش از دیگر قسمت‌های بدنش خوددهاند.

بسیاری از خانواده‌ها معتقدند که لوزه‌های چرکین عامل بسیاری از ناراحتی‌ها و گرفتاری‌های بچه است.

بدین دلیل است که از سال‌ها پیش بدین طرف جراحی لوزه و برداشتن آن در بسیاری از نقاط عالم منجمله ایران رواج فراوان داشت اما از روزیکه داروهای «آنتی‌بیوتیک» رواج گرفته مردم با نظر دیگری به مشکل لوزه اطفال خود مینگرند. بهمین مناسبت است که مطالعات فراوانی بر بیماران متعدد صورت گرفته است تا معلوم کنند که آیا

برداشتن لوزه در آنها تا چه حد موثر بوده است.

لوزه و لوزه سوم قسمتی از يك حلقه بافتی را تشکیل میدهد که لنفاوی بوده و همراه دیگر بافت‌های لنفاوی بدن نقش عمده‌ای را در دفاع بدن ما در برابر بیماری‌ها بازی میکنند.

بافت‌های مزبور نوعی گلبول ایمنی تولید میکنند که در برابر میکروبی‌ها که بدستگاه تنفسی حاضمه ما حمله میکنند دفاع مینمایند.

با همه اینها لوزه‌ها ممکن است در شرایطی عفونی شده و قدرت و خاصیت دفاعی خود را از دست بدهند.

این بافتهای لنفاوی معمولاً در دوران کودکی بین ۲ تا ۹ سالگی بزرگتر میشوند و اوج بزرگی آنها در ۶ سالگی است.

از اینرو بدشواری میتوان با نگاه کردن به لوزه‌ها گفت که آیا بزرگ بودن آنها امری طبیعی است

یا بر اثر عفونت بزرگ شده‌اند؟ چه بسا که بعضی اوقات لوزه بزرگ شده عفونی حتی کوچکتر از حد معمولی باشد.

در کودکانیکه استعداد زکام دارند و از بینی آنها دائماً آب می‌آید، ممکن است بافتهای لنفاوی خیلی بزرگ شود و این مسئله هم ممکن است عکس‌العملی در برابر انواع ناراحتی‌ها یا عفونت‌ها باشد. این ناراحتی ممکن است مولود ترس بوده یا حتی بر اثر هوای خشکی باشد که این روزها در بیشتر خانه‌هاییکه شوفاژ دارند وجود دارد.

عفونت گلو و بینی کودکان بیش از آنکه مولود باکتری باشد بخاطر «ویروس» است.

این میکروب مایه التهاب عفونی منافذ بینی و گلو میشود که آنها را اصطلاحاً قسمت فوقانی دستگاه تنفسی مینامند.

سرما خوردگی از این عفونت -
 هاست که ممکن است بهیچوجه
 مربوط به لوزه نباشد .
 باید دانست که ورم حاد لوزه
 معمولا با بالا رفتن حرارت بدن و
 دردهای شکم همراه است . نقطه‌های
 سفید رنگی بر لوزه پدیدار میگردد
 و در آخرین گوشه فك داخلی غده
 هائیکه در ته حلق است بزرگ
 میشود .

فساد قسمت فوقانی دستگاه
 تنفسی معمولا در سن ۵ و ۶ سالگی
 روی میدهد و همینکه کودک به ۷
 سالگی رسید در تعداد دفعات عفونت
 - چه لوزه را عمل کرده باشند و
 چه نکرده باشند - کاهش قابل
 ملاحظه‌ای پدید می‌آید .

و قتیکه پزشک دلیل روشنی را برای
 برداشتن لوزه کودک نداشته باشد
 تصمیم در این مورد بسته بنظر
 والدین است .

معمولا دکتر معالج با مطالعه
 سابقه بیمارهای کودک میتواند بدقت
 در این مورد تصمیم بگیرد چه بسا
 که مادر طفل ضمن شرح دادن سابقه
 بیمارهای کودک میتواند کاملا دقیق
 باشد . صرف نظر از حملات شدید

عفونی لوزه ، دلیل دیگری را برای
 برداشتن لوزه نمیتوان ارائه داد .
 سابقا رسم بود که بلافاصله بدنبال
 تبهای روماتیسمی و ناراحتی های
 کلیوی لوزه را عمل میکردند .

بررسی‌ها و مطالعاتی که در
 مورد عمل کردن لوزه کودکان صورت
 گرفته نشان داده شده است که در
 نخستین سال پس از جراحی لوزه
 از شدت سرماخوردگیهای کودک
 کاسته شده است اما تعداد آنها فرقی
 نکرده است . کودکانیکه غذا کم می-
 خوردند وضع غذا خوردنشان بهتر
 شده و وزنشان بالاتر رفته است -
 هر چند که نمیتوان گفت که این
 موضوع زائیده اثرات روانی برداشتن
 لوزه بوده است یا نه ؟

بعد از همه اینها اگر شما تصمیم
 به برداشتن لوزه کودک خود دارید،
 باید او را قبلا برای این کار آماده
 کنید . او باید از نظر بدنی دقیقا
 معاینه شود و اگر دندان چرکی
 دارد اصلاح شود . در صورتیکه او
 مکررا آماج حمله‌های لوزه‌ای بوده
 ضرورت دارد که قبلا داروهای
 «آنتی بیوتیک» بعد کافی بدو داده

شود تا برای عمل آماده گردد .
 در بسیاری از بیمارستانهای
 روزها اجازه میدهند که مادر چه
 هنگام بیهوش کردن و بی‌حس کردن
 بچه و چه هنگامیکه در آنجا بستری
 است همراه او باشد چه بسا که وجود
 مادر در بیمارستان از نظر روحی
 در معالجه طفل اثر بیشتری داشته
 باشد .

بدنبال عمل جراحی لوزه باید
 خیلی مواظب بود که بچه گرفتار
 بیماری عفونی دیگری نشود .

هنگامیکه در مورد لوزه و جراحی
 لوزه سخن میگوئیم ، يك نکته را باید
 در نظر داشت و آنهم این است که
 هر قدر سن کودک بالاتر رود کمتر
 ممکن است گرفتار عفونت لوزه بشود
 لذا باید دانست که عمل لوزه فقط
 هنگامی ضروری است که کودک
 مکررا گرفتار عفونتهای حاد لوزه‌ای
 شده باشد . عبارت دیگر عقیده
 متخصصان و پزشکان این است که
 تا از دست لوزه‌ای کاملا خسته و
 درمانده نشده باشید ، نباید آنرا
 عمل کرد !

بررسی حوادث رانندگی در سطح جهانی (بقیه)

صورت میگیرد .

در يك پنجم از تصادفات و
 خسارات بدنه اتومبیل نا مصاد
 بودن هوا موثر است که ۴۲۳٪ آن
 مربوط به خیس بودن جاده‌ها در اثر
 باران و ۲۱۸٪ مربوط به ریزش برف
 و ۱۸٪ از یخبندان جاده‌ها میباشد .
 موانع ثابت کنار جاده‌ها از قبیل
 پایه‌های بل بدون حفاظ ، سنون‌های
 بتونی ، تیرهای تلفن و تلگراف ،
 درخت‌های کنار جاده و سنگ‌های
 تعیین کننده مسافت یکی دیگر از علل

تصادفات منجر بمرگ را تشکیل می
 دهد .

۳- عامل انسانی (راننده)

۸۵ تا ۹۰٪ تصادفات رانندگی
 از يك اشتباه و غفلت راننده سرچشمه
 میگیرد ، در این حوادث سن راننده
 و مدت زمانیکه گواهی رانندگی گرفته
 و حالات روحی او موثر است ، مثلا
 ۷۴٪ حوادث دلخراش رانندگی به
 علت زیاده روی در نوشیدن مشروبات
 الکلی است . طبق آمار ۵۵٪
 حوادث خارج شدن از جاده و

۳۵۸٪ حوادث عدم حرکت از سمت
 راست و ۳۱۲٪ حوادث سبقت از
 طرف کسانی است که کمتر از سه سال
 گواهی رانندگی گرفته و رانندگی
 میکنند و بطور کلی علت ۳۰٪
 حوادث رانندگی این اشخاص میباشند .
 برای آگاهی بیشتر ، آمار
 مقایسه‌ای حوادث رانندگی شامل
 تعداد حوادث ، کشته و زخمی در هر
 یکصد هزار وسیله نقلیه موتوری در
 کشورهای مختلف از سال ۱۹۶۲ تا
 ۱۹۷۱ ذیلا ارائه میگردد :

شرح حال برتراند راسل بقلم خودش

۱۴

گرامت از کشور چین ، سبب اقدامات

راکه به جمعیت آنها ملحق شوند ، با استفاده از قدرتهای مافوق عادی خود ، از هر خطری حفظ خواهند کرد . جمعیت مذکور ، به این ترتیب ، دست به کشتار مسیحیان چینی زد ، و به بیگانگان حمله میکرد و خطوط راه آهن و تلگراف را منهدم مینمود . دولت ضد خارجی چین از نهضت مذکور جانبداری میکرد .

در سال ۱۶۰۰ جمعیت سری ضد بیگانگان در چین باعث ایجاد بحران شد و گروهی از کثورهای خارجی برای حمایت اتباع خود ، نیروهائی به کشور چین اعزام داشتند و این موضوع سبب تشدید بحران و ایجاد جنگ شد . در پکن گروهی از خارجیان و مسیحیان چینی به هیئت نمایندگی بریتانیا پناهنده شدند و در ایالات شمالی چین هزاران نفر مسیحی چینی و بیش از ۲۰۰ مسیون مذهبی قتل عام گردیدند .

روز ۱۴ اگوست ۱۹۰۰ نیروهائی از کشورهای ژاپن ، روسیه ، آمریکا ، انگلستان ، فرانسه ، آلمان ، ایتالیا و اتریش وارد پکن شدند و به تلافی اقدامات سری ضد بیگانگان به غارت اموال مردم و غمیات وحشیانه دیگری پرداختند . در این اوضاع و احوال گروه زیادی از چینی ها با جمعیت سری ضد بیگانگان شروع به مبارزه کردند و با قدرتهای غربی از در صلح درآمدند . این اقدام زمینه را برای لطافت بقیه باور قوی را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

میرفتم ، پکن را ترك كردیم . کمی ، پس از مراجعت من از چین ، انگلستان تصمیم گرفت ، موضوع « نهضت باکسر » (۱) واخذ

۱- Boxer نامی است که به اعضای يك جمعیت سری که در سال ۱۹۰۰ میلادی بمنظور مبارزه با بیگانگان در شمال چین بوجود آمد ، داده شده است . کشور چین بکرات در جنگ با بریتانیا و فرانسه شکست خورده بود و لذا حیثیت او لکه دار شده و غربی ها بشدت در این کشور مورد نفرت عمومی واقع شده بودند . در این زمان ، جوامع غربی ، نمایندگی هائی در خاك چین تاسیس کرده بودند ، ولى خود را تابع قوانین و مقررات چین نمیدانستند . جمعیت های مذهبی غربی نیز اصول مذهبی خود را که بل آموزشهای دانشمندان چینی مغایرت داشت ، آزادانه به مردم چین تعلیم میدادند . بین سالهای ۱۸۹۴ و ۱۹۰۰ یکی بعلى شکست چین از ژاپن و دیگری به سبب امنیارات خاص اقتصادی و همچنین اجاره ساحل چین بوسیله بیگانگان ، نهضت ضد خارجی در این کشور به اوج شدت خود رسید . در این اوضاع و احوال جمعیت سری ضد بیگانگان در ایالت « شانتونگ » ابتدا برضد مسیحیان چینی و بعد مسیونهای مذهبی وارد عمل شد . اعضای جمعیت مذکور با توجه به معتقدات خرافی مردم چین ، ادعا میکردند که داوای قدرت مافوق عادی هستند و افرادی

من میترسم ، موقعی که آنها فهمیدند که من نمرده ام ، نفسی در خلاف جهت مذکور کشیده باشند . انتشار خبر مرگ من در انگلستان ، سبب ناراحتی دوستانم شد . ما از این موضوع در پکن هیچ اطلاعی نداشتیم ، تا اینکه تلگرامی از برادر ام از انگلستان واصل شد که ضمن آن از خبر مرگ یا زنده بودنم سؤال کرده بود . او همچنین در تلگرام مذکور ، اعلام داشته بود که من نباید در پکن رخت از دنیا ببرندم .

خسته کننده ترین مرحله نقاهت من ، موقعی بود که به فلجیت دچار بودم و میبایستی برای مدت شش هفته ، روی تخت خواب به پشت دراز بکشم . ما برای زایمان « دورا » میخواستیم هر چه زودتر به انگلستان مراجعت کنیم ، اما با گذشت زمان ، به نظر می آمد که این کار برایمان غیر ممکن است . در این اوضاع و احوال ، برای ما مشکل بود که شکیبائی خود را از دست ندهیم ، مخصوصا اینکه پزشکان اظهار میداشتند که ما غیر از صبر و حوصله چاره دیگری نداریم . اما ، اضطراب ما در این بازه درست به موقع رفع شد و روز ۱۰ ژوئیه ، در حالیکه من هنوز از ضعف رنج میبردم و بوسیله عصا لنگان لنگان راه

مخبرانه «جمعیت سری ضدبیگانگان» را مورد بررسی قرار دهد. هنگامی که «نهضت باکسر» با شکست روبرو شد، بر طبق معاهده‌ای که بین حکومت چین و قدرتهای اروپائی، به امضاء رسید، قرار شد، چین سالیانه مبلغی به قدرتهای اروپائی که به سبب اقدامات «نهضت باکسر» متحمل زیان شده بودند، پرداخت کند.

امریکائی‌ها عاقلانه تصمیم گرفتند، از دریافت غرامت خودداری کنند، دوستان چین در انگلستان به حکومت این کشور اصرار کردند که انگلستان هم روش امریکا را قبول کند، اما دولت انگلستان از قبول این پیشنهاد خودداری کرد. سرانجام قرار شد، دولت انگلستان بجای وصول غرامت، به قبول مبلغی تن

امضای معاهده‌ای بین چین و قدرتهای غربی هموار کرد و بر اساس موافقت‌نامه‌ای که امضای آن بعثت رقابت‌های قدرتهای غربی با یکدیگر تا ۷ سپتامبر ۱۹۰۱ به طول انجامید، کشور چین مجبور شد، مبلغ ۳۳۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار به کشورهای غربی غرامت بپردازد و علاوه مسئولان بخران را مجازات کند و همچنین قدرتهای غربی مجاز شدند، برای حمایت از اتباع خود، نیروهائی در خاک چین نگهداری کنند.

سهام دولت امریکا از غرامت ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار میشد، ولی امریکا حاضر شد، فقط هزینه‌های هیئت اغزامی خود را وصول کند و از وصول بقیه مبلغ غرامت صرف‌نظر کرد و دولت چین نیز حاضر شد، امریکا مبلغ اضافی را صرف تحصیل جوانان چینی در امریکا نماید. «نهضت باکسر» آخرین شورش ضدخارجی است که در زمان سلطنت سلسله منچور در چین بوجود آمده است. دولت روسیه بر اساس قرارداد مذکور، گروه زیادی از نیروهای خود را وارد منچوری کرد و پس از عقد قرارداد صلح، از بیرون بردن آنها از خاک چین خودداری نمود و همین امر سبب جنگهای روسیه و ژاپن در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ شد.

«مترجم»

در دهد که مورد موافقت و متضمن صلاح هر دو کشور باشد. منظور اجرای تصمیم مذکور، قرار شد، کمیته‌ای به عضویت دو نفر چینی و دو نفر انگلیسی، ترتیب این کار را بدهد. در این زمان «مکدونالد» نخست‌وزیر انگلستان بود و او «لوس دیکینسن» (۱) و مرا به عضویت کمیته مذکور انتخاب کرد و بنا به توصیه‌ما «و. ک. تینگ» (۲) و «هوشیه» (۳) را نیز به عضویت کمیته مذکور مورد پذیرش قرار داد.

کمی بعد، حکومت مکدونالد ساقط شد و حکومت محافظه‌کار بعدی، «لوس دیکینسن» و مرا به بهانه اینکه هیچ اطلاعی از چین نداریم از عضویت کمیته مذکور خارج کرد و همچنین از قبول «و. ک. تینگ» و هوشیه نیز بعنوان اعضای کمیته مذکور خودداری نمود. دولت چین در پاسخ انگلستان اظهار داشت، بغیر از دو نفری که من پیشنهاد کرده‌ام، هیچ شخص دیگری را به عضویت کمیته مذکور نخواهد پذیرفت. این اقدام دولت انگلستان، به کوششهای بی‌مایه‌ای که برای ایجاد دوستی بین انگلستان و چین بعمل می‌آمد، خاتمه داد. بگانه اقدامی که در زمان دوستی حکومت حزب کارگر با چین بعمل آمد، این بود که موافقت شد، دولت چین، از «شانتونگ» بعنوان یکی از مراکز تجارتی خود صرف‌نظر کند و آنرا به بازی گلف نیروی دریائی انگلستان اختصاص دهد.

قبل از اینکه من بیمار شوم، تعهد کرده بودم، بعد از ترك چین، يك رشته سخنرانی در ژاپن ایراد کنم. اما به سبب عارضه بیماری، تصمیم گرفتم، سخنرانیهای مذکور را تنها به يك سخنرانی محدود کنم و از ملاقات افرادی که در برنامه اقامتم

در ژاپن گنجایده شده بود، خودداری کنم.

ما مدت دوازده روز پر تب و تاب در ژاپن گذراندیم. اگرچه این مدت برایمان بسیار جالب بود، اما در ضمن مطلوب واقع نشد. برخلاف چینی‌ها، مردم ژاپن برای ما عاری از رفتار نیکو بودند و پیوسته اسباب مزاحمت ما را فراهم می‌کردند. چون من به سبب عارضه بیماری، بسیار ضعیف شده بودم، لذا قصد داشتم از انجام اقداماتی که باعث خستگی‌ام میشود، خودداری کنم، اما روزنامه‌نویس‌های ژاپنی این فرصت را به من ندادند. اگرچه نهایت کوشش خود را بکار برده بودیم که بطور محرمانه وارد ژاپن شویم، ولی هنگامیکه وارد اولین بندر این کشور شدیم، در حدود ۳۰ نفر روزنامه‌نویس ژاپنی که بوسیله پلیس از زمان ورود ما به ژاپن آگاه شده بودند، انتظار ملاقات ما را می‌کشیدند. چون روزنامه‌های ژاپنی، حاضر نشده بودند، خبر مرگ مرا تکذیب کنند، لذا «دورا» به هریک از آنها یادداشتی داد که روی آن با ماشین تحریر نوشته بود که چون من مرده‌ام، لذا مصاحبه‌ای نمیتوانم انجام دهم. آنها با دیدن یادداشت مذکور، نفس خود را در وسط دندانهایشان دمیدند و گفتند «هه، خیلی مضحکه!»

ما ابتدا برای ملاقات «روبرت یانگ» ناشر روزنامه «جاپان کرونیکل» (۱) به «کوبه» (۲) رفتیم. همچنانکه کشتی به اسکله نزدیک شد، گروههای زیادی از افراد که پرچمهایی را با خود حمل میکردند، توجه ما را جلب نمودند و با توجه به تعجبی که این امر برای آنهایی که ژاپنی‌ها را می‌شناسند، ایجاد میکند، بعضی از آنها به من خوش‌آمد میگفتند. بعد معلوم شد که کارگران لطفاً بقیه را در صفحه بعد مطالعه فرمائید

1. Japan Cronicle

2. Kobe

1. Lowes Dickinson

2. V.K. Ting

3. Hu Shih

يك كارخانه كشتی سازی در حال اعتصاب هستند و پلیس به آنها اجازه تظاهرات دستجمعی نمیدهد و لذا آنها در پوشش ابراز احساسات برای مهمانان برجسته کشور خود ، دست به اجتماع زده و پلیس به احترام مهمانان مذکور ، بازتابی در برابر آنها نشان نمیدهد . رهبر اعتصاب کنندگان يك مسیحی صلح - طلب بود به نام «كاگاو» که مرا به اجتماع اعتصاب کنندگان راهنمایی کرد و من برای آنها يك سخنرانی ایراد کردم .

«روبرت یونگ» يك مرد دوست داشتنی بود که انگلستان را در دهه نهم قرن نوزدهم ترك کرده و لذا در اشاعه فسادى که بعد از سالهای مذکور در کیفیت فکری مردم انگلستان رواج یافت ، سهمی بر عهده نداشت . او به حد فوق العاده زیادی «برادلاف» (۱) را تمجید میکرد و در مطالعات خود ، برای او ارج بسیار قائل بود . من فکر میکنم ، روزنامه اربترین

۱- Charles Bradlaugh (۱۸۲۳-۱۸۹۱)

از رهبران سیاسی و اصلاح طلب انگلستان است که منکر وجود خدا بوده است . او فرزند منشی يك وكيل دادگستری بود که در ۱۲ سالگی مدرسه را ترك كرد و بیشتر عمرش را صرف مبارزه با خداپرستی و نشر افکار مربوط به الحاد و طرفداری از رژیم جمهوری كرد و به سبب فعالیت های مذکور ، مشهور شد و حمایت از مردم را به خود جلب كرد .

او در سال ۱۸۸۰ از «نورتهامپتون» Northampton به نمایندگی مجلس انتخاب شد و ادعا كرد كه يك نفر منكر وجود خدا حق دارد بجای سوگند خوردن به انجیل به آئین خود متكى شود . رسیدگی به ادعای او و مبارزه اش برای به اثبات رسانیدن طرز فکرش ، ۶ سال به طول انجامید و به صورت یکی از مسائل مهم سیاسی آن دوره درآمد . سرانجام در سال ۱۸۸۸ قانونی از مجلس گذشت و عقیده او را تأیید كرد . او تا زمان مرگ عضو پارلمان بود .

«مترجم»

نشریه ای است که من تاکنون دیده ام . او کار روزنامه نویسی را با يك سرمایه ۱۰ پوندی که از شغل حرفه چینی ذخیره کرده بود ، آغاز نمود . او مرا به «نارا» که محلی فوق العاده زیبا بود و هنوز خصوصیات سنتی و قدیمی ژاپنی ها در آنجا دیده میشد ، برد . سپس ما به ناشران يك مجله جدید به نام «کایزو» تحويل شدیم . آنها برای نشان دادن کیوتو و توکیو ما را به این دو شهر بردند و پیوسته ارباب جراید را از ورود ما به محلهای مختلف آگاه می کردند .

بطوریکه برق چراغ دوربین های عکاسی خبرنگاران ، حتی در هنگامی که ما در خواب بودیم ، لحظه ای از مادور نمیشد . در هر دو شهر ، آنها گروه زیادی از استادان را برای ملاقات ما دعوت کردند . در دو شهر توکیو و کیوتو تا حد ممکن ، ژاپنی ها نسبت به ما خدمتگزاری توأم با چاپلوسی کردند و جاسوسهای پلیس لحظه ای از ما غافل نبودند . گروهی از افراد پلیس در جنب اطاقی که در هتل برای ما اختصاص داده شده بود ، با يك ماشین تحریر مواظب ما بودند . پیشخدمت های هتل با ما مانند اعضای يك خانواده پادشاهی رفتار میکردند و هنگامی که میخواستند از اطاق خارج شوند ، عقب عقبی راه می رفتند . ما زمانی از رفتار یکی از پیشخدمت ها به تنگ آمدیم و گفتیم : «لعنت به این پیشخدمت» و بلافاصله متوجه شدیم که با ادای جمله مذکور ، صدای تق تق ماشین تحریر افراد پلیس بلند شد . در ضیافتی که استادان به افتخار ما برپا کرده بودند ، هنگامی که من با یکی از استادان وارد صحبت میشدم و سخنان ما گل می انداخت ، ضربه برق دوربین عکاسی ما را به خود می آورد و البته با این عمل ، سخنان ما قطع میشد .

طرز فکر و رفتار ژاپنی ها با زنان تاحدودی مانند اعصار پیشین است . در کیوتو ، پشه بندهای من و «دورا» هردو سوراخ بود ، بطوریکه

پشه ها خواب نیمه ای شب را برما حرام میکردند . من صبح روز بعد ، از این موضوع گله کردم و شب بعد آنها فقط پشه بند مرا تعمیر کردند و پشه بند دورا بهمان حال باقی ماند . صبح روز بعد که من مجدداً به آنها شکایت کردم که پشه بند دورا سوراخ است و او نمیتواند از نیش پشه ها براحتی بخوابد ، آنها گفتند : «ما نمیدانستیم که خانم هم از پشه بندی که در اختیار دارند ناراحت میشوند» . زمانی ، هنگامی که ما به اتفاق

«ایلین پاور» (۱) تاریخ نویس که او هم به ژاپن مسافرت کرده بود ، بوسیله ترن در حومه شهر گردش میکردیم ، در ترن جایی برای نشستن ما نبود . یکی از ژاپنی ها ، از روی لطف از جای خود برخاست و صندلی اش را به من داد . من نیز آنرا به دورا دادم . سپس یکی دیگر از ژاپنی هائی که در ترن بود ، جایش را به من داد . من این دفعه ، آنرا به «ایلین پاور» دادم . این عمل به اصطلاح ناجوانمردانه من آنچنان به ژاپنی هائی که در ترن بودند ، ناگوار آمد که نزدیک بود ، در ترن غوغائی برپا شود .

مادر ژاپن فقط يك خانم ژاپنی راملاقات کردیم که نامش «خانم ایتو» بود و ما واقعا او را دوست میداشتیم . او جوان وزیبا بود و بدون عقد ازدواج ، با یکی از (آثارکیست ها) هرج و مرج طلبان معروف ژاپن زندگی میکرد و از او فرزند پسری پیدا کرده بود . «دورا» به او گفت : «آیا شما فکر نمیکنید که مقامات ژاپنی به شما صدمه ای برسانند» . او دستش را به گلویش کشید و گفت : «من میدانم که آنها دیر یا زود چنین عملی را بر سر من خواهند آورد» .

در زمانی که در توکیو زلزله آمد ، چند نفر پلیس به منزلی که «ایتو» با دوستش در آن زندگی می کرد ، وارد شدند و بعنوان اینکه ،

آنها بوسیله کلانتری احضار شده‌اند، آن دونفر را به اتفاق پسر برادر ایتو که فکر میکردند، پسر آنهاست، با خود به کلانتری بردند. هنگامی که آنها وارد کلانتری شدند، افراد پلیس هر یک از آنها را در يك اطاق قرار دادند و آنان را یکی پس از دیگری خفه کردند. بعداً این افراد به عمل خودبالیدند و اظهار میداشتند که آن پسر کوچک در ضمن خفه شدن، زحمت زیادی برایشان ایجاد نکرده‌است، زیرا آنها در راه کلانتری با او دوست شده بودند. افراد پایی که در این واقعه شرکت داشتند، به صورت قهرمانان ملی درآمدند و به بچه‌های مدارس تکلیف شد که در ستایش از آنها به نوشتن انشاء بپردازند. (۱)

ما فاصله بین «کیوتو» و «یوکوهاما» را مدت ۱۰ ساعت در گرمای زیاد طی کردیم و بعد از غروب آفتاب و در موقعی که هوا تاریک شده بود، وارد «یوکوهاما» شدیم. هنگامی که وارد این شهر شدیم، صدای يك رشته انفجارهای منیزیم در شهر مارا به خود آورد و هر دفعه که صداهای مذکور بلند میشد، دوراً

۱- من «برتراند راسل» برترین چهره فلسفی قرن بیستم را هم از نظر مرتبت علمی و فلسفی و هم از لحاظ ارزش انسانی و معنوی مراد خود میدانم و آرزو دارم در بین ناچیزترین مریدهای او جایی داشته باشم، اما این قسمت از شرح حال او مرا به شگفتی انداخته است، زیرا من مدت ۵۰ روز در ژاپن و بین مردم این کشور بسر میبردم و در این مدت سعی کردم، تا آنجا که استطاعت دارم، به اعماق فرهنگ و سنن و آداب و رسوم ژاپنی‌ها و خصوصیات ملی، نژادی و انسانی آنها و قوف یابم و نتیجه مطالعات خود را نیز بیطرفانه قبلاً ضمن مقاله‌ای منتشر کرده‌ام، ولی از نظر آنچه که این فیلسوف عالی‌مقام در این مورد به آن اشاره کرده است، ذهن گرفتار نارسائی و ابهام شده است.

«مترجم»

از جا می‌پرید و ترس مرا از خطر سقط جنین افزایش میداد. خشم و غضب در این شهر مرا کور کرده بود و برای اولین مرتبه، پس از زمانی که تصمیم گرفتم، «فتیز-جرالد» (۱) را خفه کنم، دچار خشمی غیرقابل کنترل شده بودم. من از شدت خشم، خبرنگارانی را که حامل دوربین عکاسی بودند، تعقیب کردم، ولی خوشبختانه به سبب لنگی پا، نتوانستم به آنها دسترسی پیدا کنم، زیرا چه بسا در این صورت مرتکب قتل میشدم. یکی از عکاسان جسور جرید موفق شده بود، در حالی که چشم‌های من از غضب پر شده بود، عکسی از من بگیرد. من تا قبل از مشاهده آن عکس، نمیدانستم که ممکن است این چنین دیوانه کاملی به نظریایم. این عکس وضع مرا در توکیو کاملاً معرفی میکند. من در آن لحظه، دارای همان نوع شورو خشمی بودم که انگلیسی‌های مقیم هندوستان در هنگام حمله هندی‌ها و یا سفیدپوستان در موقع شورش سیاهپوستان و حمله به آنها پیدا کرده بودند. من در آن موقع به این عقیده رسیدم که در هنگامی که انسان در اختیار يك نژاد خارجی قرار میگیرد، احتمالاً وظیفه محافظت از افراد خانواده خود را باید در حالت اوج وحشی‌گری و خشم و غضب انجام دهد. آخرین تجربه‌ای که من از ژاپن دارم، اینست که قصد داشتم، بعنوان خدا حافظی بوسیله یکی از نشریات ژاپنی که دارای زیربنای میهن‌دوستی بود، پیامی ارسال دارم. مفهوم پیام مذکور این بود که من به ملت ژاپن، اصرار می‌کردم که در رفتار خود با سایر ملل، بیشتر نسبت به آنها روح

۱- به مطالب جلد اول صفحه ۱۲۰ مراجعه

فرمائید

«شونیستی» (۱) به خرج دهند. اما من پیام مذکور و هیچ پیام دیگری را به نشریه دیگری نفرستادم. ما از «یوکوهاما» بوسیله کشتی «سیفیک کانادین» (۲) ژاپن را ترک کردیم و در موقع عزیمت «اوزوکی» (۳) هرج و مرج طلب و خانم «ایتو» ما را بدرقه کردند. در کشتی Empress ما را از نظر محیط اجتماعی با يك تغییر ناگهانی روبرو شدیم. وضع دورا در این زمان، هنوز از نظر افراد عادی مردم، معمولی مینمود و نشان میداد که او حامله است، اما من از پزشک کشتی خواستم، او رامعاینه کند و بعد فهمیدیم که او وضع دورا را به مسافران کشتی اطلاع داده است. در نتیجه این جریان، اگر چه همه مسافران کشتی، بسیار میل داشتند، از ما عکس بگیرند، ولی تقریباً هیچکس با ما صحبت نمیکرد. یگانه افرادی که به صحبت کردن با ما تمایل داشتند «میشا المن» (۱) و یولونیست و همسرش بود. چون کلیه افرادی که در کشتی بودند، میل داشتند، با او صحبت کنند و او همیشه در مصاحبت ما بسر می‌برد، لذا این موضوع باعث رنجش مسافران کشتی شده بود.

(ناتمام)

۱- Chauvinism کلمه‌ای است که از نام «نیکلا شوون» یکی از سربازان و ملاحان ناپلئون است که بعلمت اینکه پیش از حد و بطور کورکورانه ناپلئون را تعجید و تقدیس میکرد، عملش مورد استهزاء دوستانش قرار گرفت و نامش برای کسی که در ابراز احساسات میهن‌دوستی مبالغه کند، به کار رفت. این اصطلاح همچنین درباره افرادی که از روی احساسات و غرور ملی از سایر ملل متنفّر باشند، نیز استعمال میشود.

«مترجم»

2. Pacific Canadian

3. Ozuki

4. Mischa Elman

بخواهیم آنها را تغییر دهیم ، باید اراده کنیم . شاید نظارت و کنترل دائمی خود نیز از عوامل اساسی بشمار رود ، مانند مدیران اعمال خود را کنترل کنید ، هرگاه بجهت منفی گرایش پیدا کردید ، فوراً بخود آید و آنرا تصحیح کنید .

باید واقع بین بود . افراد میل دارند کامل باشند و وقتی این هدف را دور می بینند دلسرد میشوند این طرز تفکر باید بدور افکنده شود . تکامل برای انسانها نیست ، اگر شما بخواهید انسان برتر را الگو قرار دهید هرگز بدان نخواهید رسید ، در هر جا ایستاده اید آن را قبول کنید و سعی کنید بجلو برانید . پرسش - دیگر چه کاری باید

چگونه میتوان (بقیه)

کرد ؟

پاسخ - شما باید فراگیرید که با خود به گفتگو بنشینید . شما نیاز دارید که موضوعات را برای خود تشریح کنید و اطمینان بخشید . این رویه شما را در غامض ترین لحظات یاری میکند . اگر کودکی که در درون شما می باشد به شیطنت برخیزد باید او را متوقف کنید ، دلایل خود را ارائه دهید . شاید در دفعات نخستین مشکل باشد ولی بتدریج آسان می شود . اما چنانچه کودک درون شما بد رفتاری کرد او را تنبیه نکنید مشکلات آنقدر که در وهله اول بنظر میرسند ناراحت کننده نیستند وقتی

از آنها عبور میکنید نگاهی به عقب بیافکنید ، خواهید دید تاجه اندازه ناچیز بوده اند . همه عشق و محبتی را شما حاضرید به کودک اهداء کنید می توانید نسبت بخود هم روا دارید . وقتی شما کودکی را شناختید میدانید کی باید کمی خشونت بکار برید ، کی محبت کنید و در چه مواقعی او را تنها بگذارید . اگر موفق شوید کودک درون خود را هم بشناسید ، باید اعتراف کنم که به سرچشمه خوشبختی راه یافته اید ، میتوانید آنرا بطرف هدف رهنمون باشید و از نیروی استفاده کنید که تا آن زمان آنرا نادیده انگاشته بودید .

توقع داشت که فورد و دیگر سازندگان فعلی اتومبیل در برابر هر اتومبیلی که می فروشد ، حق امتیازی بدو بدهند . اما فورد که آدمی سرسخت و محکم بود در مقابل ادعای او ایستادگی کرد و پس از سالها کشمکش در دادگاه فورد پیروز شد . دادگاه نظر داده بود که موتوری که فورد ساخته بکلی با موتوری که «سلدن» مدعی آنست تفاوت دارد .

خرده گیران

«هنری فورد» از خرده گیران

هنری فورد (بقیه)

هم ایمن نبود . پاره ای از مردم مدعی بودند که تکنیک تولید فراوان فورد بقدری خسته کننده است که کارگران را به آدمکهای مصنوعی و ماشینی تبدیل خواهد کرد . اما چه بسا که این تنها بهائی بود که برای برخورداری همگان از اتومبیل ارزان میبایستی پرداخت میشد .

از سال ۱۹۲۰ با بنظر کمپانی فورد با شکستها و عقب نشینی های فراوانی روبرو بوده است که بسیاری

از آنها مولود یكدندگی و خصوصیات اخلاقی فورد بوده است . اما تا قبل از ۱۹۴۷ که زندگی را بدرد گفت دنیا این حق را بدو داد که معتقد شود رویای خود را جامه عمل پوشانده است . و با انجام اینکار امکانات نادیده و غیر قابل تصویری را در حیات مردم معمولی پدید آورده است .

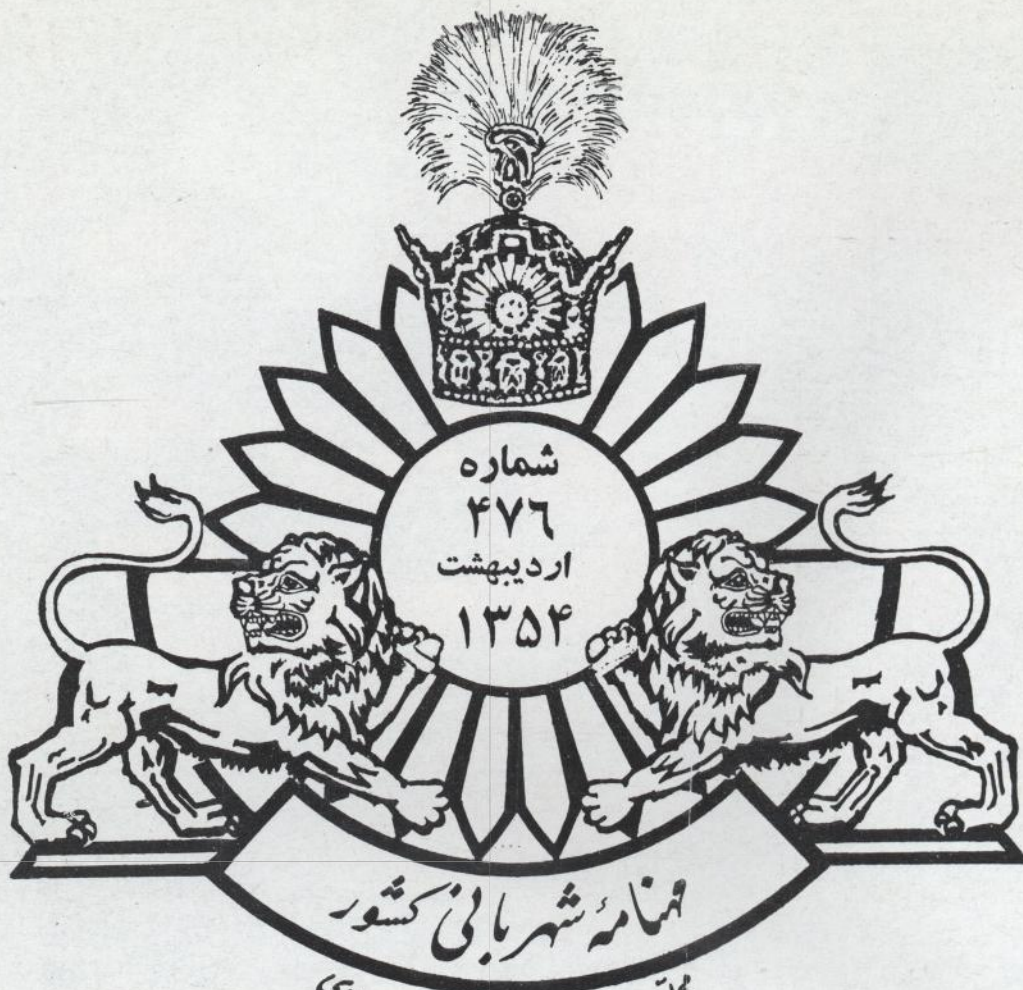
مسلم است که اگر فورد نبود در هیچ جای عالم مثل امروز اتومبیل اینچنین آسان و ارزان در دسترس من و شما نمی بود .

طلا و تاریخچه (بقیه)

و روکش دندانها و جواهر آلات و غیره ارسال میگردد و در بانک های مرکزی کشور های مختلف نگهداری میشود . طلا فلز گرانبها و پرقدرت و با استحکام است و از اعماق زمین با زحمت فراوان بیرون آورده میشود و در گنجینه بانکها بمعرض تماشا گذارده میشود و گاه در امور تجملی مردداستفاده دارد طلا پستوانه اعتبار و ثروت ممالك است هر کشوری که ذخیره طلای بیشتری دارد غنی تر

مخصوص طلا را از گاز مایع جدا میسازند . کوره های ذوب طلا در کنار پالایشگاه قرار دارند . عمل پالایش دقیق است حتی ذرات ریز طلا که بلباس کارگران نشسته ، شسته و تصفیه میگردد . آخرین مرحله دو شمش طلا هر يك به ارزش پنجهزار لیره در يك جعبه باندازه كفش آماده و در انبار مخصوص انباشته میشود سپس بوسیله كشتی به بانک ذخیره افریقای جنوبی حمل واز آنجا بیازارهای طلای لندن بالاخره بدنیای تجارت برای ذخائر خصوصی

است و رفاه عمومی را بهترتامین خواهد کرد پول کشور با طلا سنجیده میشود اگر اسکناس بدون پشتوانه طلا باشد ممکن است یکروز قرص نان دوشیلینگ ارزش داشته باشد و روز دیگر چهار شیلینگ . پرداخت ها و وام و سیاست بیمه کشور بدون پشتوانه طلا بی ارزش و اعتبار خواهد بود و تجارت بین المللی دچار نکت و توقف میگردد . با این توجیه ذخائر معدن طلای افریقای جنوبی کمک مهمی به ثبات اقتصادی و پیشرفت کار کشورهای جهان خواهد داشت ●



محل اداره: میدان ۲۵ شهردار خیابان خمار

برای اشتراک

مهنامه شهربانی در تهران با تلفنهای ۸۲۸۸۲۸ و ۸۲۲۲۲۰ تماس بگیرید، بلافاصله نماینده ما برای صدور قبض اشتراک به آدرس شما اعزام خواهد شد، در شهرستانها وجه اشتراک را بحساب شماره ۵۸۷۵ بانک سپه شعبه مرکزی تهران بریزند و قبض رسید آن را به آدرس ما در تهران ارسال فرمائید.

بهای اشتراک

۷۵ ریال
۱۵۰ ریال
۳۰۰ ریال

سه ماهه
شش ماهه
یک ساله

مدیر و سردبیر: سرهنگ دکتر مسعود انصاری

